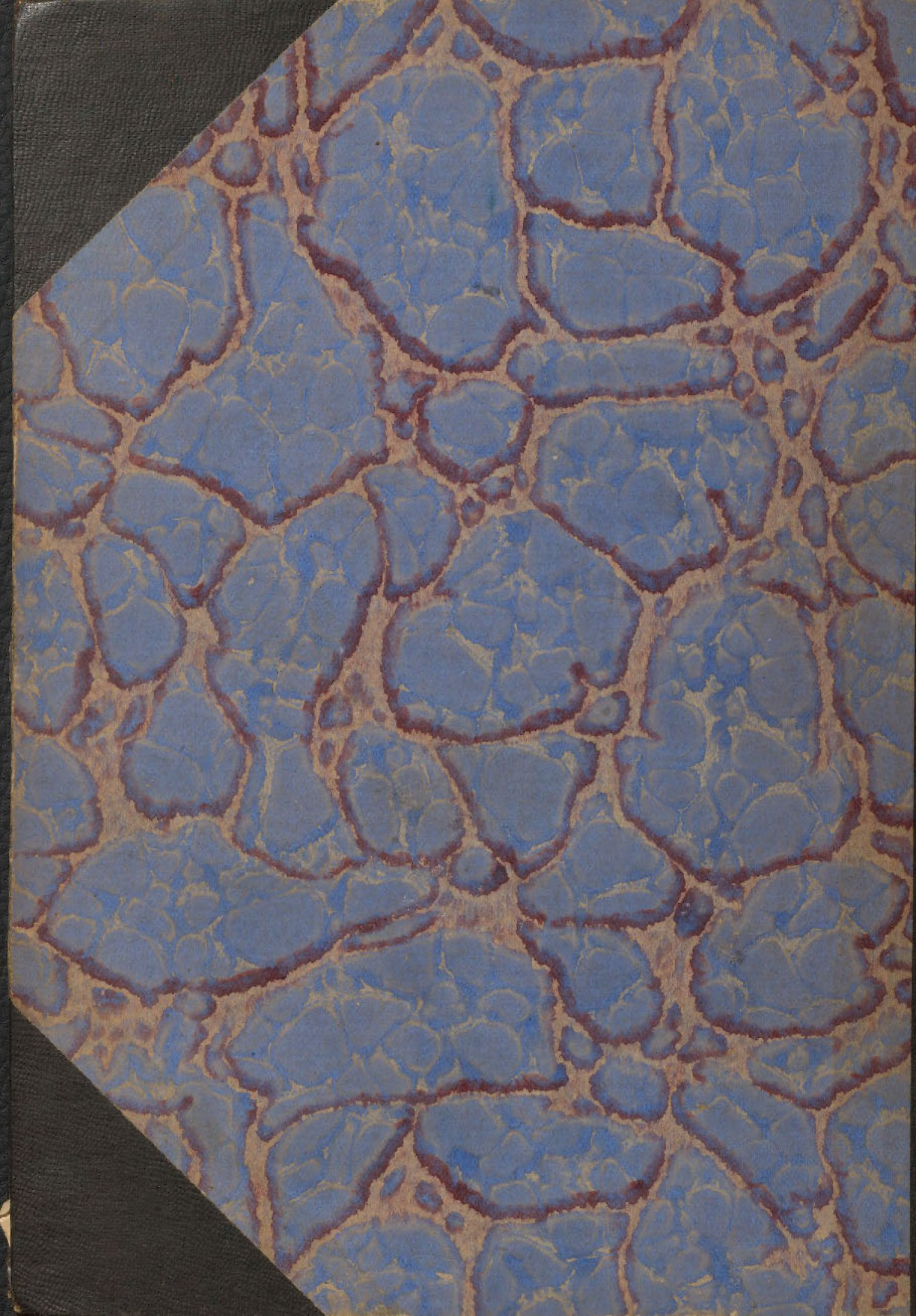


Faras-Nama

Dated A.H. 1208 = A.D. 1797

Presented by Dr. Casey A. Wood.
1930

No. 2.
W55

Faras-nāma,
a treatise on the horse.
Manuscript, in Persian, illustrated
dated 1208 AH., or 1793 A.D.

فرسنامه

فرسنامه

Hyderabad-Deccan
23-I-1930,
W. I.

رب بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الافراس علي احسن الصورت والصلوات والسلام
علي رسوله محمد واله واصحابه اجمعين كه از طفيل جهان آفريده شده قوله تعالى لولاك
لما خلقت الافلاك پس براى اين حديث خود هجده هزار عالم پيدا كرد چه افراس
و چه اجناس اما در وقت سلطان احمد ولي البهمني اضعف عباد و بنده ضعيف
نحيف عبد الله ابن صفي بر فرمان شاه جهان پناه از زوف راسي بن سر كر
اسپى بنا كن فقنه الملا ابن ترجمه سالوتر را بفارسي كرد بر بادشاه وقت در شهر
گلبرگه بنا كردم كه درآنوقت تاريخ اين بود سنه عشره ثمانمائه من الهجرة النبوة
مانند آنكه اين كتاب را بخوانند و فايده گيرند و جنس و خاصيت و علتها اسپ را بشناسند

درانواع

زمین بر پشت شما اندازند و بند کنند و سوار شوند و تازیانه زنند و بدوانند و کیانند انواع

عداوت و تشویش‌ها خواهند داد این این قالب را پایمال بکنند تا آفریده نشود بر گفتار

این مردار بر روز دشت ابلیس در می مالیدن آنگاه که خمیره شده محکم و استوار شده

دیگر بلا یک صورت او مستعد کردن ابلیس شیطان را پرسیدن که جان از کدام راه

خواهند انداختن ابلیس بر بجای ناف آدم صفی آب از دهان مردار خود انداخته

بنمود که این را جان درین خواهند زند دختن جبرئیل را فرمان شد که صورت سنگ کرده و جان

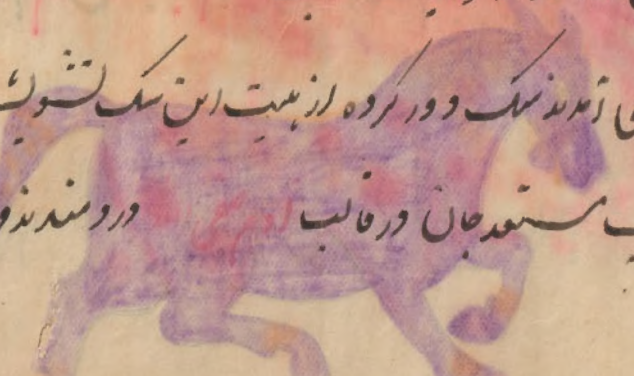
اندر تن او کرده برای نگاه بانی قالب بدارند و پایمال کردند بد بر حکم فرمان خدا را حد

که اثر آنجا است آن آب پلید رسیده بود خاک آورده صورت سنگ راست

کرده جان در تن او اندرخته نزدیک قالب آدم علیه السلام حواله کردن

هرگاه که ابلیسان می آمدند سنگ دور کرده از هیبت این سنگ تشویش دادن

نتوانستی قالب مستعد جان در قالب آدم صفی درو شدند و دور آمد ابلیسان



حکیمی بود بسیار ماهر نام او سالوتر بود ولی از هند و بود و حکمت اسبان را در قید

آورد و برهمای آنها را بریده و تراشیده و داغ کرد خداتعالی نسل اسبان را که خیر

کرده برای بندگان خویش تا انبیا و اولیا و مومنان و مسلمانان سوار شوند و غزا

کنند پدر سالوتر نام او ریشی بود و این تدبیر کرد و در میان اسبان بسیار سال زندگانی کرد و تمام

خصایص ضبط کرد و پسر خود سالوتر را همه بیاموخت و او نیز حکیمی ماهر شد و از پدر خود تمام ماهیت

دنیا و خصائل و مداوی و علت و کهور آن را بیاموخت و بهوترهای یعنی پیچ های موی که

براندام اسب میشوند و از نیک و بد و گفتار در فرموش اسبان را الطریق مجمل منقول شد فصل اول

هور بدمی گوید که اسب را شاخی باشد و شاخ آنرا گویند که از هر دو گوش یک گوش بر یک و سخت

استاده شود نام آن شاخ گویند در خانه و پایگاه پادشاهی نام آن پادشاه بهتری که از ماهیر ان خانه اش در شود صورت

رحمت اسب



فصل دویم گهور بدکه نام آن الکن گویند بادشاه بودان این جنس است خرید بود نام آن
بادشاه راه رام بود از تاثیر آن گهور خانه او خراب شد واو فقیر حال گشت والکن است
که رنگ اسپ همه جای باشد یا ارزده یا سفید یکرنگ باشد ویک نقطه سیاه بشود نام او الکن گویند
اگر دو نقطه باشد اور اگهور باشد اگر سفید باشد آنهم الکن است یک نقطه که بطرفی یک پوست باشد
آن را الکن گویند یی رزده الکن یک نقطه باشد آن بدم الکن گویند همه پنج الکن است
در اندام اسپ هرجا که باشد تا معلوم شود اسپ اینست



فصل سوم گهور بد که نام تری کور گویند یعنی ۳ گوشش از شکم مادر یک

گوشش شگاف شده بیرون می آید این چنین است در بارگاه پادشاهی که نام ایـن نام
او پری چند بود خانه او خراب گردد و او هلاک شد صورت اسپ اینست ::



فصل چهارم در بهور بد دو سینه بند باید ساخت که اسپ را که سینه باشد در میان سینه
رنگ یعنی خط باشد نام او دو سینه گویند خانه او خراب گردد صورت است اینست ::



فصل پنجم بهور بد که نام او کوکبا ورت گویند در هر دو پهلو بهو نره باشد اگر
بر یک پهلو باشد

یک پهلو باشد بد است اگر هر دو پهلو باشد نیک است همین کهور هی بال پادشاه را
خراب کرده و فقیر شده و هلاک گشته این کهور بسیار بد است صورت است زشت بد است:



فصل نهم کهور دیگر که نام آن استبهی گویند که اسپی را چون بر پستان می باشد
جایی که پستان میشود بسیار بد است پادشاه را و فرزند و مال را خراب گرداند و هلاک شود صورت این زشت:



فصل پنجم کهور بدکه نام آن مهی وث گویند درمیان دندان کوچک دندان نمیشود

یا دندانش راه کج واژب شد صورت اسب اینست ؛



فصل ششم کهور بدکه نام آن کرامی گویند یعنی دندان بیرون کوچک دندان نشده

باشد پادشاه را وزنانه راه یا دگر جگر دی را ضرر ب کرد صورت اسپ اینست ؛



فصل هفتم کهور بدکه نام [illegible] گویند یعنی اسب را بیرون دندان هر ده و

دندان بالا گرد دندان می باشد بادشاهی را خانه او قرب کرد صورت اینست



فصل دهم - بهو ربد که نام آن کرشن ناگا گویند بادوئی تالوی نقطه سیاه باشد

بادشاه جاندب را خراب کرد و خانه او نابدان رفت صورت اسب اینست :



فصل یازدهم بهو ربد که آن کال مکه گویند یعنی اسب گیرنگ باشد و روی او سیاه

باشد آن اسب را بباید خرید و حضور آوردن نه بید صورت اسب اینست :



فصل هشتم کهوربد که نام آن پنجه گویند که بر سینه اسب پنج دسته است

و خط های پنج باشند پنج ناخن است آن بسیار بد است کسی همچنین نخریده صورت اسب است



فصل نهم کهوربد که نام آن ماهی مگه گویند همچنین بار باشد که کهوربد است

کسی همچنین اسب نخریده نباید خرید بسیار بد است صورت

اسب این است ؛



فصل چهاردهم گویند که نام آن پنج پایه گویند یعنی با پای او چپ باشد بسیار بد است با دستاخیره گور باشد

همچنین بد است و کشتی خرند صورت اسب این است



فصل پانزدهم گویند که نام آن ادهم ابلق گویند که یک نقطه هر یک او بوی با سینه باران باشد هر دو جای

که باشد صاحب را بد است نمی باید خرید همین ابلق پهلو راست جایگه خالی باشد پس هر دو باشد

صاحب اسب را بسیار بد است صورت اسب این است



فصل هیجدهم کبود ابلق که آن سعید الجن گویند هر دو طرف باید پهلوی رانگ اف
سفید نقطه نباید خرید خود صاحب میرد صورت اسب اینست :



فصل نوزدهم کبود ابلق که نام آن سیاه گویند اگر در پهلوی چپ یک نقطه سیاه باشد در زیر زین
بر پهلو باشد این کبود ابلق بسیار بد است اگر کسی خرید کند بمیرد و خانه اش
خراب شود صورت اسب اینست :



فصل هجدهم پیدا شود که نام آن دو بکا ورنی گویند دیگر گوستویی گویند که بر تمام وجود
اسب بجای لعل باشد چنانکه وقت صبح آفتاب برمی آید همچنان که رنگ لعل فام باشد اگر کسی آن اسب را
نگردارد او بمیرد صورت این است



فصل نوزدهم پیدا شود که نام آن ردک وفت گویند نام دیگر کم وفت گویند اگر اسب را هر دو طرف
باشد بد است اگر کسی او را نگرد در حال بمیرد صورت اسب اینست بسیار بد است



فصل [illegible] کهور بود که نام آن فارسی چغر گویند یعنی یک شدن که یک چشم سفید باشد اگر آن چشم اسب خانه صاحب را ببیند صاحب خانه و اهل خانه همه یکبار هلاک گردد و صورت اسب اینست



فصل بیست و یکم شناختن بهونره ها هفت جنس است خوب نظر کرده می باید شناخت بهونره اول چون طریق پیچیده باشد بهونره دوم مثل گل کل سهم کاوکه که گاو را در زبان لیسیده موی تفرقه شده باشد چهارم مانند گل صنوبر یعنی بهونستی باشد پنجم دو طرف گردیده باشد و آن شکل اسب اینست



هوبره هفتم چون گل بنوستی باشند هفتم طریق کوکب همچون در رازی موی آلوده باشند هوبره هشتم
طریق چوی باشد این هوبره ها را می شناخت او نظر کنند چون بکنند و هوبره یک کوکب دوم چوی
این بسیار بد است باقی نقش هوبره خوب است این طریق تمیشود آن شکل است



نهم طریق و اینچنین باشد هر که خواهد بخرید دیگر هوبره طریق او در ینچنین است که دارد کشد دست آدم

بر بندد گردگون می باید یعنی کمان بهوره این اسب بسیار خوبست شکل اسب اینست :



فصل بیست و دوم انجمن گوشت اگر بر پشت و پایا بر روی اسب باشد این هر دو جا بد است کسی

این اسب خرید خراب شود انجمن و استه کسی گردد جوان باشد اگر گوشت تا بر بینی باشد این همه بد است

اگر بر گردن گوشت باشد نام آن بعانه بغبا او گویند آن هم بسیار بد خاصیت آن شکل اینست :



فصل بیست و سوم نام آن بهور تس گهوک که شیب این بهو مره باشد کسی بر آن اسب سوار شود

دو دبتر

و در جنگ رود غنیم او از برابر او بگریزد که زود بشکند و بمیرد تا او را بگویم آن شکل است این است :



فصل بیست و پنجم که نام آن اژدهار شکل گویند که زیر کله‌ور بروند آن پیوره باشد بسیار بد است و صورت این است :



فصل بیست و ششم در پیوره‌ای که نام آن پیوره الوکیا گویند آن پیوره زیر زانوی راست باشد اگر کسی آن

اسب را نخرید تمام دیبان خانه بروند و خانه مالک خراب شود همین پیوره اگر کسی او را نخرید هم گکر فروخ

نشود و هر خانه باشد همه را بد است و آن شکل این است ؛ ؛



فصل هشتم گهور بد که نام آن دیگر کاتی گویند که بر اندام اسب خطها و رنگ شش بور که باشد

آن اسب نباید خرید که اسب سرنگ آدم را چنان زبان و درم چنانکه از زنجیر آدم

را زیان رساند آن شکل اسب این است ؛



فصل نهم گهور بد که نام آن بهالو جی گویند می باید دانست که عیال در دولت برابر افتاد و با آن اسب بسیار بد شکل این است



فصل بیست و نهم پیور بد که نام آن پیرلونک گویند صد چیز را زیان سال را و عورت را

صاحب را بد است و باید شناخت که آن پیور بادی روی اسب باشد و زن بهات و صله

شده باشد پیرلونک همین باشد شکل اسب این است



فصل سیم پیور بد که خلالوی کات گویند می باید دانست که زیر گلوی اسب است در زیر باشد چون کاو وروی

باید دانست که جمع اهل خلقی زر خراب کنند همچنین اسب خانه خرید اگر کرد همچو مار خریده باشد و آن اسب بد کمور شکل آن این است



فصل ششم بهوریکه نام آن سون مشک گویند اگر در میان هر دو گوش بهوره باشد آن حیات
پنج ساله دارد و نباید خرید اگر در پنج سال اسپ نمیرد و برادر خود و صاحب بمیرد و شکل اسپ اینست ::



فصل هفتم بهوریکه نام آن کاکاورت گویند بسیار بد است اگر در زیر شانه بهوره
باشد کاکاورت گویند اگر کسی او را نه خریده باشد بنیاد خراب
شود و شکل اسپ این است ::



نقش صحیح دوم گهور بد که نام آن هزبال گویند که در میان هر دو گوش چندک سپیدی بهره باشد آنرا هزبال گویند اسپ بسیار بد است شکل اسپ این است ؛ ؛



نقش صحیح سیم گهور بد که نام آن ارجل گویند باید دانست که یک پای و یک دست سفید اگر طرف راست باشد نیک است و اگر پای چپ و دست و گر پیشانی باشد سبب زنگشت هر میان شود صاحبش بمیرد و اگر پیشانی باشد گهور بد باشد و اگر سیاه تمام باشد گهور بد اگر آن اسپ فروشد از خشم صاحب دباره هنگ رود بگیرد شکل اسپ این است ؛



فصل [illegible] هموریدکه نام آن اوبان آبی گویند باید دانست که سواری بر اسب سوار شود و اسب رسانده بود
هردو پا یعنی پای پیدا رود صاحب را زیان رساند آن هموریدست اگر زود نشود صاحب را چون است شکل این است ::



فصل [illegible] در هموریدکه نام آن زین پیکر گویند که تمام اسب یک رنگ است آن سفید
باشد نباید خرید که صاحبش بمیرد و خراب شود شکل
این است ::



فصل بیست و سیم بگویم که نام آن هرد اورت گویند باید شناخت که زیر پس بند چهار رنگ

زیر بهو بزه باشد نام آن هرد اورت است فرزند صاحب بمیرد چاپار پرید شکل اینست :



فصل بیست و چهارم بگویم که نام آن تلد ورت گویند باید دانست که زیر تنگ بهوبره با اگر زرد باشد

بهوبره گویند و اگر دراز باشد سپید گویند اگر بیرون تنگ باشد او هم تلد ورت باشد

صاحبش بمیرد و یا مالش رفته فقیر شود شکل اسب اینست :



فصل [illegible] بوری که نام باید ورت گویند بر ران راست یا بر ران چپ بهوبره باشد

اگر کسی خرید فقیر شود و اگر برود آن بهوبره باشد خوب شکل اسب این است ؛



فصل [illegible] بوری که نام آن نشان جناور داری جبری گویند باید دانست که بر اندام

نقطها پیدا شود صاحب اش را بمیرد و اگر کسی خرید کند در جنگ اسیر شود اسب

بود این شکل را گویند اسب این است ؛



فصل بیستم پیهوربد که نام آن کوکاورت گویند بر کوک چپ پیهوزه باشد ساکوتر
می گویند آن کشنده ببرد آن شکل اسب این است :



فصل بیست و یکم در پیهوربد که نام آن درشتاورت گویند باید دانست که بالای خایه یا بروتر پیهوزه باشد
موی ندارد شش انگشت یا دیگر جای ناف پیهوزه باشد نام آن تاباورت گویند و اگر زیر شکم باشد
پیهوزه نام آن پوتاورت گویند پای پیهور ما است خریدن ساکوتر منع کرده است نباید خرید که نوشته شده است و این است :



در کبود بدانکه نام آن کوپا نورت گویند جای دم اسب از هردو طرف یکطرف بهوبره باشد

نام آن نورت گویند اگر بر زانوی دست راست یا چپ بهوبره باشد نام آن کوبرکا ورت گویند و اگر بر زانوی هر

دو دست راست یا چپ که زانوی آنکه آن باشد در میان بهوبره باشد نام آن سلاورت گویند این همه بد است علامت فرید شکل اینست



در کبود بدانکه نام آن انگاورت گویند بهوبره که بر بازوی اسب باشد نام آن انگاورت گویند

اگر بر بینی راست یا چپ بالا باشد نام آن ساورت گویند باید فرید که ساورت منع کرده است این همه بهوبره بد است



[illegible] کهور بد که نام آن دوسادرست گویند در بازو چپ بهو بزه باشد و اگر بالای چشم بهو بزه باشد خوار است
گویند اگر زیر چشم بهو بزه باشد اسوبات گویند این همه کهور بد است نباید خرید شکل اسب اینست :



[illegible] کهور بد که نام آن شاربوکن گویند باید درلست که اندرون بینی
یک نقطه سفید باشد نام او شاربوکن گویند بسیار بد است شکل اسب این است .



فصل چهل و هشتم در سبوری بود که بر پشت سبو نره باشد نام آن کرن مول گویند بسیار بد است نباید خرید شکل اسب این است ؛



فصل چهل و نهم شور بود که نام بی گوید باید دولیت که در دو جانب بال شخیم اند و چشم غلوله برابر دارنه شور یا برابر دارنه جوری باشد نام آن جنگها شور گویند و اگر دو تویس باشد این شور را خرید نه مرد و شورها تو نه ام هیچ بدی نتواند کرد ان که تحقیق بهو دارد و باقی شور بد نیک تو نه ام اسبها را دو تویس دارد و هر که با خود دارند اسب می کند که ان برارتند شکل این است ؛

[illegible]

و باز ایستاد شود و پا نشیند بقرار رها بشد آن را علاج آنست که نمک تنه سوخته چاشنی زرد با روغن گل و قند یکجا کرده گرم بر زبان نهند و از شکل اینست



علاج لکن سوال آنست که اسپ بر زمین بغلطد و چشمها بپوشد آن را ریحی بود ریم سپید شیره

قدم ما منقی با یا مغز آن بینی را زاید کند و با شیره مذکور یکجا کرده روز بخورانند صحت شود شکل اسپ اینست



سوال موم رو رست آن نیست که بول اسپ بسته شود و اسپ مطاقت شده بر زمین بغلطد و دم بنگرد و اندر نشیند آن را

علاج خردل تیغی را آرد و صابون از گرده بسته بسازد و در اندر دو ورد و به نیت واقع در بوراخ ذکر بگذارند اما

فتیله از چند موی از دم اسب سفید کرده بالکنش کند تا ادرار کند ان شاء الله تعالی بول اسب بسته گشاده شود شکل است



علامت درد سول آن است که اسب دم بگرداند و بر زمین بغلطد و باز ایستاده شود و طاقت نباشد زیره [illegible]

نمی‌تواند علاجش آنکه پنج درم زیره رود کشد و حمول و با گلقند یکجا کرده دو سه روز ناشتا بخورانند که صحت کامل

شود شکل اسب این است که چهار پا و دم سرخ و رنگ سفید باشد



مو تیره درد آن است آن بیاورد و جای گوشه با شیره لیمون و روغن مو تیره بمالید اگر خیر نشد مبارک

[illegible]

در ظروف مسی یا سفال کس مالش بیارید بعد و آن ادویه را نگاهدارد و بعده که موتره را بوی از سبزه

دوازده جوال دور که بریان هندی سود گوید ادویه مذکور بر از بسته بر آن که موتره است حفظ کنید و نیز برد

پای را بیت دلیه بسته و نگاهدارد و بعد یا بیابیلکید بگیر حسیدان بعد برد و یا زرنیخ اگر گرده بند و بالای آن

نکلی ببیند نگار گردد   بیخ انگوله و تخم بادنجان هر دو مساوی و مقدار ده کس آورده از سفال حمر روغن

بکشد و نگاهدارد و بعده موتره را با نشتره دور ساخته نشتر مقدار یک نخل بزند و با انگشت روغن مذکور است اور

بیت بکنند که بهتر شود از این روغن نسته روز علت دفع شود که هم زخم که هم آن بیت که اسپ را از شود واه کرده

بشنید و بیت لکت گردد مانند بیت نمیشود یا که علما اسپ موتره دانسته جگر اول

زیرا آن بیت که اول باشد کونه به بند و بالای آن بول کنند بعد این ادویه بکشند مور تو بیابید رم

و زنگار بید رم و سماق بیابید بعد این ادویه یا نسره بمون نخست کنند و سه روز بیت کنند بالای آن از چارچه گل

به بند و گوشت زیره نشود تا پنج روز نو راخ شود بعد بیارد دسته کا در خت خونده را کوفته و خاکستر

ادویه شیره چوبنده بیا میرد و بر جگر اول بیب کنند و نشور ار اگر زخم باز شود در ان نمک

تا آب دهد و دیگر نخوار با لادی جگر اول مذکور بیست کنند تا بخورد که صحت کامل و شفا یابد شکل اسب اینست:



مرض کهر و ح یعنی خارش در کرده کج جرم و آن هست علت را یک ادویه و در این ادویه ۳ علت دفع شود بیارد
برگ رنج و زگال جواری هر دو مساوی بکجا بکنند و با بول ماده گاو و آش کرده بیست کنند در ۳ روز شفا یابد شکل اسب اینست



فصل کنند علاج آن پوست درخت بنگین و سندهی و فلفل زرد و فلفل دراز و لک دراکر یک ۳
درم با هم آمیخته بخورانند و رنگ آس نخود تا آب تا آس بدهد تا ۳ روز دیگر پوست انار که بزبان
هندی انار کلی



هجدهم بکور بد نه ننگ ونه که در فصل وتنت کریش ناک زرد اسب تمام سیاه باشند و تا نوی آن

سیاه باشد کریش ناکی نباید گفت که آن عیب است و نه کریش در زرد تا نوی سیاه باشد بسیار بد است شکل اسب



فصل چهارم در ذات اسپان بیان میکنند چهار ذات اسپان اول همین ذات

دوم کشتری ذات باد شاه سوم ولیس یعنی ذات بقال چهارم سدر یعنی کلینی

باید شناخت که چون اسب آب بخورد اگر تمام چشمها های اندرون عرق کند در آب

رخش نترسد باید دانست که ذات آن اسپ بهمن است یکدم میباید بگویم اگر در جنگ
رود صحیح و سلامت بیرون آید و کاری که کار حریم نیکو باشد اگر برای خرید و فروخت هم فایده بسیار شود
و هر کاری که سوار شده برود رود آنکار سرانجام شود اسپ این است ؛



شناختن ذات دوم اگر هر دو لب اسپ بر آب نهاده باشد یعنی اگر کور و اسپ را گیری گویند یعنی پادشاه
ذات هند و برای جنگ بسیار خوب است باقی هیچ ذات نباید و نباید گرفت اسپ این است ؛



شناختن ذات بیستم اسب بقال که اندرون آب نمی‌رود و هر دو لب بر آب نهاده بخورد
و ذات او بقال است بقالان را بکار می‌آید بعضی را نمی‌آید بسیار بد است شکل اسب این است:



شناختن ذات [illegible] سدر است یعنی کلیپی باید دانست که پیش آب برود و اندرون آب نمیرود تا
پایش تا زانو نرسیده است و نخورد بسیار بد است شکل اسب این است:



نوبت نگاه داران کدام ولایت خوبست و کدام ولایت بد است ولایت چهار

خوبست خوب صورت میشود و حیات است همایونی است خوب است و کلات و کلونی این

شش ولایت تازیها خوب است و ذات تازیست و حیات چهل سال ولایت عدن و کنارا

جو بها مصر و خراسان و ملتان این است بزرگ میشود و قوت بسیار دارد و بو نور دارد زبانک

خوکور است این ولایت بسیار درنده باشد و ولایت کج اسب خوب نمیشود و ولایت

تمام شد **فصل پنجم** در شناختن جنس اسب و نشانی های نیک باید شناخت دندان و چشم

بزرگ ران و ساق بزرگ و سینه گشاده و سر بزرگ اگر این چنین است نشانها است دارد دیگر دو انگشت زاید صورت اسب است



دیگر مثال باریک کله‌ئی کوته لبت کوته پالدی و مث گوشت نهی باید گوش کوچک گردن
باریک پشم نرم و دم کوته و نرم این اسب برابر باد و اسب شمار چون به هست انگشت یک دوازده
انگشت بلکاری بود و شش چو میشود و کهور ما به بصاود و بود و پنجاه و دو بود نشم بانه هست کهور بستر خوارم
گفت ز بیچاره کن سهام یک سیگویم شکل اسب این است ::



فصل اول خوب جبانی انم دیو بهی اگر دیو بهی اسب را بود حیات بسیار دارد گفت
اجزا که زیر حلقوم و بغل دارد از خاصیت آن صاحب را مال بسیار جمع شود و حاصل آید ابر سینه
یا بر پیشانی یا حلقوم اگر بغل باشد یا دو یا سه چهار پنج باشند نام آن جمنکل گویند
اگر مال بسیار باشد کم شود اما صحیح آنست که مال او بسیار شود شکل این است :



و دانستن که اسب بالای دیو من دو انگشت باشد بسیار بعید است از چنین اسب نسبی باشد

علی سعادت له اوست روز بروز مال بدست آید و همه ایشان عشرت کنند زر ریزند این اسب است ؛



و دانستن هفت جعد است که هو بره ها بر سینه و بر پیشانی و بر روی و بر حلقوم و بر ابست

و بر جنبه و بر دوش چهار پنج باشند آنرا جعد مکمل گویند اگر کسی خرید کند مال بسیار

بدست آید صورت اسب این است ؛



خوب راست مشکل باید شناخت که اسب سفید باشد یا بور یا کمیت یا زرده باشد و دو دم

تمام سفید باشد الله اندک سفید باشد انهم خوب است آن است یا حیفه یا یکیابی یا یک لب یا هر دو

سفید این پنج جای اگر سفید باشد راست مشکل که آن اسب بخرد و ایما خانه او نعمت و مال

بر پایه آن سوار شود و دایم در خانه نسبه بیارد و هر روز بخورد و اسفید هر دو پاک او و بور و شکل اسب الف ب است مشکل



خوب سینه مشکل گویند باید دانست که هر دو طرف راست چپ زیر پهلو و پهلو نره نشانه باد یعنی

سنگه و بالطریق بهوتره بباشند مانند گل نیلوفر و بند وان کامل گویند که در آب می باشد همان طریق

بابهین بیوان باشد اسب بسیار خوب است که صاحب درم با مال و نعمت باشد صورت اسب این است



فصل بیستم پنج کلیان یعنی چهار پای سفید و پیشه سفید نام آن اسب پنج کلیان

اگر کسی او را بخرد دولتش زیاده شود ولی قوت کم دارد آن شکل این است :



فصل پنجم خوب در کشناورت باید دانست که در تمام تن اسب یکجا موی بزه باشد و بطرف شکم یعنی با دو مهره باشد
نام او کشناورت گویند بسیار خوب است صاحب را مال و نعمت بسیار پیدا شود صورت اسب این است :



فصل ششم خوب نام آن سون بادر گویند باید دانست که بالای سینه تمام موی برآمده و سینه را پوشیده باشد
اگر یک پای یا هر چهار پای را با آن اسب خورد باشد یا بزرگ شغال بگیرد و در خانه بندد از برکت آن حاجت و دولت
و مال خواهد رسید صورت اسب این است :



فصل هفتم خوب نام آن گردرکبه گویند باید دانست که هر دو پهلو پهن باشند نام گوگردرت گویند بسیار بد است
اگر بر هر دو پهلو باشد بسیار خوب است هر که آن اسب را بخرد و سوار شده در جنگ رود و بسلامت آید و در خانه صاحب آن اسب مال بسیار حاصل شود نیست :



فصل هشتم نیک و بد کابتال باید دانست که موی سر اسب چنان باشند که چشم پوشیده شود و یا دم دراز باشد
که بر زمین بکشد نام آن دولت کابتال گویند شکل اسب این است :



فصل نهم عیب دیو بکته باید دانست که بر دو بغل هر دو پهلو بره باشند نام آن دیو بکنه گویند بسیار خوب است و

و صاحب خود را در جنگ سلامت بیرون آورد و اگر یک نعل باشد گاه گاه ورث گویند بسیار

بد است هرگز نباید خرید آن جمله سیزده فصل است و شکل مذکور این است ؛



بوده نوشتیم دو در فصل اول است دیو منی و گناه برن و دو در یک فصل نیم چهارم است

که ذات اسپان یعنی بیمن دوم … یعنی با دستانهند و این دو ذات اسپ بسیار نیک است دوم مرتبت

و تمام شد والسلام فصل اول در باب دانستن حیات و عمر اسپ که چند ساله شده است و چنین گویند

باید دانستن و شناختن دندان اسپ … هر یک

و چنین بود که سال میگردد که اسپ پنج ساله باشد یا دو چنین باشد دندان رنگش باشد باید دانست

و چنین کاه کاه رنگش برابر شک و رنگش مشکی باشد باید دانستن پنجم سال ؛

و سه سال ماند تا مدت هفت سال باشد بعد هشتم سال گذشتن فصل دوم ورکجی هر بینه سه سال
باشد باید دانست که رنگش پوست ماده آهو باشد و رد همچنان دارد تا سه سال از هفت سال
بعد از یازده سال رنگش بگردد فصل سوم سنگلی باید دانست که دندان رنگش چون زرنج
باشد تا دو سال همچنان باشد بعد چهارده سال قرار باشد کاج وکجی باید دانست
که بالائی دندان رنگش چون رنگ کاج چنانکه کاج سفید باشد و اندک سبزی زند همچنین
سه سال بگیرد تا هفده سال شود فصل پنجم وکجی ماشیده وکجی باید دانست که رنگش مانند
پوست ماهی باشد این تا سه سال بالائی دندان اسب باشد چون بیست بگیرد رنگش بگردد
فصل ششم سنگ وکجی باید دانست که سیکه باشد تا سه سال بماند چون بیست سال بگیرد تغیر شود
فصل هفتم چیدر وکجی که در میان دندان سوراخ شود چون سه سال بگیرد بیست و شش
سال شود فصل هشتم چلس وکجی باید دانست که دندان همه دندان سر سه سال بگردد
و بیست و نه سال شود فصل نهم سبت کجی باید دانست که دندان همه سفید این سه سال

بعد از دو

بگذرد سی و دو سال شود حیات اسب همین اسب قدر بود بعده بمیرد و اگر زیاده شود

عجیب نیست و کجی تمام شده **در شناختن** حیات اسب تا اول سال چگونه باشد

تمام دندان سفید باشد اگر دندان سفید دو سال و نه ماه شود اگر دو دندان

سفید شد ۳ سال شود اگر اسب دو یک باشد یکهزار روز بزرگ شود بعده اسب بلند شود

اگر دندانها اگر چهارم دندان سفید چهار ساله شده باشد اگر هر کو کلی ها سفید پنج ساله

شود کیفیت تمام شده اگر اسب تازی هفت سال شود هزار هفتصد و هشتاد روز

بزرگ شود بلندی قرار گیرد بعد از ان گردکون شود

که یک ساله است یا دو ساله تا معلوم کنند و بیشتر بزرگ چند کاری و چند زنگت باشد

تا معلوم شود تا یعنی شمار کاری و چند زنگت بزرگ خواهد شد خبر یعنی این

اسب قوت دار باشد یا نه کسی که خریدن اسب برود همه خبر همین اسب را

بیند بار پس است استاد شود اگر اسب دست چپ دراز کند و علف خورده

از دهن بیرون اندازد و آن اسب بسیار بد است نباید خرید شکل اسب اینست ؛



فصل دوم خرید اسب برود فریاد خوشی میکند آن اسب را بره بیاگوید کرده که بسیار خوب است



وقت خریدن اسب برود پیش اسب استاد شود و اسب گلیایی دهد نباید خرید
اگر گرد حاجتش بمیرد و شکل اسب این ست ؛

از خریدن اسب برود تمام اندام بلرزاند آنرا ارد نرانیم نباید خرید که زود آن اسب بمیرد شکل اسب اینست



فصل سیوم اسب خریدن برود پیش اسب ایستاده شود اسب سه باره اندر روی مال حاصل
شود برابر رسیدن وزن زر میگویند که مال بد هم ما را گردد شکل اسب اینست ؛



از ... اسب برود اسب پیشاب کند او را نباید خرید بد است میگویند در وی خرندار
پیشاب میکنم بسیار بد است نباید خرید شکل اسب این است ؛؛



اگر خواهید اسب برود و در زانو بند و دم بگرداند بسیار بد بود است نباید خرید شکل اسب این است ؛



در زائیدن اگر ماده بچه بر روز زاید و ماده که ام جا زائید آنجا هم خراب شود

بچه را کسی که خرد آنهم خراب شود در تماشا خلق بزاید اگر روز بد یا ماه و سن برآید

بسیار بد است نباید خرید و اگر صاحبش سوار شود و دیگر کسی سوار نکند و اگر دیگر سوار

شود دل اسب دو تا شود و اگر صاحب خود سوار شود دل اسب و دل صاحب

یکی شود.

یکی شود آن اسپ کار آید اگر کسی سوار بر اسپ شود هر دو پا بالا کرده استاده شود آن کهوره دو مخی

بسیار بد است نباید سوار شد و اگر خریدن اسپ سوار شود و دست را بگیرد و جنبی خوردن اسپ نباید خرید

که کهوره بد است اگر اسپ سر بلند بسیار گیرد آن اسپ کهوره بد دارد و نباید خرید اگر اسپ سوار شود وقت سواری

هر دو دست بهم زند آن اسپ بسیار بد است نام آن کهوره کوبند نباید خرید و اگر اسپ هر آنکه باشد و هر

اندام نقطهای سفید پیدا شود نام آن کهوره پیوار شود آن اسپ نباید خرید بسیار بد است صورت اینست



اگر کهوره اسپ سوار شود آن اسپ لگد ما بسیار زند آن اسپ دشمن صاحب خود است زنهار نباید خرید و اگر

اسپ درد شکم چهار روز یا پنج روز پیدا شود و دارو فایده نکند آن اسپ کهوره بزرگ دارد و نباید خرید

ذات اسپ و کهوره بر دوش سنهای نیک و بد و عمر و دولت اسپ تمام نوشتم حالا علتها و دارو رومائی

اسبان میکنم فصل در الیسن و تداوی آن بجده سول هفت از ده چهار دوای ۳ فصل زیبا رسن

فصل تیبا هفت کول ۳ فصل کهربا دو فصل کج جرم فصل ... اینقدر ... در دبگویم

دیگر اسب را فصل می‌مندند آنرا جاشینی باید دارد و یک فصل است ... ماساورت

سول آنست که اسب دم بشریند و هر دو پره بینی میسلر و هر دو پهلو لرزنده تمام اندام کبید آن سول ماساورت گویند

علاج بیار تخم بذر نه درم انگوزه نه درم بوخت نه درم فلفلدراز نه درم اسکند نه درم اجوائن نه درم

گلقند نه درم روغن نیم آنکسیر همه یکجا کرده اسب را ۳ روز بخوراند حق تعالی شفا کند شکل اسب این است :

فصل دوم موترا ورت سول آنست که اسب گرد بر گرد بگیرد و زمین را بوی کند و هر دو گوشها بشریند آنرا

فلفل دراز نه درم گیلانه نه درم هر دو درا مسادی اس کرده بکسیر روغن انتخت خوراند حق تعالی شفا کند اسب این است :

فصل سوم



گهور رسد درست سول یعنی اسب گرفته شود آنست که هر دو بازو نیز بدنش را بیک طرف پهلوی

اندازد و بطاق شود آنرا بگیر نه درم گوشت نه درم بابکیان نه درم سندماکون نه درم

همه بسیار و آتش کرده هر که بندی یکجا انجه تشته روز گهور رسد حق تعالی شفا کند بکلی اسب را نیست :



در تو رد راز سول انست که اسب دو دست و دندان بر زمین محکم چسپاند و دم بر دو ران زند و زرد آنرا

بگیر نه درم گوشت نه درم باکیان نه درم سندماکون نه درم همه بسیار و آتش کرده هر که بندی یکجا انجه تشته روز گهور رسد حق تعالی شفا کند بکلی است :



رکت بدم نوع آنست که از هر دو سوراخ بینی اسب خون میرود و هر دو رگهای سینه بگشاید کند
بیارد بیخ گاوی آهن را آس کرده با شیره گاو اسب را بدهد این جا در شکم دهد
بول نه درم روغن گنجد نه درم آورده یکجا کنند و سه روز بخورانند که حق تعالی شفا بخشد نقل اسب این است



کرمی دو که نوع آنست که اسب بهر دو دندان ناف خود بگیرد بطعم زردی میبرد آزار
سندی نه درم فلفل ارزن نه درم اجوائن نه درم و تخم بلادر نه درم سنگ ره نه درم ستبانی ...



فصل پنجم سیاه ورت نوع آنست که اسب بر زمین افتاده بغلطد و بر چهار دست و پا بلند کند یا بنهار زرد دندان بگیرد و تبرا

معجون انگوزه ۹ درم صبر ۹ درم سنداب ک ۵ درم بیخ بنفشه ۸ درم تخم ملارس ۹ درم جنوری ارواس ۶ درم بیخ زوفا ۹ درم

گلقند ربع سیر دو قسم مرزنجوش هر سه یکجا کرده سه روز خوراند شفا یابد شکل اسب این است ::



فصل ششم بنجا ورت نوع آنست که اسب ایستاده شود و یک پای بر زمین بکوبد و زمین را بوی کند و بخسبد

و باز ایستاده شود آنرا معجون انیسون کنجد را سوخته خاکستر او و انگوزه ۹ درم تخم بلادر ۹ درم

آب سندی کشمیر همه یکجا کرده آش کند و در آب آمیخته سه روز خورانند حق تعالی شفای کامل کند شکل

اسب اینست در باب بیماری ورث سؤال بودند که اسب تعقد و زمین را بوی کند و باز ایستاده شود

کشنیز را بو خشک خاکستر دو نه درم زنگوزه نه درم تخم بلدس چهار درم یکجا کرده آش کند آب سندی

کافور این همه یکجا کرده آمیخته بدهند تا سه روز بفرمان خدا تعالی شفا شود شکل اسب این است



و دیگر سؤال کنند که تمام اندام اسب تب کند و هیچ نخورد همچنان ایستاده باشند آنرا

روغن کنجد ستور سادی یکجا کرده چو دو اسب را لیپ کند و در آفتاب سه روز ایستاده

کند و این چاشنی در شکم بدهد گلقند یک سیر زردچوب نه درم سیر نه درم اجواین نه درم

سندهی نه درم هلیله نه درم برگ سنبالی نیم سیر برگ تاکل سیاه نیم سیر برگ تاکل نغند نیم سیر

ادوقی لیموز

روغن ستور یک سیر این همه یکجا کرده هر روز یک حصه ۳ روز خورانند حق سبحانه تعالی شفا کند شکل اسب

این است **فصل دهم** کاسادرت یول آنست که گوی اسب آواز کند مانند کرر کرر و جرعش بقبقد آمرد

علاج آنست که بیارد زنجبیل کلونجی و یک سیر فلفل دراز ۸ درم و سندی ۸ درم و شیر ماده گاو یک سیر

گرم کرده این همه ادویه یکجا کرده تقسیم کنند یکی بوقت صبح و یکی بوقت شام میتوان تا ۳ روز خورانند

شفا آرد شکل اسب این است:



فصل یازدهم سکلاورت یول آنست که از دهن اسب آب میرود و موهای وجود تمام استاده شود

علاج آنست بیخ اسگند ۱۲ درم و فلفل دراز ۶ درم و سندی ۶ درم و کوشت ۶ درم همه را یکجا کرده

آس کند و شیره ماده گاو ۳ روز خورانند شفا کند صورت اسب آنکه رزده استاده این است:



فصل دوازدهم علاج گیر ایلک بول است که از بینی و دهن اسب آب میرود علاج اول هر دو واف

گوشها چهار رگ و از سینه چهار رگ بگشاید بعده این چاشنی بدهد یکی ۱۲ درم و سندی ۱۰ درم

و سیر یکدرم این همه یکجا کرده برابر شهد در حل کنند شده از ره اسب بخورند شفا خدا تعالی کند اسب این است :



فصل سیزدهم [illegible] بول است که شکم [illegible] اما سیاه بول بسته شود و دم بر زمین زند ز نیز است

پوست از درخت انگور شنگره ده درم و پوست داتون ده درم و بسیده درم و گنجه نه درم و سندی نه درم

و فلفل دراز ۳ درم و سیر ۲ درم و کچه ۲ درم و ملک سند ما ۲ درم تخم تغز سابر گوبه ۲ درم و بابی برنگ

۲ درم و رجموده ۲ درم و جهوری رگوابن ۲ درم و بیخ اندرین ۲ درم و بیخ بهادنگی ۲ درم و برگ سنبالی

۲ درم و بهوین تر ور ۲ درم و برگ نیم ۲ درم و بیخ نلی ۲ درم و ذرنه ۲ درم و گندمان ۲ درم و

گوری کانر یعنی تبری ۲ درم و پوست سیکوا ۲ درم بیخ حبر کونی ۲ درم همه یکجا کرده آتش کنند

دیا یکسیر قند ریخته سه قسم نماید روزی سه بار بدهد هر بده سول و سه کرم و دری برود بزمان

شفا شود بفرمان حق سبحانه تعالی در باب آن جنت فصل است تمام

جنس جرنیمی جرازه در شناختن ریی سنبات جرزه است که از دهن اسپ

بدبوئی آید و اندام سستی شده تپ کنند گره شود از را پوست درخت موز و

درخت کیوژ درخت گولر و پوست درخت جامون همه پوست های مذکور را آورده بکوبد

و شیره آن با یکسیر یا دو سیر گاو میش یکجا کرده اسپ را سه روز یا یک هفته خورانند

شفا آرد اگر پوست های همان درخت مذکور بهم رسد بهتر است تمام دارو ها پیدا شود

خوب و اگر نه از زین تنگ دارد و پیدا شود بدبو ملاحظه کنند یا تیر یکی نموده بدبو صحت

شود **فصل دوم** و آب چرا آنست که اسب چیزی خورد و هر تمام اندام گره شود و بیرگین

خشک اندازد آنرا **علاج** این پوست بیارد بهار را بنهد و پوست درخت کیوژه پنج ارزنی

و پوست درخت سیکو و کوشت این همه مساوی یک یکشت در دیگ کرده چهار آثار آب به

اندازد و بجوشانند تا آنکه آب مذکور دو آثار بماند بعد فلفل دراز آتش کرده در و اندازد و از

دهو به بیست روز بدهد که شفا گردد **فصل** که تمام وجود اسب تب گیرد و از بینی بلغم رود که در

هندی زنیت گویند و از چشمها آب بچکد آنرا **علاج** پنج کوتل که گنده باشد و دیو دمارد

و بیوین کوکنار یعنی پنبه و سندی این همه مساوی یک یکشت در دیگ آثار آب اندازد و بجوشانند

تا آنکه دو سیر بماند بعد فلفل دراز دو درم آتش کرده در و بیند ازد تا سه روز بدهد شفا گردد

فصل ...ام سکا چیز آنست که اسب از و در بیمار گرده آمده باشد دم اسب بکشید اندرون

و بیرون دهن و در بینی دانه ها یعنی پیوزه شود و از دانه ها آب بچکد و از چشمها

آب آید

نیز آب برود **فصل سیم** انگشت پیچ پیچیدن که آنرا چاره کنند و پیچ باول و پیچ ستونی و پهلوی

علاجش بید و پیچ پهلوگر و پیچ انگور و مال کنگشی این همساوی آورده در دیگ کنند و گفت انار زآب رند اخته

بجوشانند تا دو سیر بماند بعده بمالند و رخت کرده سه روز بدین صحت شود **فصل پنجم** نشکیان جراحت

که اسب دو سه روز جایگه رفته باشد و هیچ چیزی نخورد و از گرسنگی لرزه پیدا شود آنرا علاج

بیارد بادرنگ لونگ یعنی قرنفل تنکوله چشم دو این همه یکجا بکفت آش کرده سه روز خوراند نقار دود

فصل ششم زنده جراحت که لرزه چبال را گویند شناخت آن باشد که اسب بوقت راه رفتن

ایستاده شود و علف و دانه اندک خورد اندک کاهی بخورد و اندام سرد شود و هر دو شقیقه بسیر وارد

علاجش که لنگکا ستوی بر مان نیث با مرا سندی و سنبلی جراحات همه مساوی یک

بکوفته در دیگ بیخت میر آب اندازد و بجوشانند تا آب دو سیر بماند شهد ۳ درم و نیم درود تخم

سه روز هر روز یکسیر خوراند و زنجوره دو درم و سندی ۶ درم در شیره قند آمیخته تا سی بدبو شفا

آرد **فصل هفتم** درزره جراحت که وجود اسب تب گردد اسب چیزی نخورد و گاهی چیزی خورد آنرا

علاج گلگونی لعل بلکی سالو قیاس بانبر سبحانی آتش کرده در دیده کنند و بگوشانند تمام

وجود اسب را اولا باروغن [illegible] لیپ داده در آفتاب بندد و ادویه کنند صحت شود فصل ششم

جهت چرا نسبت که اسب را با مادیان تعیین میدهند و دو سه ماه بندند آن اسب مادیان

را یاد کرده رکوز شود و دم بدم بول کند آنرا علاج مادیان را که رجوع به شهوت باشد

بدهند و اگر شهوت نداشته باشد بازود بدهند زیره سفید برنج شالی آرد کرده با شیر ماده گاو یکجا کرده

ربع سیر شکر آمیخته اگر سه چهار سیر و اگر از دو سیر کم نکند یک هفته بدهند شفا گردد فصل [illegible]

اولا کس پای پنج آن نسبت که هر چهار پای اسب [illegible] کرده میشود باید که آن گره نادر از

نشتر سوراخ کرده چوب [illegible] [illegible] هر دو برابر با تخم [illegible] مانندی اندک آب اندرخته

مالش بدهند و تخم آنرا دور کرده بر دو را یکجا کنند و باید گره ها که نشتر زده دیگر چهار روز

لیپ کنند این چاشنی بدهد از جوان و سندی و سیر و نمک سند ها و بیلمو را [illegible] کرده گلقند

در حل نموده بگو رانند و غیر روز دوم گره ها شو بنده از شیره لیمون لیپ کنند و از هر دو [illegible]

به جنوال که بالا گفته شد سه روز دوا کنند چاشنی دهد و بخت شود **فصل دوم** در وره بیلح رش آنست

که بندد و بند ایشب گره ها شود که آن گره ها را از نشتر سوراخ کرده برگ خرمای هندی یا

برگ سنبهالی و **برگ** بر بال که در هندی باکر باشد آس کرده لیپ کنند و این چاشنی بدهد

برگ سنا مکی گلقند و روغن ستور یکجا کرده چهار روز خورانند **فصل سیوم** آنچه در فصل دوم

گفته شد در فصل سیوم همان دارد و همان علت **فصل چهارم** کالی بنکر رش آنست که هر دو دست

و هر پای ایشب همچون استخوان ریح سخت شده ما ایست ایستاده شوند و سخت باشند و اماس کنند آنرا

علاج این است باید که رگ هر دو دست و پا را بکشایند و این چاشنی بدهند و بعضی لیپ کردن

گفته اند هلیله و پوست بیخ دالتول با شیره بهنه آس کرده جایی که رگها کشاده است مالش بدهند

و این چاشنی دجواین و شنبهالی و سندی همه برابر با گلقند یکجا کرده خورانند صحت شود **فصل پنجم**

تپ بند رش آن است که زیر سینه تا اندرون سینه ریگه باشد آب سیر و دو آنرا **علاج** برادهٔ زبن

۹ درم هلیله ۹ درم کات ۹ درم با روغن کنجد یکجا کرده زیر سینه لیپ کنند و بر و برگ خوردنه

بربندد و بالای آن خشک گرم کرده سنگتا و کند و این چاشنی چهار روز بدهد رجوع این
سنبالی و زیره و برنج بهل این همه مساوی یکجا کرده خورانند بلکه هفت روز خورانند صحت شود
الف بتواره یکیتی ریش آن نیست که در میان سم اسب میشکند آنرا علاج زال و موم و لاکه
و سندور با روغن کنجد یکجا کرده در میان سم اندازند و از جای به بندد و درخت علم کرده بکشت تا و
دیم مات سه روز چاشنی که بالا نوشته است بخورانند صحت گردد مرض [illegible] در یو بیکه ریش است
که تمام وجود اسب رز ره ما شود و این شکاف شده خون بیرود آنرا علاج آن نیست کمک
سند ما و دهو اسد و لچه با شیره لیمون یکجا کرده لیپ کند و این چاشنی بدهد رجوع این ولچه و سیر
بسیار ستوده
و نمک سنده ما و حیره شتار این همه مساوی با گلقند خورانند صحت شود مرض [illegible] یعنی استخوان پای
اسب بزرگ میشود آنرا علاج هر جا که استخوان بزرگ شده باشد و گره به بندد یا چوب
زقوم گره در پاره های استخوان نهند و نمک سنده ما و سیر با شیره لیمون آن کرده لیپ کنند یا زچوب
زقوم گرم کرده بالای استخوان که گره باشد نهند باید که سه روز همین طریق کند و چاشنی که بالای

لاین

مسطور است بخورانند صحت شود فصل ... درایوکلکنته سالس که کیفیت آن میگویم فصل اول

زیس هیبت درلیوه نیست که اسب پس دست کند وگردن کج شود و حلقوم بسته گردد که هیچ

چیز در حلقوم نرورد آنرا علاج آنجا این وجه در برگ شیکوه بائی برنگ پت یا پرد فلفل دراز

بیپلی بیپل مورد ورنکوزه این همه برابر یکجا کرده با روغن شور بدهند و باروغن کنجد تمام وجود

اسب را مالش دهند و در تابش آفتاب به بندد و برگ یا کره دسنبالی و برگ

بنگره و برگ ارلسا این همه یکجا یکجنت در دیگ کرده دهن دیگ پوشیده بجوشانند و پس اسپ روی

دیگ واکنند و بیا را بر روی اسب رسانند صحت گردد دوم تر کالس تیت آن هیبت

که هر دو پائی اسب بیفرزد آنرا علاج آنست پوست درخت سیکو او سنبالی ورنکوزه و هندی

و جیرا و پیپلی و پیل مورد و فلفل دراز این همه مساوی با روغن شور فراج اسب دهیده بخورانند و

ماس رنکوزه دهند و بیز روغن کند و روغن کنجد و روغن شور یکجا کرده بر تمام وجود اسب

مالش بدهند آفتاب به بندد و بوقت نماز شام درخت گرم کرده ... تا مدت

هفت روز صحت گردد **فصل سیوم** روت گزن و آن آن است که در چشم اسب ناخونه شود و اسب
هر دو دست و پا دراز کند و دندان‌ها با هم چسبیده گردد و اگر تدارک نرود بکشد اسب
بمیرد باید که توکل بر حق سبحانه آورده علاج کند پوست بیخ درخت سیکو او سنبالو و بیرو
رجوزن و هندی و پپل موز و هنگ و نمک سیندها با گل قند و روغن ستور یکجا کرده اسب
را مالش بدهد و روغن گرم آورده تمام وجود اسب را مالیده و مالش کند و زیر شکم آتش
نماید تا مدت هفت روز که صحت شود و اگر یک وقت نیکو نشود در هر رخ او داغ بدهد
که علاج آخر است **فصل چهارم** بنگنکه و آن آن است که هر دو دست و پای و شکم
اسب را مالش کند و گردن دراز کند آنرا بسیار ایذه و ارسکند تند برگ نیمگ و هینگ
و سیر و هندی و پای برنگ و نمک سیندها و رجوزن و پنج جلیدرین همه مساوی با گل قند
یکجا کرده بیب دهد و برگ تاکل و برگ سنبالو و برگ خرمای هندی رین همه مساوی
آب کرده هر دو دست و پای راست را مدت هفت روز بیب کند صحت شود **فصل پنجم**

بونکل

کیوبک دالو آن است که هر دو بیضه بیک آماس گیرد آنرا دار بلایج درخت ارندی

پوست کلی و سنکوپل پنج پاره کوره یعنی سنگه سنای مکی ازین همه با روغن ستور و کنجد کرده هفت روز

رسب را بگو رانند و بعد روغن کنجد هر دو بیضه را با گیره سنای و با گیره بپیچند و جخت را گرده گرم

سکتا و دهند تا مدت هفت روز که شفا گردد ما دانند والیو دالو آن است که یک بیضه

است با اندرون و دو اسب سکان شود و بیغر آنرا چوبنده تیخ راوک پیپل مور رجموده

بای برنگ بیت با پیره تخم کرز بهون نبست رجوران کمر و سندهی پوست درخت برس این همه

سنای با روغن ستور و کنجد تمام وجود اسب را بیت دهد و در بینی پای رنگ دهد و جاک یا

بیرو که اندرون نعل باشد آورده در پیره سنای و نمک زند آخته و بعد پیشگره و بر پشکره گرم کرده

بیضه ها را تا مدت هفت روز ببندند صحت شود او بلینگه دالو آن است که بر سینه اسب

گره ها شود که بزرگ باشد آنرا سنای برگ تانگل برگ مائین پنج سنکوار جوبن سیر اینها

همه سنای یکجا کرده با روغن ستور اسب را بگو رانند و بعد بوبرگ رنکوله و برگ خرمای هندی

و برگ بادنجان یک یک مشت در دیگ کرده آب اندازد و جوش بدهد بر جایی که زخمها است آنجا برگ ها
زخم کرده مدت هفت روز ببندد صحت شود علاج زخم مرکب دوک دوا و آن است که روی
اسب تمام آماس گردد آنرا علاج چوب نیار ورای و برگ رز و چوب آلک ببندد تا این همه مساوی
آس کرده با خربزه خرمای زخم کرده بر روی اسب لیپ کنند و تا زوال روی اسب را روغن نکند
لیپ دهد و درین جا نشی دهد و جراحت در سیندی با گلقند یکجا کرده خورانند تا مدت هفت روز صحت گردد
علاج درین [illegible] مرکب دوک دوا دهند که روی اسب تمام آماس کند و از روی او
دیگر است چوب نیار ورای برگ رز و چوب آلک ببندد تا این همه مساوی آس کرده با خربزه ماده گاو
اسب را بدهد دیگر برگ ناخونه بر خرمای هندی برگ بادنجان برگهای مذکور را در دول
دیگ زنند و چند آب باندازد و بجوشانند هر جایی که زخمها شده باشد آنجا برگها زخم کرده تا هفت
روز ببندد شفا یابد انشاء الله تعالی علاج زخم کولم دوا و آن است که تمام وجود اسب زخمها
شود و آن زخمها آب رود میرود آنرا علاج با روغن نکند و روغن شور بالای زخمها لیپ کنند

اول آنها

و برگ شنبالی در دیگ اندازند آب بند ازد و گرم کند تا مدت هفت روز زره‌ها را زان شسته

و بعد و جانشی سیر و نوشادر و جوز و فلفل همه مساوی یکجا کرده با گلقند بخورانند صحت شود

چو رنگی و ریوند نیست که برود دست و پای آب آماس گیرد و زرد آن نیست حال اندرون

یا بروی سیر زرد یا بشیره شنبالی زنگ کرده گرم بیست و خشت را گرم کرده بر دو دست و پا را

سنگ تاو کند تا مدت هفت روز بعد ازین جانشی برگ سانگل و سیر و زرد جوز ین مساوی آنگ کرده با روغن

علاج جو بیره

ستور جانشی تا هفت روز و بعد شفا یابد   و زیب گیره که چوز رنگ شده باشد نشی پای

برنگ گوریج کالی زیری زعفران انجار بوست سماله بریان چناماک کمار زرد گوزه کوکی

بنگ بریان زرد چوب زین همه ادویه را روزی به نسبت ساه چنانی کوفته بیخته در آرد و بخورند بریان

که گسته بدید و آب بکوفته و نهار بدید   رگی بندکش و ریوند نیست بدارند که تمام اندام

آب زه‌های بزرگ شود و زان زه شکسته خون بیرون می آید و زرد   این نیست

سندی و ملص درار و فلفل زرد و هلیله و بلیله و آمله و سیر و بادی برنگ این همه مساوی

نرم کرده با گلقند بدهند و هندی و نمک با گلقند مالش دهند تا هفت روز شفا یابد

درت کنند نیل دارو آن است بدانند که تمام اسب را گره ما شود آن گره ما بشکند هیچ سخت

باشد در فصل یازدهم که دارو که نوشته ام همان دارو دهند و مالش دهند شفا یابد

کلاگیر دهنک دارو بدانند که اسب گردن نتواند کند و دم جنباند   این است شهد و پای

برنگ و زنبور سمس و کس شیر و کهون آلوله و کهون پشه و هندی این همه بسا و با روغن نمک سیر

اسب را بمالد و خشت سیاه گرم کرده و با برگ انجیر بدهد جامه بر سر اسب اندازد تا سر را گرم کند

تا مدت هفت روز شفا یابد   سمانت دارو بدانند که زیر شکم آماس کند و از شکم کند و از

شکم او بیرون آید و چیزی بخورد در ستاده خواب کند دارو   این است هندی و نوشادر

و زرچوبه و پای برنگ این همه بسا و با گل قند بدهند با روغن کند و روغن ستور یکجا کرده بر شکم

که آماس کرده دست آنرا مالش دهند و خاک اندرون بیرون بیارد و نمک هر دو

یکجا کرده بر آماس اسب ریب کنند تا روز هجدهم کند شفا یابد با همت دارو تا تمام شد

در باب آنکه [illegible] همیشه شکم اسب نرم شود آنرا علاج بادی(?) [illegible] یک چهار کنند
و از نخود و کشنیز مساوی در دیگ کرده آب رانند جهت جوشانند و اندر زرد آب با عزرت(?) اسب
را بدهند با مدت هفت روز که صحت شود و اگر خوب نه شود این دارو بدهند هلیله و پوست
درخت [illegible] و زیره این همه مساوی با عزرت(?) بدهند حق سبحانه تعالی شفا کند فصل [illegible] جو[illegible] که
لعاب از دهن اسب بیرون می افتد همچون [illegible] و از چشم هم آب بکند آنرا علاج هلیله
و بلیله و آمله [illegible] خوب این همه مساوی با بول ماده گاو اسب را خورانند و از
همین ادویه [illegible] کنند باید که اول روی اسب را [illegible] هندی چهار روز بشویند صحت شود
فصل دوم کان روگ آن است که گوش اسب آماس کند و کر شود و گوش را سوراخ کنند
آنرا علاج [illegible] و [illegible] جبال [illegible] و [illegible] این همه مساوی بر گوش
اسب [illegible] کنند روز دوم با آب گرم بشویند و همین دارو [illegible] کنند این جا
بدهند [illegible] همه مساوی با روغن [illegible] تا چهار روز شفا یابد

سیوم آویون وایو آن نیست که تمام سینه آسیب اماس گیرد و گردن است بطرف
کج شود و آب راه رفتن نتواند از برا علاج رگهای هر دو دست و پا بیخ را بگشاید و مالش
کند و بعد در و بیرپل که در بندی باشد از این همه ادویه در دیگ کنند و آب اندر خته بجوشانند آب
گرم بر سینه بمالند و دارو در جامه اندر خته بر سینه بپیچانند تا گرمی برسد و این جاشنی بدهند از جوارش
و نمک سفید ماده و [illegible] و زنجبیل این همه مساوی با روغن [illegible] را جاشنی بدهند تا چهار روز شفا یابد

[illegible] دوم دیو بهد وا ایو است که هر دو دست از بند دست اماس کند و پای هم اماس گیرد و از از

در علاج ورم

علاج سنبل و برگ [illegible] فلفل و شکر همه مساوی آن کرده و نمک اندر خته در [illegible] گرم کرده آهسته
آهسته لیپ کند و این جاشنی بدهند [illegible] و پیل [illegible] از جوارش و نیز آن همه مساوی نیست چهار درم بگیرند
جاشنی دهند تا هفت روز شفا یابد   چاندک [illegible] رگ [illegible] از زیر [illegible] و ران یکی اماس گیرد مانند [illegible]
[illegible] در زیر گلو [illegible] اماس کند از همه اماس علاج این نیست [illegible]
سفید ماده [illegible] و بلادر [illegible] همه مساوی با [illegible] اماس [illegible] کنند و این جاشنی

بدهند

بدهند هلیله و سندی و زجوان و چوب ریتا و کچه و نمک سفید ما چه نامه بیرون بریم سیاه و با روغن گاو بخورانند

و اگر همین علت اسب را شده باشد دم را باززنند و اندرون دبر و بینی اسب زرد رود آن علت

مردلنگت ناودرانه شکاران نیست که سحق آب بسته شود و اگر بخورد باز بر تاب کنند

و در گلو آواز می آید و اندرون گلو ورم شود آنرا علاج چوب رقوبیا آورد گرم کنند و گلو را

سنگتاد نهد هر طرف و زرد چوب و سیر و کشنیز پوست بیخ درخت سپیدار و نمک سفید ما ؟

این همه سیاه و با شیره شنبلیله آمیز کرده در جوال کنند و آنرا گرم کنند و در گلوی اسب بیندازند روز دوم از

آب نه دهند بار همین طریق بکنند تا چهار روز این جا شمس بدهند برگ نفل و سیر و زجوان و سندی و فلفل

سیاه آمیز کرده با روغن گاو بخورانند و اگر گره گلو بیرون نکنند اسب نکو شود و اگر اندرون

نکنند علت مرد ... آورده درونی بدانند که برود و دست زیر آن کنند همچون گره

باید که آنرا نشتر زنند چوب ... و ... با تخم ... سندی ... دور کرده شیره کنند و داده

سیاه آمیز کرده در جوال ... خوش ... باید ... کنند و در این جا زجوان و ... کچه و سندی سیاه و با روغن گاو بخورانند

دمیده تا سه روز بخورانند صحت شود [علاج دیگر] کالبوی آن اسب که هر دو پای زیر هر دو ران زده شود آنرا

اول نشتر زنند و خلط ببیند تا دو تمره و بر سوس و تخم تمرهای هندی و تخم آنرا در کرده نیز بکشند و دارو مساوی

در سفال نو تمره بد گرم کرده نیز گرم کنند و بر کره تا ببینند این جاشنی از جوارش و سوخته و تمر هندی و

با شیر بگرفت مساوی با روغن ستور یکجا کرده سه روز بخورانند یا هفت روز بخورانند شفا یابد [علاج دیگر] با بهی

نرگکان اسب که در ناف اسب گره شود آنرا رگهای هر دو دست بکشایند و تمر هندی و ملفلدر از و علعل زرد

و تمر هندی تمر سرشف یعنی بر سوس و زرد چوب همه مساوی با تمره تمرهای هندی یکی کرده در سفال نو اندر خسته

گرم کنند و بر آرامیده ببیند و این جاشنی بدهند اندکی و تمر هندی و قرنفل و سنگ دوکشنیز و بیله و بلیله

و آمله این همه مساوی آس کرده با روغن ستور مدت چهار روز بخورانند صحت شود تا دارند [علاج دیگر]

ماسو بازان اسب که تمام وجود اسب را گره ها شود دو نشکنند و اندرون گره ها گوشت نمایند روز بروز

آن بزرگ آنرا علاج چوب بلادر سوخته خاکستر کنند و پوست درخت تمرهای هندی سوخته

خاکستر چونه سازند خاکستر و چونه مذکور یکجا کرده مالش دهند هر جا که گره ها است با آب نیب کنند

بعد از آن

تا مدت سه روز صحت و بهتر شود بفضل الهی نیکو شود صورت اسب این است :



علاج تب

در سبب های چهارم اسب آن است که از تمام وجود اسب یکجا یا دو جا رگ را باید بشکند و از آنجا روان

گردد آب رود آنرا علاج نمک و آرد بیسر و مسکینی بر آتش کرده با آنکه هر دو یکجا کرده بالای رگ ببندد

و روز دیگر بگشاید باز ادویه مذکور ببندد تا چهار روز که صحت کامل شود درس دیگر آن است

که اسب دایم بول میبرد آنرا علاج بیارد چهار باخی یا چنگلی بوزینه و کشنیز و منقی و چهار دانگ الایچی

و مال کنتی این همه مساوی با شیره ماده گاو با هم آمیخته چهار روز بخوراند البته شفا شود درد دیگر

آنست که در دهان اسب بوزه بزرگ شود هر دو طرف یا یکطرف که اسب عاجز شده باشد هیچ چیزی نخورد

آنرا علاج برگ آورده در میان چوب سوراخ کند از آن چوب بینی را باز کرده دست از آن

سوراخ چوب اندرون کرده با انگشت بهوره سوراخ کند در روی انبت تیر و سرشف

و هندی و فلفل مورد در دو چوب مساوی با شیر ماده گاو یکجا کرده در میان دهن لیپ کنند و دیگر یک چوب

بزرگ در دهن اندر چه بندد تا دهن بکند بعد از آن ببندد و تا ش دار و بعده چوب دور کند تا چهار روز همین نوع

تدارک کنند که صحت شود   در سبک روی آن است که اسپ آماس بکرد آنرا علاج شحم بیاره و جو بیار

و نون بیار همه مساوی با شهد یکجا کرده لیپ کنند با همین گلقند جاشنی بدهد تا چهار روز که صحت شود

در بعضی علت های جگر سوال است که اگر اسپ کج شود آنرا علاج هلیله و بلیله و آمله سبحانی و شیر برگ نا کل

و یکجا با رنگ کرده پشت آب را لیپ و نسای زیر که هر دو بشتاید و هندی و فلفل دراز و کبه و فلفل مورد

آش کرده با گلقند جاشنی بدهد خوراند تا چهار روز در آفتاب بندد که صحت شود   سیاه درد رحم

آنست که هر دو دست و پا اماسیده نعل شود آنوقت اسپ بمیرد و اگر نعل نشود دوا کنند آنرا علاج هندی

و هلیله و عفر زرد و فلفل مورد و جو اس و کوشت و سبالی اس همه مساوی با گلقند جاشنی بدهد و عنبر خاک

اندرون یا بروز با بول آمیخته در نغال گندم زشته گرم کنند هر دو دست و پا بر لیپ دهد

تا چهار روز

تا چهار روز بفرمان خدای تعالی نیک شود فصل سوم در بوس قسبه بدانند که اسب را بر تمام اندام گره ها

بزرگ و گرد میشود و دم بیرون آید از دهان و بینی خیالی وید وید دندان زرد مش بگیرد آن را

علاج شندبی و فلفل از دو سیر و زعفران و پوست درخت سنگو از و جز از هر یک و هلیله همه مساوی با روغن ستور

بجا کرده جای تنی بخورانند و درخت بربل که در هندی میباشد شبهالی تا نقل آورده شیره بر آن بکشند و در نقال نو اندازند پخته

گرم کنند بر دو دست و پای مالیده کنند تا چهار روز صحت شود شکل اسب این است ۞



فصل چهارم سنبات بدانند تمام اندام اسب گنده بساعت بساعت بول کند آن را علاج بادرنگ در

روغن آمیخته جوش دهند و روغن بر سبوی ریگ گرم آن روغن نمی شود تمام شد روغن شیخ گندم هر دو کمال را لیف کنند و خشت

گرم ساخته و برگ بید انگور و خشت که جوشیده شنگ وزید و در روز آفتاب خشد و دو وقت شب بخورد

شکسته شود همین طریق تمام اندام اسب را روغن کند بمالد علاج کند تا چهار روز به صحت شود

فصل پنجم مرتوک آن علت است که تالوی اسب خشک شود و هر دو لبها جمع شود و ترقیده شود آنرا علاج

هندی چلغوزه و زیره و گشنیز و هلیله و آمله این همه مساوی باشند داخل کرده یکجا کند و بخوراند دیگر بادی

برنگ و اسگند و اجوائن و زیره سفید مساوی آس کرده هر دو روی اسب را لیپ دهد مدت چهار روز به حق

سبحانه تعالی شفا کند فصل ششم جیبه بوک روگ آن علت که زبان اسب خشک شود و او هیچ چیزی

نخورد آنرا علاج پوست درخت جگر و زیره سفید و شهد مساوی یکجا کرده چهار روز چاشنی بدهد شفا یابد

فصل هفتم مندانگنی روگ آن علت که تشنگی شدید و خورش اسب نخوردن آب و علف رغبت ندارد

اندام اسب تمام خشک شود و گرسنه و خواب آنرا علاج بیاورد پوست درخت هلیله و جترنگ

و هیچ دوله و زیره سفید و کوه و ارد چوب و بیخ [illegible] و بیخ بیته و بیخ نیم و بیخ [illegible] و نمک سیاه و [illegible]

در درد چوب و سنا و اجوائن و هندی و چلغوزه و [illegible] این همه مساوی یکجا کرده مدت هفت روز بخوراند صحت شود

فصل هشتم [illegible] مرض آن علت که تمام وجود اسب را ورم گرداند آنرا علاج تخم تانکل و [illegible] نمک [illegible] و هیچ اندازد [illegible]

کوبیده

[illegible]

با روغن نیم‌گرم یکجا کرده آماس پای اسب را لیپ کند روز دوم با آب نیم‌گرم پای بیمار را بشویند باز لیپ کنند با روغن
یکجا کرده است پای را لیپ کند تا چهار روز چنین کند پا ها همه ترقیده و صلبه صلبه شوند روز چهارم بگیرد
کندک نه زند و همین روغن بند گوربر پا های اسب اگر این روغن بر زخم بمالند ملو شود و همین روغن
که گفته شد است بهر کدام بیوره های اسب را بمالد دفع شود مجرب است
بیارد درخت نرمی که بزبان کنرکی دوندی میگویند پوست و بیخ ادویه یک وزن اگر این هر دو ادویه
مساوی آس کرده بر زخم لیپ کنند و بالای آن برگ سپل بندد تا چهار روز بسته دارد باز لیکر
هندی بشویند دیگر وزن یار پوست خرما هندی که بالای خشک شده باشد آن را بسوزد دو باکه یکجا کرده لیپ کنند
تا مدت البته دیگر وزن لیپ وید صحت گردد [illegible] مدده وزنکیر پس بدارند که هر دو پای بیمار را که ما شود
ولب کنند و از آن که آب میرود کمک سنده‌ها و شبالو و پوست درخت سکوه همه مساوی بگویند و پای بیمار را
چهار روز ببندد عمده کیاری جاشی ببندد البته صحت شود اسب را که
مستعد کنند عمده اسب را فصل بندد و این ادویه بیارد

سنبلی و فلفل دو هلیله و آملج و بابونگ و شیر و زرجوارین و هر انها و گلگلی و پنج درخت بهارنگی

و پنج دو اله و پوست درخت گوز و شنبالی و تاکل و پنج درخت انداراین و پنج درخت ایگنی و زیره

سفید و زیره سیاه و ازموده و برگ انار و تبری و نای و درخت ساگ لبستان کوچک و درخت انگ

و لیمون و گاو زبان و بادیان و اسکنه این همه بساوی بکوبند و با روغن یکجا کرده در دیگ کنند بعده سه

روز بدارند بعده آتش خورانند روز سیوم نمک اندازند بعده اسپ را قفس بند و هر روز این جاشنی

بدهند تا آنکه اسپ قفس تمام بخورد و جاشنی با لخه بکنند نام این جاشنی کلی گویند اگر اسپ بخورد هیچ علت پیدا

نه شود باید که اول صبح خورانند در وقت شام این جاشنی بدهند وقت زوال نیز جاشنی بدهند این است

هلیله و ازموده و زرجوارین و شیر و پنج بابونگ و نمک این همه بساوی با روغن یکجا کرده بوقت زوال دهند

جمیع علت اسپ دور شود اینست اول این جاشنی در جا موجود کرده بدارند بعد نسخه لبت علعه پوست

درخت نیم دو سیر برگ تاکل دو سیر و پنج درخت اسکنه دو سیر و تخم بلادر با برا دو سیر و جو زرجوارین یک سیر درخت

تبری یک سیر و سندهی و فلفل دراز و هلیله و بلیله و آمله و فلفل موده و بابونگ و پوست

دارچینی

درخت بید که آنجا نشسته و تخم ترنج و بیخ درخت کاولی و بیخ مامیثا یک سیر کوفته گرفته و درخت هلیله سمول
یعنی با تخم سناج و تخم برگ بید و شنانی و بیخ اندرانی همه یک یک سیر آورده در سایه خشک کنند و بکوبند با یک
کرده در دیگ نو اندازند و نگاه بدارند و آب را که علیکره شده باشد و بال لیس پنج انگشت در آن دیگ ریزند با گلقند
بکار کرده است بدین جمیع زخمها که در شکم باشد بپخند والوزنکون را با روغن تخته بربندید با پنج انگشت دارد در برداند
باقی جمیع علت را با شهد و برو قسمی که از نواری کو از جانبد از روغن بخورانند که تمام علت مندفع شود
چاره دموی بیگی و بیخ درخت عود و بیخ درخت تبرا و خیار جنگلی یا باغی و چار رود و بلادر این همه
تساوی کرده با شیره ماده گاو دو سیر با شیر ادویه را یکجا کرده سه روز بخورانند بفرمان حضرت حق تعالی ناودیان باز گیرد و آب
را بسیار کم اتفاق باشد هفت روز همین ادویه بدهند و آدمی هم که کم اتفاق باشد سه درم شب و سه درم روز همین طریق
بخورد تا هفت روز نیکو شود و دیگر آنکه چهار ماه یا پنج ماه باشد آنچه در این جا نشنید
بدهند هلیله و سندی و بیخ اندرانی و فلفلدراز و فلفل موز و راسکند و ورد و چوب
و دیگر با برنگ این همه تساوی کرده و جا سه سیر کنند بوزن نه درم باشد که بکار کرده دیگر

اسب را بدهند تا هفت روز جمیع علت دور شود فصل بچه اسب را که اندرون و شکم تیر زده و شکم

نرم شود بیارد پوست درخت انبه و پوست درخت جامون از هر دو پوست تیر بگیرد و شیره پوست درخت

با شیره برنج شیره بسیار و تیز زده در مرهم و عنبر است بدهد مرهم یکجا کرده سه روز بخوراند البته صحت شود فصل

بچه اسب که دم بسیار برید و اندر غش شود اگر زند بیارد شیره ادلم و شیره بهارنگی هر دو شیره یکجا کرده آن بچه را

نافش دهند تا سه روز که صحت شود فصل بچه را شیره جامش بباید داد اگر شیر خام بچه اسب را بسیار دهند علت

دارد نشود و بچه اسب را شیر ماده گاو گرم کرده بدهند و شیر بر سر دهند بسیار مفید است

تیر و شند تیل کنجد و دیگر گلقند یکسیر روغن یکسیر باید که تیل را با زیت کرده روغن و گلقند یکجا کرده تا سه روز بخوراند

که از فربهی و قوت ناگ در نظر ... روز فرو ختنه شود علاج اسب ... بر ارقه باشد

اش زردویه بیارد و روغن کنجد و شیره دتوره بیار هر دو مساوی یکجا کرده با هم آمیخته بر تمام اندام اسب کنند بسیار

مالش دهند که در اندام اسب در خورد و اسب را در آفتاب بندد نیکو شود شیره ناگل

و روغن یکجا کرده مالش دهند همان روز با شیره بسانی و شیره بل بل هر دو مساوی و ...

الی الله

اسپ را بقدر روغن بخورانند تا سه روز تا موی لب دیده صحت شود دیگر سفیداب روغن یکجا کرده و در جائیکه موی

بر نمی آید اندرون گوش اسپ نهاده با جای گوش را پیچیده تا سه روز همچنان بسته دارد و بعد سه روز بگشاید

و اندر چهار پاشنه داغ کرده و در آب گرم تا سه روز بشویانند شفا یابد [illegible] و از آن

رم دود آرد [illegible] پوست خرمای هندی خشک که بالا بود آورده با زنگار یکی کرده بموزه را لیز آب گرم بشوید

و با روغن بید بکنند و این آرد بر موزه ها بنشانند تا زرد نیکو شود [illegible] موی اگر رفته باشد این دوا بکنند بیارد

سرگین جاموس نیز او بگیرد و روغن شتر هر دو مساوی و هم یکجا کرده بگداخته اندر خته گرم کنند و در جای موی رفته باشد

بکنند موی برآید [illegible] در باب علت کوسج است اول کوسج نیکست یعنی هر دو دست و پا دراز دارد و بیرون

شده هر جا اگر ریشه آن سست شده میرود که ماند و در تلکیت که کار تلکیت مانند تلکیت او هست تلکیت

مر آن شکست همه را [illegible] گوشت مرده بود در انگشت ها را تا رکن این هر مساوی با شیر آس کرده

با روغن گاو یکجا کنند و در سفال نو اندر خته گرم کنند و تمام اندام اسپ را لیپ کنند و جائیکه

سینه کجه است شخص کرده این دوا بیارد کو گلو د گل قند و لاکه

فصل دوم در شفا یابد روز که ماده کند دارو دفع سینه اسب کرده یکجا و مساوی بر این رسیده روغن زرد بز چربی و آل و موم

و دو ریهی تعالی ریهی کرم ریهی چرم ریهی بابلهری ریهی آن تو است زده شانه سینه در دسته دوده زرد سینه یعنی گاو ریهی

تکه از عمان این ریهی زنگ ریهی برف ریهی مال کسب ایل زرد جوز کاکلی زرد تمک تا بر اسب کرده تا از و

داروی بده و دارو این بود انشو را اسب سینه تمام که است این جمله کرده خورانید باید است نوشته بالای که دارو

کنید سینه بر کرده آش و مساوی در بر این آلوخته گاو و سناح پوست در بیلد است این دارو و جنید دارو

کرده بار بیده د بیند که بگذارند لطفه اندرون با انداخته آلوخته گور و مذ سناح بوره شده سینه از العقد الله و جو

آثار دو و ز آب آثار چهار کرده دیگ در آثار دو باید یعنی می باشد یعنی پوست اندرون که سناح بیارد

کش دیگر اندازند بیرون آرد دیگدان بیرون مانده آثار دو که دهد جوش چنان تا اندازند گاو ماده بول

بشوید گرم آب بان از بیده و روز ساعت بند آفتاب در داده اسب را اسب اندام تمام کرده یکجا کند

شود دفع سینه درد بدهد خشک نخود و رسید اسب که بیند جابه اندرون و در و

حسنکیت آنرا این است که اول سینه با آب گرم بشوید

بعد چهار

و نمک بکوبند و این ادویه بعده نرم کنند گرم کرده در دست اسب و پیه انگشت اندازند چنانچه در آتش ... بعده با چابک

آزاده بیکجا کنند با روغن کرده آتش مساوی بیخ این در بعد و گچ تا را بسایند میان دو کان که در اول بود و ناسند

همین بعد از تمام ادویه علوله شود اندرون بریزند چنانچه با پوست گاه از و بالا بیند و ناپیدا رفته روز بروز

سینه را داغ کنند و دار روز کرده می اندازند چنانچه باشد و علاج بموجب نوشته نمایند صحت شود [illegible] دست

دو بیت تعبیه تنگت آنرا [illegible] اول رگهای درون هر دو دست بگشایند و در فصل دوم که در اردو گفته

سده است همان طریق ادویه کنند و درین جا چیست مرده شور و دود بهمین و در نواستی و دری و افیون مصری

این همه مساوی یک بکوبه جابیل و جوزی و قرنفل و الاچی و بالا بعید بکسد ... بگو لا زیره اول این همه

مساوی آس کرده نیم سیر شهد اندازند و روغن ستور و شکر و نمره شکر و همه ادویه را اندک اندک چنانچه بکجا

کرده اسب را بخورانند صحت شود و نیز جمیع علت که در شکم بود دفع گردد اسب را بخورانند این جا را لکول گویند

فصل در بیان زکام زن بینی اسب آب بچکد آنرا بیمار دوار له بزرگ که تیز باشد شیره تلک شده و با روغن

زکام

کنجد بیکجا کرده اسب را ناس دهند و چاشنی نسندی و گل قند باهم آمیخته بخورانند صحت شود

ببین و آنرا علاج این است دو درم لیمو بزرگ رنج سیر و دو درم جوز رنج سیر و هلیله و گلو من و اد گلسته و پوست درخت نیم

این رنج سیر و هندی و فلفل زرد و فلفل دراز و نوشادر هر یک ده درم موی تاک بگیرد و نیم آن بخشش بباید که

اول موی تاک را به نیز دکیده ادویه یکجا کرده باهم بیامیزد و سهمین رنج سیر نیز زند آنچه مالش دهد و بست دیاب گولی

بندد و هر روز یک علوله بخورانند و ماهی سیر آب بخورانند و دیگر آب صاف تا مدت بیست و یک روز بدهد بل دو فقد

خره بدانند که در شب اسب را که گره شود و آن گره بشکنند و موی دم اسب ریزد آنرا علاج

جو لگدها را و سیخ کبابها را و لوبیا و نوشادر شور در تنور نهاده پس بزند و خاکستر او بگیرد و نام او کیاه در ریت

و چوب شده را که بهمین طریق بکنند این مساوی آنکه کرده سیر همون دم اسب را بدست مالش دهد تا آنکه کل شود

این ادویه بیست بندها بدروز صحت یابد   اگر از چشم اسب آب بچکد ادویه اینست بیارد گل لعل ببرد گندم

و گوشت و روغن گاو هر یک مساوی باهم آمیخته در دیگ و تنباکوی لیس باشد در آن زند آنچه مالش دهد و این ادویه

تا که بندد این تعویذ را می فلفلت نگاه دارد و از آن قطره در چشم اسب بچکند تا هفت روز که صحت کامل گردد   در روز

سوال آن نیست که اسب بر زمین بخفتد و گردن را دراز کند و زمین را بوی کند بشنید

هندی گچی توتیا سه درم با سکه گاو یکجا کرده بخورانند بیاساید دو سه روز ادویه بیارد آرد جو ارزن و برنج

بید درم سیر توتیه آرد جو زرد و بید درد و ردیک کرده آب اندازند و یک جوش بدهد و از آن آرد بیت کنند البته نیکو شود ادویه دیگر

هر و تخم و ج بیارد دیگر سیر روغن کند و بید درم سیر آورده و دو و ملح کنند و تبل یکجا کرده جوش دهد و از آن روغن سیب را

بیت دیده ما سیه روزانه نیکو شود ادویه دیگر کنند و آرد گندم سیر و نمک و زاک مرد و زاک کرده بیامیزد دهان مرد و آب

را بخورانند تا سه روز شفا گردد فصل بیارد کوه گو دیتوله و گلقند سیم تولیه مرد و یکجا شود چاشنی

بدهد تا بیت و مرد و اسب را بخورانند آن روان شد و آنچه بوشانند و خود خشک باشد و هر بکم سفید باشد تا بغایت فربه

وقت تا که شکل اسب را ختر است:



فصل ادویه یعنی رنگ اسب سفید باید کرد بیارد کدوی سفید و تخم آن و دو تخم مرغ دو درم

نیره از قوی حالت و کم تر به بیماری نا دیده و شیره صد و داخل کرده به پرد کنیار سفید باشد و دوم بار ربیب کرده موی دور کند

تا سه روز سفید شود مویهای حنی سیاه کمالی بدید [illegible] مشکی کند نوسا در موه جور

چهار سیر ۲ سیر ۶ فلوس نا گرم تر به ۳ درم زرد میده پنج فلوس سیاه کنار ۶ درم رین بحر را جدا جدا کوفته

آمیخته در دوا آنار آب حل کند تا سه روز نبرد اندک خوش دارو بر دکند بعده عمل آرد

[illegible]

دیب رنگ خواه برنگ و خواه مشکی اگر خواهد سفید کند یا ابلق کند ببار دیک سه خالی کرده یک آنار چوبه گلی از دل دیگر

آنار بحکیمار و یک نانک کجا آورده بسوزد خاکستر مار و بحکیمار و چوبه در ریشه اندر خته با چوب مخلوط سازد و بدست دیگر

وان سفید خواهد شد خواه سفید رده و کلفیان نماید هر قسمی که خواهد رنگ کند

که ده اند

که بر و جنوا اسب شود که این زند دیگر نیکو بند اگر یکی از ان مهره های رصلی کجا خود نمود مهره است و حیات

اسب و ساخت ده مهره در شکم و بر روز ایست که دو مهره بر میان و دو مهره بر دو طرف سینه و دو مهره بالای لوک

که در اخ نملک شند و دو مهره زیر شکم باشد یک مهره باشد و بپای پشت یک مهره باشد این ده جای

مهره ها است و اگر سه مهره ها باشد حیات اسب بسیار کم است نباید خرید و اگر نه هم باشد نباید خرید فصل در این باب

فصل در [illegible]



بهوزه نیکی که سیاهی زرد از دولت زایست پنجت بهوزه است جای سینه دو بهوزه باشد در پیشانی دو بهوزه باشد بالای

بالای برلب دو بهوزه باشد بر بر دو گوک دو بهوزه پنجین نشست بهوزه باشد صاحبش خرم و خوشدل و صاحب قسمت باشد و روز بروز

دولت عمر بیفزاید شکل اسب این است :



فصل در بیت بهوزه واگر سه بهوزه یکجا باشد طرف راست بسیار صاحب دولت باشد صاحبش بر و مال و نعمت

بود و روز بروز زیاده دولت پیدا شود شکل اسب این است :



فصل نهم آنکه دو بهوزره بر یک بازو باشند اگر دو بهوزره طرف راست و یا طرف چپ باشند آن اسب بسیار نیکو باشد و اگر یک بهوزره باشد آن بسیار بد است نباید خرید اگر دو بهوزره بر یک بازو طرف راست یا چپ باشد بسیار سعد است صاحبش همیشه خوش و خرم و صاحب دولت بود و چنین است که گویند شکل اسب این است ::



فصل اگر اسب را بهوزره باشد و دیگر جای هیچ نباشد بسیار بد است هر کس او را خرید تا عمرش سرگردان و حیران شود شکل اسب این است ::



فصل اگر کاهی ران و بیگاه یک پیوره باشد بسیار بد است اینچنین اسب جا بد خرید زیان تمام شکل اسب است



فصل اگر بر گردن اسب یک پیوره و دم کیت خورنده بسیار بد است هرگاه آنرا خرید دشمنان دارد شکل اینست:



فصل خریداری چهارم اسب باید خریدار کسی برای خریدن اسب برود اسب را اول بدست راست باید گرفته روی اسب طرف قبله کند اگر در آن وقت اسب دم خود طرف راست بزند و پای راست بر زمین بزند بسیار نیکو رود خریدار به صاحب آن اسب تبریک نماید و اگر دم خود طرف چپ بزند و پای چپ بر زمین زند اسب نباید خرید که آن اسب بد اصل نحس است



فصل اگر اسب بوقت دیدن طرف بالا ببیند خریدکننده را دعا میکنند وقتی که در نگاه کرد اسب بالا نظر کرده آواز میکند بسیار نیک است که صاحب خود را از درگاه رب العزت دعا نیک میخواهد بشکل اسب این است:



فصل [illegible] [illegible] بسیار بد است که سالوتر گفته اسب بعضی حکما نیز گفته اند همین سبب اکثر گوشتش

مانند شامی که آنرا کوفته [illegible] درد دست بسیار را از [illegible] بد است و باقی که نوشته زهر به صاحب اسب را

[illegible] دارد و بعضی مردمان میگویند که اگر از [illegible] اسب یا [illegible] رساند [illegible] بیشتر کار میکنند اما این [illegible] ها که نوشته زهر

تا بیشتر از آن خطا مکنند اسبی که [illegible] کور [illegible] آنرا نباید خرید فصل [illegible] وقت کشن دادن

بچه دهد مر آنکه اول مادیان را سه روز پیش از کشن دادن آب ماهی [illegible] بدهند ماهی را در آب [illegible] بجوشانند

که خوب حل شود چنانچه [illegible] گرده آنرا با اسب مادیان بخورانند تا در وقت [illegible] اوصاف شود [illegible] کره [illegible] اسب زاینده و موزه

و [illegible] شود می باید که [illegible] بسیار [illegible] بوقت شب مادیان را کشن بدهند و دم صبح هم بدهند هر روز دو بار بدهند و چون

کشن داده باشند کشن دیگر در نظر مادیان نیارند حکما چنین گفته اند اگر نظر مادیان بر اسب دیگر افتد کره رنگ

دیگر آرد چون کره گرفته باشد هفت روز سوار نکنند و گاه گاه [illegible] زم کرده بدهند و از اسب فحل نگاه دارد

[illegible] نوع [illegible] ماه و یا نیز [illegible] ندارد که خوردن [illegible] بیاز ده ماهی نطفه [illegible] و چون [illegible] دهم

در آید یک هفته روغن [illegible] هر روز بدهد تا آورد [illegible] هر روز بگردانند تا پانزده روز که در زان

زمستان باشد شکل اسب ماده با بچه اینست ؛

فصل [illegible] بدانکه کره آورد باید که توبری پنج سیر گوشت و آب رود ستانند و در آن

آب هم سیر روغن کنند و هم سیر شنبلید و گندم جوش کنند از ده روز بدین نوع مادیان را در اول وقت دم دود

سیر و هم سیر زیره قندی بدهند و دو روز نخود بدهند و گندم جوشانیده خورانند چون سه روز بگذرد چند روز دیگر

نخود هم بدهند و مادیان را در این ولادت بعد از [illegible] بندند اما نباید که در این شش روز آب جوشانیده

بدهند اما در ولادت دیگر هوا گرم است بعد از شش روز مینوشند زیرا که هوا گرم است نباید بلکه

در این شش روز قند و روغن شتر و سندی و فلفل کرده و بار دیگر به کره بدهند تا زندان از [illegible]

[illegible] چون کره از شکم بیرون آید همان زمان سمهای بچه را [illegible] ببرند و پایهای به نهند

و پاها [illegible]

و تا پای ما از رو گیج و بریان نشود و سه چهار روز که زاغ علط بنده بدارند ایستاده شدن نباید بر روی ران

سبب شده تا دو ماه چون سیوم ماه درآید بیضه درگیرد ماده گاو تر نکند چون تر شده باشد هر روز نیم درم بیضه نیم درم

نمک سنگ بجا کرده بدهد و نمک سنگ علیحده بلیسانند چون چهارم ماه شود هر روز یک درم بیضه یک درم نمک سنگ بدهد

در ماه محیدن رها کنند چون پنجم ماه درآید بگیرند و تخم بدهد و تخم ماکیان بدهند که را زیان نکند چون یک ماه شود بگیر

موسنگ و یک سیر روغن بشور و دو درم فلفل گرد و قدری زنجوزه بدهد با گرده که را بدهد که بیده و مویزه و بیضه

نه شود هر چه بخورد هضم شود و در شکم گرم نگیرد و اگر هوائی سرما باشد مالم و نیز بدهد تا استخوان ها بزرگ و در

ران پر شوند چون گره و ذکر که گوزن باید زند جفت و ابسته و آسته نگهدارند و جا تنگی باید به جهت صاف شدن

درون اسب بیضه دوازده عدد و شهد یک سیر و فلفل دراز نه درم یکجا کرده بدهد که تا روز تا درون اسب

صاف شود بعد از آن روغن نشود نتوان داد و اگر اسب را زکام شود آنرا چرکس ربع سیر و زرد چوب

ربع سیر و مالم ربع سیر و زیتون ربع سیر جوک آن اگر یک درم و تخم سواد یک سیر و بادنجی یک سیر و سندک ربع سیر و جنگلی

ربع سیر و سیر ربع سیر اینها همه را دو به آورده یا را در گز آدمی تر کرده در میان روغن اندک جوش دهند

بعد اسپ را لگام کرده داروی مذکور آتش کرده با کفگیر تمام وجود اسپ را جا بجا گرم گرم بست کند

اول قدری بر دهد بعد از آن در کفگیر تر کرده داغ کند دفع گردد بهار درخت انبار را بیخ و برگ سوخته

خاکستر کند و با روغن گاو یکند اسپ را بست کند و در میان چند روز یک نوبت **نوع دیگر** بهار دارد جوار زرداب آنار دیگر تلخ ور

نیم آثار بلغار کرده مادن به پزد که سوخته شود بعده اس کرده جاله بیز کند و با روغن گاو نیم پخته جای که زیاد باشد

با صابون شوید بعده روغن مذکور طلا کند در میان هفت روز نیکو شود **نوع دیگر** اگر از بن ار دیگر مرود جای

علت قدری شگاف کند تا قطره خون بیرون آید بعده شیره انگشت بند از د نیکو شود **نوع دیگر شده**

ریش پخته شده باشد خاک کند و گوشت مردار دور کند چون صاف شود پوست درخت سالای نیم رسد برگ گرد

خشک کرده با ریگ مانند بخت کند نیکو شود **نوع** اگر پوست درخت سالاری نیم رسد برگ کرده خشک کرده

با ریگ آتش مجموعه یک نیمه تیز شود و اگر نرود نیم رسید پیه در میان دیگ نذر پخته بسوزد چون سوخته شود آتش کرده

جامه بیز کند باید زخم ریش بست کند و از جای بند لگام هر روز نیکو شود **دیگر** مملوح کند رست کرده بر ریش‌ها

ریخته بست کند بسیار نافع و مجرب **فصل نهم** علاج اسپ را حکمای هند ۳ شود در باب فرزند الله

دانم واز

و شمرده اند نهایت این نیست و از این حد بالا نمی‌شود اگر احیاناً زیاد شود خوب است الّا نیست و اگر قاعده امتحان

نمایند در سال مخص کرده اند و مابین حد مشهور است فصل دیگر راه لاغر کردن یکی است از نشانه بسیار لاغر است

بسیار دوانیدن و بسیار دواندن و در جو او گرمیها و فلفل کردن و فلفل در آب و انگوزه و هیچ اندازه این و علامات لاغری

سنگ و نمک و فلفل و موز و شوره و بول و زرد چوب و بیخ و زردک و همچون بسیار و خوردن این جمله را دو مرتبه

کرده شود و در میانه جو ریخته اندازند که بیندازند و همچون نمک و جو را بسیار اندازند و از دو نیم بسیار خورانیده چنانکه

خورانده گشت فصل دیگر اگر کسی را از اسب با شد استطاعت ندارد و زیاده و کافیت و قدرت آن ندارد که

روغن بسیار جمع کند پس بهتر است که همین دارد و مابده و در دور و اول گشنیز بنهند از تخم کتان پخته بنهند بسیار در جو را است

و خوردن در جو او و زردک بسیار و شیره و همچون بسیار و کنجد و علامات فربهی بسیار به ناخوش یکجا کرده در اول نهایت اندازه

پا بنی قطعت تمام نگاه بدارد و بعد از سه روز خورانیدن شروع کند و اگر مقدار از روغن کند بهتر است

و گشنیز بنهند و همین این نوع زرکی بسیار مفید است در فصل هر روز مقدار یک بده اسب را فربه

کند بسیار فائده دهد دیگر چون اسب یکسال شود از او لگام و دست گرفته نگه دارند هر روز دو وقت

بگردانند نرمت نگه میدارند که او یکسان آواز نکند که اسب را شوق پیدا شود هر جا که تا فرمانی رسد ارت نرمت نماید

و بعد از چند روز از دکاده بگردد و بعد از دو سال زین اندازند و سواری کنند و آهسته آهسته دور را بگردانند و زبان اسب

را با خود آشنا کنند تا آنکه دل اسب و سوار یکی شود همچنین با خود اسب را آشنا کنند و اول از ده کاده بگردانند و دست گرفته

جواره سوار شود و یا پیاده و صورت دکاده چنین است که در میان مقا دیده نشان خط کشیده بر زبان خط را اسب بگردانند

که عادت شود اول آهسته آهسته بگردانند تا زیاد که قوت بگردد دکاده این است ::



که از دست راست و از دست چپ بر دو طرف چنانکه بگردانند تا اسب فرمان سوار در آید بعد از آن

با همین صورت دور گرفته اسب را بگردانند از دست راست و از دست چپ با یکباره گردانیدن اسب بسیار تا چند

دفعه شود بعد از ده کاده بسیار درست و راست آید و بسیار رام گیر شود شکل دیگر این است ::

بعد از آن



جهاندار کاده مارپیچ نیز دارند که راست و چپ بر دو طرف جا می شود بعد از آن در میدان راست بصورت پویه

میدان دهد بعد از آن که خوب و راست شود در او پیش بیند و برای چوگان بازی و نیزه بازی و دوانیدن

و جهانیدن اسب چوبی از راسته شود و فرمان بردار برای جنگ کردن زبون رنج است اینجا مختصر آوردیم که پیش صاحبان

عقل پوشیده نخواهد ماند و این کاده را مارپیچ خوانند طریق اینست شکل اسب اینست ::



زدن گاوها هر دو طرف راست و چپ گردانیدن و می‌شود این گاوها بهتر است از این گاوها اسب خوب

دفعه‌ای بردار می‌شود در این گاوها اگر نگردانند که خوب و درست می‌شود اینها با این گاوها بگردانند و از بعد زمین

گاوها را دو جفت می‌گویند و در میان با این صورت دو دور کشیده در این دو رکاب نگردانند تا اسب خوب گردن و دهان بردار

شود این دو لب بسیار خاصه دارد و انگشت دو دور گردانیدن رعایت کنند که اسب الاغ نشود و روی باز برای حاجت خوب

می‌شود و گاوها و شکل این است ::



گذاشتن گاوها را چهار جفت می‌گویند و گاوها بزرگ سر میگردانند اگر در این گاوها اسب نگردد دلیل بر تو رسد

می‌شود و گردانیدن هم بزرگ است اما جایهای بسیار هم فهم دارد و دانا و عقل باید با برای نظر تو اسب را

بگردانند و سعی بکنند برای اختصار کردیم که الطویل نه که خواهد بیت است و در قلم آوردیم مشکل این بیت تمت

انتهی

که بهونزه های عیب وار است مجوم کند بر توک لگد ز درت دوستا کار تدویر توجیا شهامت کنیعلد

کرنامن زنت ساند دز بر توک نز نیکی شانت دوشمنا آیه مقوتی زبانزه کنس دوستیا مجوم کیت برارد تا بر توک

بر دریا ورت ودسنعا برس حسد روز بس جنس جیکلد ورت دوستا ورت تنگلت زجو مند بر توک بزتنا ورت دو نقا

دیدک ونت مسکر نتا نکا ورت دوشمانت شو کو دیو بساز توک ارد اورت دوشمنی دلبتا ته ابا نانگ ورت

دوستا بهوش حال تیز با بر توک وکنر سپند تر زنه چجسد موار بهونزه ها بعد بر توک دیومنی کنتا برن روحان

مسلوها ارونا بلوک تلک نقش سلوها کر تمنا کاث زنجوها کوس بند نوباقل مرز شوسیم جلهو بهونز

ثانت عیب وار بر توک تمل سکند مش با نکاشا کنیدرت بل لکه وایستا برجبا کرند نت کمان جابس

پدید شود چنانچه جانور مدام مشغول است و دلش مانند بیمار شود و هر چه بخورد زرد گردد مانند بدن خشک شود

و گوشت بیخ زبانش زرد گردد بیماری آن بیماری ماده باشد که در بیماری صفرا پیدا و در گردن دیگر علامتهای

پیشانی وی درد گیرد و دلو دی حرارت و جالم ناک شود و گاه گفته پنجه گشت استسقا پیدا شود و پشت آنها

کاکل درد کند و بینی بپیچد در پنجه درد سری کند و مستی که سینه و شکم بیمار شود چنانچه

و اما وسواس پیش بند برم سدلون دنیت سندی کلیسی تنش ترشم درجست روغن مومیایی بپزند تا آنکه

سرپوش بیت گلو تا گشت شش ناک شود و لوتی بیضا مد دسته عود درشکه زند دل سس بند و جوارح مدت

گشنا بود بلغمی علاج اینغاری جبل در تهاک بیامد آنوقت جالدی و تازگی دم و خون را بوی

خوش باشد گل نیلوفر و بنفشه و قرنفل و دارچینی کوبیده بیامیزد انگبان است لایق تو را باید ساخت باشد

و بند رود زعفران ذات درپی را گوشند یعنی آن پیت و بلغم نشو آنرا علاج زیره کسیر آمیخته بندی یک و سنبل

نه ماشک و بند کشته و شاهت ناک و بونش ربع سیر وارد که چهار سیر است و فلفل مو ربع سیر و هر آنکه سیر

و بند ما ناک ربع سیر باید که هر روز بکوفته شربت دیا کاغذی زند خشک یکجا کند و بوقت صبح ربع سیر بوقت شام

بجای آرد

ربع سیر خورانند و آب گرم بنوشانند و کاه خشک بدهند و دانه ندهند و بوقت شب برگ شبالی بر پشت گذارند
بالای جو مغز بهبندد و در دو دفعه بدین طریق عمل نماید صحت شود ٭ اگر اسب را گرمی شود شناخت آن نشست که اسب
دم بکشد و بیدار زد آنرا ٭ دوا ٭ بکار بری بکسیر فرزبره نیم سیر و گوشت ربع سیر و برنج یک سیر و سندهی ربع سیر فلفل
ربع سیر و کشنیز نیم سیر و تخم کشنیز ربع سیر و املہ دو سیر این همه کوفته باریک کند و قند نیم وزن ادویه بکار برده کنگ روز
صبح و شام بخورانند شفا یابد ٭ دیگر ٭ یعنی بسبب گرمی در شکم شود و اسب زمین غلطد آنرا ٭ دوا ٭
سندهی ربع سیر و سیس یک ماشه و فلفل گرد نیم سیر و سندا ماکر یک ماشه و نمک سه ماشه و چار روی بکیر ربع سیر و
تبول بنگ عسل همه را کوفته بکار برده صبح و شام بخورانند بفرمان حق تعالی صحت شود ٭ دیگر ٭ علاج رسول یعنی اسب به بعضی درد
شکم در دم کرد علامت آن نشست که اسب کون را گرد دیاره سپید کند و بار بار آنرا می شیند و اسب بطاقت شده بر زمین
می غلطد و نیز شکم نفخ آنرا ٭ دوا ٭ سندهی آورده باریک سازد و کرته در گوش و بینی اسب قفف زنند
و نیز عرق لیموی ساینده در چشم کند و اسب را سرگردانند و روغن بید انجیر آورده بر دو پهلوی پشت و گردن
بمالد و دیگر روغن خواه باشد گرم کرده حاله بر پشت و پهلو کند زیرا که از داروی مذکور نهنگ دیده و نیز بر بینی

گرم کرده زیر پر چهار پایی بنهند و از هر دو طرف آتش با چابک دستی کرده بسنگ دیده و این چاشنی خورانند

الایجی نه ماشه و فلفل گرد نیم سیر و پنج ستم سیر و سندی ربع سیر و جمیر بول نه ماشک و برگ بنگ نره دو ماشک و پیپلی نه ماشک

سندها کات نه ماشک همه را باریک کنند و خاک سول که در خانه کار دیده باشند آورده و در آن آب ربع زخم لگا بندارد و بالد

که صاف بماند ادویه مذکور در آن آب یکجا کرده دو وقت بدهند اگر دو وقت زرد باشند چهار وقت

بخورانند تا صحت شود دیگر مرکاورت بول لیکن تمام وجود اسب خوی گیرد و گرم شود و اسب دم اندازد

و زبان خشک باشد و از دهن از زانوی خود میکرده و بر بر دم و بر اسب حمله کرده و در شکم آماس کنند از آن علاج

سیم چینی نه ماشک پنج پاو نما روکنگ نه ماشک و سندی نه ماشک و پیپلی نه ماشک همه را کوفته باریک کنند و با

شکر یکجا کرده بخورانند دیگر نیم آثار شیر ماده گاو و دو سیر روغن نیم باید که پیپلی مذکور باریک کرده سیر یکجا کرده

و از دهن بدهند و اگر اینکه خود فیها و الله اسب را در آن سیال کنانند و باید که زود علاج نمایند تا نقصان شود

مونرل یعنی اسب بول نمیکند بود بلطه آنکه اسب تا آتش آفتاب بند بند موتر بول پیدا کنند لیکن قطعات بول

آورده و شکم آماس گیرد و اسب بر زمین افتد و می غلطد از آن ادویه سندی با لیمون سائیده در چشم

کشد دوم

کنند و تب را اگر دربند و بر دو پهلو بر روغن بید انجیر مالش دهد و بید زیر برگ تنبالی اورا بکوبند و خشت را گرم کرده
در جامه پیچیده بر زیر کمر و در میان خشت گذارند تا عرق بیرون آید و بند هی [illegible] روغن بمالند [illegible] بسازد در قطعه [illegible]
الله تعالی شفا یابد [illegible] صابون مصری و سپید پنج درم [illegible] و عاقرقرحا آورده ریزه کرده بجوش
حمام [illegible] ساییده [illegible] کرده در قطعه بگذارند و دیگر آنچه بدین ماند [illegible] دو سیر [illegible] نه ماشه و سند [illegible] سه ماشه
و آمله نیم سیر و برگ آبی آنکه یک شب در آب تر کرده باشد در [illegible] گذارند [illegible] آتش کنند تا پاره بسوزد و چهار [illegible] ماشه
باید که سیر را کوفته با زیره [illegible] یکجا کنند و جو را اندر [illegible] کرده [illegible] آورده و بجا بسازد و در آن
نیم سیر شیر اندر کرده بدهند صحت یابد [illegible] دارو [illegible] از [illegible] ربع سیر و فلفل زرد
ربع سیر و [illegible] در زیر سه ماشه [illegible] ماشه و سپید [illegible] ماشه و برگ تنبول پنجاه عدد و [illegible] ربع سیر
دیگر ربع سیر و سپید نه ماشه [illegible] یک ماشه خوشبو کرده بریان کنند و چهار [illegible] که [illegible] آن مانند
گوشت پاره [illegible] او را بکوبند و خاک [illegible] را در آب اندر کرده با [illegible] آب گرفته ادویه مذکور با هم آمیخته
بخورانند صحت شود [illegible] دوم دو [illegible] و مهتا در آب می اندازند آن آب آورده [illegible]

بدهند صحت بود والا هر دو بغل را داغ این قسم بدهند × دنیز با ف را کشت گند رشته مو علی دهند ب دهر دو پهلو

آتش با چلیک دشتی کند چنانکه باید منظور است از دیگ چوب شکسته کنند آتش بگذارد و دیگر و بین گوش ها کشش

اسب دارند و گاه بخورد و آب کم نوشند آنرا سنده ها از ربع سیر و سیل ربع سیر فلفل گرد ربع سیر و نمک دو سیر و سبوس

رجوارن یک سیر همه را باریک کرده با کاهی خورانند گرسنگی رفع شود [illegible] شیر خام هم آثار آن

گوسفند یا ماده گاو و سنده ها سه ماشک و فلفل گرد سه ماشک و سیمی سه ماشک و رائی نه ماشک همه را کوفته

و بیخته تیغ تنسم در یک قسم پنج عدد و دو زردچوبه بزرگ باشد آورده در شیر حل کرده جالیه تیز کنند و روغن کند

یک ماشک و سه قطره رس صعون انداخته ادویه غذا کوبیجا کنند لزد هو ته در هر دو سوراخ بینی اندازند درم

هم کنه سه وزن مقوی تر از دلو و چاشنی یکجا یک سیر و نمک یک سیر و زجواین یک سیر و سه سیر برگ [illegible] دو سیر سنگ [illegible]

دو سیر درخت بهوی گناری بریان کرده سی یعنی آنجال هم گرفته باریک کنند و شقیقه را نه ماشک

بریان کرده نیم سیر از آب با هم آمیخته علی الصباح نیم سیر وقت شام نیم خورانند و اسب را جای گرم

بسته آب گرم نوشانند و گاه خشک بدهند و دانه نه دهند و زیر هر دو گوش و زیر گلوگاه داغ بدهند و زیرا

رفع

ساخت کرده و دراغ گل بید و بول بز پنج آثار روز شش وقت از آن بول جانبه تر کرده تمام وجود جرب

زده ماش نکند صحت شود دیگر جرب را بلغم شده کاه خائیده می‌اندازد و آنرا ادویه بسیلی پنج سیر آورده آرد گندم

در آن شهد ربع سیر داخل کرده بید بپد صحت شود دیگر بیوره و دراغ روغن بید انجیر نیم سیر و چوبینه کنجد یک سیر

زرد و زیره سیاه پنج یعنی خشت بیگیر خاکستر آورده یک سیر اینها که کوفته بیخته روغن مذکور جنس زنده خوراند یکجا کرده مالد صحت شود

یعنی از گوش اسپ و جرب بپرود آنرا ادویه روغن ماده گاو و شهد ربع سیر و سفیده مرغ ست ماشه

باریک کرده در شهد و روغن یکجا کرده در گوش یک یک ماشه بیندازد و دو ماشه باو آثار و بول زهره پنج ماشه

یک وقت خوراند صحت شود دیگر یعنی بو نتر آنرا ادویه هرتال یک یک ماشه و کاث یک یک ماشه و زیره یک ماشه

و چوبینه توته یک ماشه و کچیده سیاه یک ماشه و دو ... ده ماشه و سفیده ده ماشه همه را خوب سائیده در روغن بید انجیر اندر چشم

مرهم سازد مالد بهتر شود علاج دیگر و روغن بید انجیر چهار درخت آمله یعنی آملی و درخت انبه ده عدد

آورده خاکستر کرده در روغن مذکور اندازد مرهم سازد نیکو شود علاج دیگر کیل باو آثار و ساگ

ماش و دو مشت یکجا کرده به بند و یاور بند و نیکو شود دیگر مور توته یک ماشه باریک کرده بر توی اندازد خشم

چهار قطره رسن بمون بیندازند دفع شود چال ... یعنی در بینی اسب بپوزه ببندد رنگ ریث برود آنرا

ادویه بر اره کیسیر و نبشیره گیسو و گرم بپیچ یعنی باید که همه ادویه کوفته برگ نیم ... ادویه در یک من آب دانه اندر

جوش دهند تا قصور آب تمام شود ببندد اسب که دارد میخورانند تا عاشق و غیره موانک یعنی هر یک نیم پروران اندر

پیر دیگور اندو سندی ۲ مثقال و فلفل گرده ۲ و سیبی ۲ مثقال و روغن نکند باید که همه کوفته در روغن ...

بکار کرده اگر بپوزه در بینی نظر آید آنرا بمالند و الله دو مثقال در بینی اندازد دفع شود ...

در ... لکیش آن از شکم اسب آورند تمام برابر بیند و بر دو پای و خشکی آماس گردد و آمد بیماره کنند و

رنوی جفقند آنرا ادویه درخت ... یعنی ... سندی نیم ... و سیبی نیم ... و فلفل گرد

نیم ... و ... دو ... سند ... و جو ... همه باریک ساخته با آب گرم بکار کرده علی الصباح

نیم ... جمیع علت ... دفع شود ... بیمار ... نیم آثار ... نیم آثار ... نیم

آثار ... یاد آثار ... و فلفل گرد یک آثار و بادی ... نیم آثار ...

یاد آثار ادویه در نیم آثار قند بکار کرده ... با آب گرم بنوشانند بهتر شود

ازر

که برگ و چوب اسب پیدا شود بیمار و در معنی گوسفند و شیر و چوبه نو برگ یکسیر اندکی ربع سیر همه را کوفته بمالند بیخ شود

و بسیار نم دفع شود صفت که اسب دم بیندازد و دندان زرد بیارد و ... باید آب ... و باقی ... ربع سیر

و چهار ماشه یکسیر و زعفران سه دانگ و سفید ماکیان دانگ و سندی نیم سیر و برگ ارژن یک سیر این همه کوفته

با زرنیخ سائیده در عسل یکجا کرده بخورانند و از کرم سیدا باید تا بیفتد و اگر شفا نشود و مقعد بد ... تمام علت را

زایل کرده ... است ... و در ... نکنند علامت زروئی اسب ... سیر و در زبان دردی

بسیار گرم شده ... خورد و آن را صفت زرنب باید اسب ... زرده خون نکند و رنج جانبی سندی ربع سیر

... ماشه چهار ... یک سیر و برگ ... یکسیر و پیل سه ماشه ... ربع سیر و برگ ارژن یک سیر

همه را کوفته با زرنیخ سائیده ... که از دویه بر تر شود ... کرده بخورانند صحت گردد صفت ... پیچی

ربع سیر آرد کرده با ... بخورانند ... پاره گویند علامت ... زردی اسب ... آمده از دل نشسته

رفتار بایستد اگر زود تدارک نکنند که ... والا بمیرد صفت چهار درخت ... نیم سیر و چهار درخت

... باشد ... نیم سیر ... چهار ... نیم سیر ... بکوبند با زرنیخ سائیده بار کرده

هر وقت زنده که بخورانند تجربه شیر ربع سیر و ابول کنی ربع سیر دانه زرد چوبه بالنس بدهند بدیشفا بود [illegible] برگ ابیضی

و شکر ربع سیر در آب یکجا شکا گرم کرده بدهند دیگر علاج بابونگ ربع و سلی ربع سیر و سپندی ربع سیر و نیلوفر

و سپید ما گکت تا ... همه را باریک کوفته در بول ماده گاو باز کرده زرد چوبه بدهند کنبیلی ستائی ست تا کند درخت

ست تا آورده در جای گرم بر پا کرده بخورانند و فردا هر دو گوش داغ دهند و نیز از بر دوش نه از حد گوش زیر

عیال هر دو طرف داغ بدهند تا پنج کفلگاه تجربه گوسفند سم در تنبیج کرده چرم خام او را بر پشت دنب گذارند

به بندند و نیز اردی آب را تو بره گذارند که در هر دو سوراخ گوش بگذارد زیق بستند از دینکو تخم [illegible] برگ

ناگفل دو سیر و ... دو سیر و برگ ... دو سیر و برگ ... دو سیر برگ آن دو سیر و برگ ... چکلی

دو سیر آورده چهار ... گرم کرده یک چله با دیگ را با ... تو ربع کنند آب گرم در آن گذارند

بالای پشت و ... آب گو ... کنند دیگ بر بزی ... کرده [illegible] ... دو ... انگشت

و ... جوز ... برگ ... گرم کرده ... خام را بندد و ... جای ... فلفل ... تا انگ

گو ... بست تا آن آورده ... بر پای کنند ... تا ... ایر ... تا ... ای ...

واقع ... تا ... ل

کوفته با زیک مچه کوبیده سه که ته نانک یا زرده میداده باشد دیگر علاج از برای آن باشم دور زرده تخم زقوبیا

خار در بکالد و چهار زقوبیا بالاند رسته بهبند و جای دانه کوبیده آورده پنج چیز مول سه نانک دهند رخته

برده بخورانند انشاء الله تعالی شفا شود علاج دیگر بسنبل بیار زنم نانک آورده موی از برای آب دور زرده تخم

بزنند و سنبل بیار زند و بمالد سه روز بهبند زرده بیده جز ریت در به شده انگه پا به و بد ریب چون رود بیدار ۳

نانک روز موز طلیا نانک چوبه نوشته را سپید را بیکی سازد خاک نام سه نانک همه سائیده

در روغن بید بخورانند آخر مرهم سازد بماله موتره و تیغ شود و زنج هم از پی آرد یه دور زرده علاج دیگر

باید که از تخم زقوبیا موی زرد دور زرده یک نانک بوجبکها در رس لیمون سائیده بماله واز آخر تخم بیک

دلود و بعده صحت کامل شود و وقتیکه شفا آرد بر بزیله فاتحه بر روح حضرت سلطان خواند علاج دیگر

در علتی را در هر روز دو گلوله در آرد جو آرد یا زرده بخورانند و هر وقت آب را آب میخورد باشد چند انکه

نخواهند نوشد و اگر آب بزهر خورده باشد تخم به نیخی بوله از آب رس از کشیده بخورانند و الله

اعلم بالصواب دوا دیگر بیارد تخم چهار هفت عدد کیله دو عدد و کف دریا و چهار با هم سحق کنند

بعد از آن ادویه در راس بهمون بجا آورده نگاه بدارد و روز یکشنبه اسب را در تابش آفتاب ایستاده کرده ادویه
از گاو بر داشته گرد و گرده بالای موتره چهار خط رسانیده بکشد تمام روز در تابش آفتاب بدارد و تمام شب بخفت دارد
چسپانیده از موتره آب تیز با بیرون آمده روز دیگر آماس گیرد روز دیگر روز صحت شود باید که اسب را هر روز
کرده انبره باشند کل است اما در وقت مالیدن ادویه دم اسب را ببندد تا از چسپانیدن دم اعضای اسب
را ادویه نرسد و دم اعضای دیگر سوخته و دریده نشود خوب باالکل بسیار ریزه کند و بطریق دول حضرت عل
بکشند جائیکه موتره بر آمده باشد از کرده و فرود میل را علاج موتره بالکل دفع شود قند کنه هم بیرون درخت برگ
کیله هم آورده لت بکند و با چهل روز علی الصباح نهار اسب را خوراند موتره دفع شود [illegible]
پاره سفید و ریسمان بعد در بغند بیضه مرغ بجا آورده جائیکه بدوه بر آمده باشد از نشتره کلک زده ادویه بمالند
و از نو از گیم بندد بعد هر روز بطریق عمل کند بفرمان حق سبحانه تعالی بدوه دفع شود بیاورد چند بند و از نه
تلخ بیشکری شکنبار و هندی و نمک و ارزی و فلفل گرد این همه یکجا نیم آس کرده در بند و آب بر کند
و در آب جوش دهد بار و وقت هیچ یک بند و از نه خوراند وقت شام نیز بآن دونگ و فلفل گرد و زیره سیاه

بیندند با ستند هر علتی که باشد دفع شود والله اعلم بالصواب دوای دیگر از مجربات بعضی استادان این فن جهت زهرباد
گوشت پاو و انار نیم پاو در شوربا ۲ فلوس و اند جو ۲ فلوس و زچوب چینی پاو و انار و کالی زیری پاو و انار و بلدیه نیم پاو و کشتی ۲ فلوس
و بسچی دو فلوس و فلفل مورچه ۲ فلوس این را باریک کوفته بوزن ۲ فلوس غلوله بندند وقت فجر در میان ۲ فلوس و فلفل گرد
وقت شام در میان دو فلوس کوفته با کالی زیری یا بسچی بوزن یک فلوس و راحل کرده بندند شفا خورند دیگر دفع زهرباد
الت بسیار خورد و خرمه شود نفع ملی کند سیله تر ۲ توله و بسچی ۸ توله و گوشت ۸ توله و فلفل گرد ۸ توله و بر گسام
۸ توله و بر گوندی ۸ توله و قند سیاه ۸ توله در قند مذکور مقدار آمله غلوله بندند و خورانند دیگر دفع زهرباد
سنبل توله و مور توله و مردارسنگ توله و بول بز ۲ توله و بول سیاه توله و زقیون توله و کشته توله
این همه حل کرده از عرق ادرک تر روز موافق دانه حب سازند هر صبح و شام یکیک بخورانند دیگر دفع
گوشت یک پاو و آب [illegible] و شکری یک پاو و گوماگه نیم پاو و بابر رنگ نیم پاو دیگر دفع زهرباد فلفل گرد
بابر رنگ و زرد چوب و اجمود و بیخ و بسچی و گوشت و گوگل و کالی زیری و کشتی و زچوب چینی خراسانی
زنگار و نمک سیند هاون کنند و گوماگه همه بوزن برابر کوفته بقدر نخود غلوله بندند و بخورانند

زهرباد

ادویه بجهت جذام فلفل گرد یک درم نیم پاو زنجبیل نیم پاو و کابلی هریره پاو آثار و هند ما ملک ۲ فلوس و راسن ۱ فلوس

زرد چوب نیم پاو و نوشادر ۱ فلوس و نبات ۲ فلوس و بادیان یکپا ۱ فلوس و بابرنگ ۲ فلوس و مستکی ۳ فلوس و ماسون ۱ فلوس

و کوکل ۱ فلوس و خرما ۱ فلوس و فلفل موره و پیپل ۱ فلوس و عبر ۱ فلوس کوفته بیخته بوزن چهار فلوس غلوله نماید هر روز یکی

میخورده باشند ادویه باد اجوائن آثار خردل آثار و کالاکورز پاو آثار و سجیکیار پاو آثار و مغز کلگا پاو آثار و کابلی

زیره پاو آثار و بابرنگ پاو آثار بیار ۱ فلوس زرد چوب پاو آثار و هلیله ۸ فلوس و زنجبیل پاو آثار و پیپل درازه پاو آثار

و بابرنگ پاو آثار و کتکی ۱ فلوس و نوشادر ۲ فلوس و سوهاگه ۲ فلوس و شاخ گاو [illegible] نیم آثار همه کوفته بوزن

آرد [illegible] بوزن سه فلوس میخورده باشند ادویه [illegible] خردل و [illegible] درواجوائن و [illegible] زرد چوب و قند

سیاه بوزن [illegible] و سوهاگه توله و [illegible] زرد [illegible] بادیان پاو آثار و [illegible]

پاو آثار و بابی برنگ پاو آثار [illegible] پاو آثار [illegible] پاو [illegible]

پاو آثار همه کوفته بیخته بوزن سه فلوس [illegible]

بفضل الله تعالی شفا خواهند شد [illegible] زرد چوب آثار [illegible] سوهاگه که بریان بابی برنگ

آثار [illegible]

فلفل سیاه کاهربائی کنند بیرزین همه را کوفته بیخته مورفین لیمون کولی ساخته همراه عرق ادرک چهار توله بدهد [illegible]

خشک سناء مکی کرنه ۲ فلوس رازیانه ۲ فلوس نونه ۲ فلوس مرچ سرخ ۳ فلوس زیره همه کوفته یک تغار ساخته هر روز

بخورانند باید آن با روغن زرد نیم گرم بخورانند فی الفور بخود [illegible] این توله بدهد افیون

نیم ماشه فلفل سیاه نیم توله پوست ۴ توله کوتت ۲ توله نبات خالص ۳ توله رازی ۴ توله کوکل ۲ توله بومائه خام توله

کاهربری ۴ توله اجوائن نیم پاؤ ادرک نیم پاؤ بیدی پابرده توله بونات ۲ توله برگ تنبول ۱۲ عدد همه مصالح

کوفته بیخته توله ساخته ۳ روز بخورانند و آب گرم دو دانه لفف خوراک بدهند و بعد از جای گرم بند د

اگر عنایت کرده شده باشد شفا از فضل حق باید اگر مقام زمستان باشد چهار توله فرد اول بزرگ [illegible] بدهند

[illegible] سجی سیاه ۱۰ درم زرد گوده نارمشکری ۵ درم بومائه ۵ درم بابی برنگ ۵ درم کوتت ۵ درم

کوبحش درم عاقرقرحه ۵ درم این همه علحده کوفته بیست یک توله حب بوقت صبح داده باشد اگر آزار سخت

باشد دو وقت بدهد آزار از ریح و بنیاد دفع شود [illegible] تخم کور نیم ۲ درم بیدس پابرده درم بابی

برنگ ۳ درم فلفل سیاه ۳ درم زنگوزه ۳ ماشه در هاون انداخته بخورانند یک هفته همراه دفع شود

ریح باد

علاج بول و اسهال آنرا در هندی دیرگه گویند بیارد سوهاگه بریان نیم توله رائی نیم توله مصطکی ۳ توله مرچ

سرخ نیم توله کنند بیرنجی ناگ سیاه ۲ توله رجوان ۲ توله این همه کوفته بیخته در زهره گاو گولی بندد بمقدار نخود [illegible]

علاج دیگر که رانیدند و دوا نه کم باید داد هفت روز خورانند پوست هلیله ۲ توله پوست بلیله ۲ توله مرچ سیاه باد

سهاگه بریان توله ناگ توله گشنیز ۱۰ توله درم در مصالح [illegible] گولی [illegible] علاج [illegible] که بردی با شیر زیره باد باشد

فلفل گرد ۳ درم و انگوزه ۳ درم کوتنت ۳ درم سهاگه بریان ۳ درم کوگل ۳ درم رائی ۸ درم همه را سائیده

در زهره گاو بست [illegible] گولی بسته در دو وقت بدهد و سه روز یکوقت بدهند بسیار منافع آن مجرب است

علاج زهرباد و گرگری خشک و تر بیارد سنا کهوه فلوس مرچ سرخ فلوس هلیله فلوس ادرک فلوس ناگ توله

این همه را یکجا کرده کوفته در آرد گندم خمیر کرده هفت روز بخار بدهد و هفت گولی سازند شفا گردد علاج [illegible]

اگر آغاز شده باشد بیارد کتهی نیم توله روز بند ناشتا علی الصباح [illegible] بدهند بخورد علاج [illegible] بیارد سنبل

کهار توله و برگ پیلدس و سنبل آورده خوب سائیده قرص برابر موتره [illegible] بهبند [illegible] گرم کرده

علاج [illegible] بیاندمت مجرب است علاج [illegible] زن زده [illegible] سیلک [illegible] سالم پیچیده

[illegible]

بخورانند و خون از انگشت را در جسم کشند مستان دفع شود علاج جمیع امراض حلقوم بادیه و مویزه در بول و غیره

زدوانه و گلاب بسیار خورد و در آب جوشند قرنفل و [illegible] خالص تولہ کوفته تولہ گیلی تولہ سہاگہ خام تولہ رائی ۳ تولہ

فلفل سیاه ۲ تولہ با [illegible] ۳ تولہ این همه کوفته بیخته در شیره ادرک یا در شیره لعاب [illegible] گولہ بندد یکی در دهن [illegible]

بر درد و بر زخمی که باشد دور کند و زهرها را [illegible] نافع است علاج [illegible] بیارد تیل کنجد یک سیر و شنگرف تولہ

دو [illegible] مقل تولہ و رائی تولہ و مردار سنگ تولہ و سیندور تولہ و برگ نیم تولہ و سفیده تولہ ۲ تولہ و موم تولہ و سیر

تولہ شاخ دور کرده صاف کنند در روغن مذکور اندازند و وقتی که سرخ گردد برگ نیم سوخته سیاه شده در روغن

اندازند خوب حل کرده نگاه دارند بعد از آن موم اندازند [illegible] اندازند دو

خوب حل نگاه دارد و بر زخم [illegible] هر روز ساعت [illegible] باید مجرب است [illegible] تولہ شکر سپید

تولہ سهاگہ تولہ که بریان [illegible] ۴ تولہ این همه را کوفته چهار حصه کنند چهار روز بدهند [illegible]

نمک خورد [illegible] وزن نیم [illegible] هر دو [illegible] بخورانند [illegible] ۲ ماشه شنگرف ۱ ماشه

بچناک ۲ ماشه [illegible] ۲ ماشه [illegible] سہاگہ ۲ ماشه [illegible] ۲ ماشه قرنفل ۲ ماشه [illegible] ۱۰ تولہ ادرک

سنگرف سنبل رومی مستکی نوشادر زعفران مامیران سونه منقی سیاه سکه سنبل این همه

را کوفته بیخته بول یک صد مره مصالح در میان محرق کهل بقعه گولی برابر زیره بندد بعد از دو روز یک گولی بخورانند

روغن بکند - مادر ... روغن بعد ... گاو بیس اگر آبادی روغن بعد

مالون ۱۰ توله مستی ۱۰ توله سند ۱۰ توله ... کوری یکی کور ۱۰ توله کابلی چهال ۱۰ توله ریس قند سیاه ۱۰ توله

روغن زرد ۱۰ آثار روغن تیل ۱۰ آثار روغن ارنڈی ۱۰ آثار سوری گندم ۱۰ آثار روغن مو ۱۰ آثار ... ۱۰ آثار

حلوا تیار کرده چهل روز بخورانند ... چهال سنگی ۱ آثار چهال سوجنا ۱ آثار ... ۱ آثار سیر ۱ آثار ... ریزی

آثار ... آثار همه را کوفته گولی برابر نخود بندد ... گوشت - آثار ... - آثار زرد چوب ۱۰ آثار

همه را کوفته در ... یک شبانه روز ... بندد و از نه دهد آب گرم بدهند ... ۲ توله ...

چهار ... ۳ توله ... همه را کوفته ... چهار

... ساخته بعد از دو ... آثار ... آثار ...

آثار سیر ۱ آثار زرد چوب ۱ آثار قند ... آثار ... توله ... در گوش ...

و از ...

سوزانند سه روز سه نوبتی در گوش اندازند دیگر بادی چپ باشد در گوش راست اگر در پای راست باشد در گوش

چپ اندازند و نادیب گوشت توله نهیب توله سیاه گیه توله بریان کنگی توله پشمکری توله تخم کنبه توله مرچ توله

رائی ۹ توله برنج دو مرکه درین بکاین برنج چربی در زرد عنوار سازد برابر آبله بعد از دانه بخورانند و دو بهری

قالقه کند لیب روغن زرندی ۱ آثار پیه گاو عدد روغن زرد ۱ آثار روغن کنجد ۱ آثار بعده ۱ آثار انبی بعدها

۸ توله برنج موگا بهرد ... پیلیان توله جست توله سیر بریان ... وزن دو کوری شتاب برابر دانه

ماش بر دو حل کرده در جسم اسب کشد و سه کتانی آورده کرده کرده بر چشم اسب بندد بعده دو بهر در کشد

نادیک اجوائن ۱ آثار نمک ۱ آثار سوصی سیاه ۱ آثار سیر بر عدد دو نبات ۸ توله مرچ ۲ توله سنده ما نمک توله

دوائی که جهت مرض از مردم سنده کبریه کرد لیب و نحوه که نافع است لیب اسب که جای عضو از ...

شده باشد روغن ۱ آثار زنج روغن کنجد ۱ آثار روغن ارنڈی ۱ آثار زنج دیا و سنده ما نمک ۸ توله بوند کمر و ۸ توله

روغن مار ریگی کرده اجزای مذکور سنده همه را مخلوط نموده اسب را در آفتاب دو سه گهری بندد بعد از آنکه

گرم نموده دارو مار را خوب بر بدن اسب بمالد و احتیاط کنند که مو را نخورد مجمع المعدو ... روز و وقت

بدست دو کس مالش فرمایند که خوب شود و بعد از سه روز خاکستر با چکنی پارچه آگنده بیده تا سه روز دو وقت
با خاکستر مالش کنند روغن مارزیده در چهارم زیت را پارچه پیچیده که تری روغن او نرسد روز پنجم با آب نیم گرم خوب بشویند
و پارچه پر زیت آلوده کرده یک دو روز گرم نگاه دارند و هر روز یک چکه پخته با چهل روز که مذکور شد و بعد از ده روز
دو سه بار توقف نموده بنزل از خاکستر پخته بخورانند که نافع است نسخه دیگر تنباکو سبز را در دیگ با آب
سائیده از پارچه آگنده بیده در شیره زنداز در آب در آفتاب دارند بر تمام بدن و عیال و دم مالند و تا زمان
خشک شدن آب را در آفتاب نگاه دارند و باز روز دیگر همان نوع مالند تا سه روز بهمین ترتیب کنند و روز
سوم با آب گرم بشویند خارش دور شود بر دو طرف رشت الله تعالی شفا شود نسخه دیگر که از نیر دی
گرفته باشد علامت دانست آن است که زیب محفوظ باشد باید که زنجبیل را سائیده از پارچه آگنده بیده و دو سه روز
دیگر بدماغ اسب مالیده تا ازین علامت دفع شود و اسپ تنگ گردد نسخه دیگر بیارد یک سیر گاو دو تولکیر
خام تیل گیرد و بوزیر خام ملک این هر سه را در ظروف مسی بقلعی ریخته با چوب درخت نیم سه روز حل کنند
و بعد از سه روز به اسب مالند و مالش نمایند در روز چهارم گل نیلا مالیده در آفتاب بندد وقتی که خشک شود

او را بشوید

در لوت بلند بعد از آن با آب گرم بشویند خارش دفع شود و اگر مکرر بکنند بهتر است اما اقلا چند روز

زهرباد

(علاج ورم زیر باد) که هر چهار دست و پا ورم میکند و زیر شکم ورم میکند و خصیه و نیز ورم کند چهار دو پاره چه چیفی زنند

آورده در ۳ آثار آب جوشانند بر روی هم عالم کنند آتش دهند تا یک سیر آب باقی ماند آب را برو نشیند بوقتی

که دو بهر روز بلند کنند بخورانند از آن دو دور آب سیر گوشت چهار تا نشیند که چهار تا بیس گرمی فاخته دم را بر

آورده هم آثار بمنند وه بوزن خام قلقل بوزن خام ماهی خورده هم آثار تمام جنس کوبیده بوزن برابر بمول

بخورانند مدت چهل روز و نه بدهند و آب گرم بخورانند حق تعالی شفا دهد (علاج زیر باد) جگر بسیار گرد و خون

بول میکند بیار و سپید لوطه بوزن غلوس گوشت ۲ درم کالی زیری ۲ درم مرچ سیاه و گلقند نیم پاو آثار بچیمه

برگ بمنت آورده غلوله بوزن یک غلوس بسته از آن یک غلوله بدهند و یک جام اللبد بر آورده باقی

شب در روز بدهند و آب گرم سرد کرده بخورانند و بهفت روز فاقه بدهند شفا یابد (علاج ...) که اسپ را

در بعیال و دم هم میرسد و اکثر عزیزان با این تجربه نموده اندیم نخود سم الفار بسله که موضع با منی پیدا شده

و به نشتر خوب بکاوند تا خون بر آید و آن سم الفار بند نگو را در آن مکان نشانند بعد از چهار روز

روغن بادام و روغن هم حل کرده بزرگان کاسه سم الفار است عمر رعایت کنند ان شاء الله تعالی آزار باسمی بر طرف خواهد شد

و اگر در روغن زرنیخ را بسوزند تا چهارده روز یا پانزده روز بعمل آرند دوای دیگر ورم آبله برگ تنباکو را جدا بیده

در آب باران و لیمون حل کرده صاف نموده در شیشه کرده محفوظ کنند نافعست ورم آبله که جا بیده با آب روغن بکند

۱ مثقال روغن بادام ۔ ۱ مثقال روغن بید انجیر ۱ مثقال سیاه دانه ۱ مثقال لاک با آب لیمون جوش داده نیم گرم تمام بدن آبله

را لیت دهند و جای گرم نگاه دارند و بعد از سه روز لیت دهند خاک سوراخ مار و برگ شنبالی در دیگ بزرگ

خوب جوشانیده سه روز دیگر نیز لیت دهند و روز هفتم با آب گرم که در و برگ نیم و برگ شنبالی جوشانیده باشند

آبله را بشویند نافع است ترکیب ماء الشعیر بمرض و چاق و فربه شدن بوزن پخته شعیر بیدمجنون نیم پاو پخته

باید نخود و مرچ سیاه و پیل مور و پیپل و عاقرقرحه و زنجبیل و کل و خربوزه و کوشت و کوپیچی و نواقی زرد چوب و زیره سیاه

و بادیان و زرنب و ورق و مالون و شیشی و رحوارین و رحوارین عرعر و ریشه بیدی و کشتی و بهارمی و سنا مکی و کبابه بیل

و بادیان و کندمان و عاقرقرحا کتکنی و سیاه و ورق سیاه و نبات و جو کبابه و کالی سیحی و تکاکر لون و سا بر لون و شیدمالون

و تخم لیمون و تخم بیاز و سیر و لوسکر مول و شکر لب ۱ مثقال و مرکه ۱۲ مثقال و مدی شیدی ۲ شکه مرکه دوده را کوفته یکجا نموده

بآرد و فروش

هر روز قدری با اسب بدهند بعنایت الهی شفا یابد دوای مردمک چشم اسب تخم طوره تیغ و تخم تولسری و هیچ

درخت گوره بغید کنجی بغید در آب لیمون سائیده دو وقت بمالند و حق تعالی شفا بخشد و مجرّب دیده اند مجرّب باشد دیگر

تنبیه گردن شکسته اگر اسب کمیت باشد یا مشکی باشد و یا سیاه و یا سفید باشد خورانند که آن یا دریم سیاه

بگیرند بیار دو مرد ارتنگ و صابون بر دو موزون و قدری چوبه در آن حل کرده خوب سائیده بجای بغید بمالند و سائیدنی

بگذارد و بعد از آن که سیاه شود بشویند و بسیار شربت بدهند زردک پوست خوانند بجوشانند و اگر اسب سبز را ابلق یا بیرنی

کنند عمل مجرب و از مجربات است دیگر از دم اسب لاله کاری خود و زرد چوب و شکرف در روانند از ورقی

که کوبیده آید دم اسب را که در آن رنگ اندازند و رنگ گرفتن دم اسب را در آب بشویند و بعد از آن زرد چوب

را جوشانیده باز دم اسب را در آن اندازند و دم را خشک کنند و بعد از آن لاله کاری کوفته و یک ثلث حنا بیده

صبح جوش داده آب لیمون اندازند تا بار دم اسب اندازند و بعد از رنگ گرفتن دم را بمالند و اگر رنگ کم گردد

مرتبه دیگر در همان آب لاله اندازند و خوب رنگین خواهد شد دیگر خوراک حنائی کنی که مایل بسیاهی باشد

بگیر چوبه صابون جوش داده قسمی که مشکور شد عمل آرند این نسخه مجرب و از مجربات است صبغ کردن اسب را

گرمی پیدا شود و خارشی آرد یاره اگر [illegible] زرد در آب بجوشانند و آن آب در آن آب کالند و در آفتاب نهند

نافع بود [illegible] قدری روغن بادام [illegible] و زرنیخ هم بجوشانند و در آب رها کنند و در آفتاب گرم نهند و بکار بود ادویه

[illegible] زرچوبه انار و بادیان انار و زرد چوب و انگوزه ازین هر چهار جز را ساییده روز در بول تر کنند روز چهارم

برآورده بادام بادام آرد یکجا کرده و نیم باد [illegible] کوفته در حل کنند و بمقدار نخود گولی بندد و بعد از دو ازینک

گولی خورانیده فائده کند استسقا را که شود [illegible] بند شده باشد این هر دو نقش را بر زمین در هر دو

طرف آب نقش کند انگشت خلاص شود طرف راست [illegible] طرف چپ [illegible]

و	و	
[illegible]	[illegible]	
[illegible]	ه	

[illegible]	و
[illegible]	[illegible]
[illegible]	و

[illegible] کافور [illegible] ساییده در زخم بجائی بر که شده فخور بول بسته گشاید [illegible] تخم [illegible] بیارد

زال دو وزن و مور [illegible] بوزن هر دو را ساییده با [illegible] و قدری روغن تلخ در حل کند که معجون شود بود

بعد از آن از پنج و شش آب باید نیست چنانکه روغن ازو دل شود در زخم هر جانوری که بمالد حاذق بود ادویه

[illegible] مونگ انار تخم منفی انار زرچوبه انار مونگ انار مونگ و تخم خام نفعی بر یان کند

و زرچوبه و نمک در حل کرده این کند و هر روز بوزن [illegible] فلوس علی الصباح بعد از بهار بخورانند [illegible]

دیب وقرحه شدن تخم مثنی - انار و شیر ماده گاو و نبات حیا بنده صبح بخورانند اگر زیب کلان باشد پا ورد از بهی

درم تیز شیر بدهند در ایام برد تا چهل روز نافع است ادویه جهة نفش زیب تخم سیاه آنار روغن بندق . تا حیا بنده صبح بالگیند

در ماون لب بفرمایند و بر بدن زیب مالند بوقت آفتاب درو بشویند و در چهار روز به شود ادویه جهة بواسیر حضرت شاه

ولایت بکرویه وچهار ازمه در روغن نو تر گردن زیب بند و بعد از آن ریوندی تا فربه شود و در سحبه بخور او شیره بر باید بجوید

زیب است به شود اگر [illegible] اول چنان دستور است روده ای را بالا برده و پسته این نسخه

تیار کرده بخورانند زعفران ۲ درم و برگ کوه ۳ درم کالی زیری ۳ درم و مرچ سیاه ۳ درم حب الآس برنج ۱ تولچه بدهند

الفبا روده فرود آمده است را پوکنار بریان کرده با قند سیاه بمقدار چهار مغز حب بسته روز یک خوراک باشند

بوار شوند علی الصباح پیش از دانه خورانیده بوار شوند [illegible] حظلی که در وقتی روده فرود آورد زیب در

قصب نشان میکنانند این ادویه را ساز دمالد آنار حظل بخورانند لوچون و مثنی توله و [illegible] توله و [illegible] توله

وانبه توله ادویه را در [illegible] در ظرف آهنی با قدری آب [illegible] بگذارد که خشک

شود و بعد ازان قدر سی شربت حل نمایند و هر روز صبح و شام دو وقت تصفیه اینکه بی حظل میا بنده باشند

انار حلو بر طرف شود [illegible] مجرب است شنجرف درم و سنبل [illegible] درم و [illegible] ۲ درم این [illegible]

اجزا را کوفته بحریر بیخته با رب [illegible] کرده گولی بندد بمقدار نخود یک گولی صبح و یک گولی شام بخورانند و هیچ پیش از دارو و شام

بعد از دارو آب [illegible] خواهد یافت بارها تجربه رسیده است [illegible] مجرب است

و از معده سستی کسی انار و مغز گردو انار [illegible] انار و برنج [illegible] انار و زرد چوب و مرزنگوش ۲ درم

[illegible] گل ۲ درم همه را کوفته [illegible] وقت شام بعد از دارو یک درم [illegible] نافع است [illegible] که گولی

سنبل [illegible] و شنجرف درم و سنبل درم و کتیره درم و تخم [illegible] درم و صندل [illegible] درم این همه اجزا را کوفته [illegible]

تا آن قدر که تواند [illegible] بعد از آن گولی بمقدار دانه ماش بندد و خشک کرده نگاه دارد و وقت

حاجت یک بخورانند بعد از [illegible] یک گولی صبح پیش از دارو و اگر ضرور باشد گاه گاهی بعد از [illegible] مجرب است

[illegible] تنباکو [illegible] ۲ درم [illegible] گندم [illegible] اجزا [illegible] بخورانند [illegible]

[illegible] مجرب است [illegible] زرد چوب و [illegible] و قند سیاه

و [illegible] هر شش اجزا [illegible] روغن [illegible] هر شش اجزا را کوفته سفوف گردد

[illegible]

اول روغن گرم کرده نورهٔ صابون در روغن بیاندازند بعد در روغن ریخته بگذارند و در روغن نیم آثار ریخته

بعد از پنج یا شش پیش از دانه بدهند تا چهل روز اما در ایام زمستان بدهند و شبها زیر آسمان ببندند نفع کلی کند

بعضی اسبی **گشاده بول** سیاه و تخم توت برود و حنظر زرد با رنگ سائیده با آب لیمون چهار حب بسازند یکی را ده خدا

ببندند از هر دو یک بار رنگ یکدرم عسل سفید خوب در آب اندازند کرده بگذارند و بعضی حق فی الفور پیشاب کند

ایضا دوای دیگر یا و سیر روغن زرد و نیم یاد مرچ زرکوفته در روغن اندازند پخته یکبار در حلق اسب بریزند بعلاج آلی

پیشاب کند **[illegible]** تنباکو و گوشت و مرچ سیاه و سپاری برابر وزن ۴ تولہ نصف خام و نصف بریان و [illegible]

بعد از خوب سائیده و پیش خورد از روده [illegible] رو گرفته گوشت بکوبند [illegible] یکتوله حب ببندند و اگر آب

بسیار کاہل باشد [illegible] بدهند و اگر [illegible] بعد از دانه [illegible] **دیگر** زرد چوب و گوشت [illegible] برابر

و سپاری برابر چهار جزو را با رنگ سائیده از یک تولہ حب ببندند و از آب و گولی [illegible] از آب بخورانند نفع شود

دوای [illegible] سیبی و پیل موتر [illegible] و مرچ و [illegible] همه اجزا را با رنگ کوفته [illegible] قدری زرد آن

گرفته آب لیمون در آن اندازند مثل حب ببندند و بوقت دو بهر [illegible] حلق اسب [illegible] و بعد از آن آب بدهند

چند روز چنین کنند برده برطرف شود استسقا بهم رسد ایضا نسخه و چاق شدن و جابجا گرفته شده باشد

در شود بر روی زرد رنگ در شیم بادنجان کهنه آورده در جا کشنیز گرم نگاه دارد که پخته شود بعد از آن بر آورده با آثار

قند سیاه در حل کرده بیتوله خشت کهنه ساییده خاک آن اندر خته در شکم هیچ تا رباب بدهد مثقال نیم بیفشه

بخورانند اگر زرد نا دو هفته تا سه هفته بدهد مجرب است ایضا نسخه دیگر که گولی سنبل میگویند سیاه گر برنج و شنبلیا

سبس و کهنه بعد و شنجرف اول سنبل را یک شب جا بنده بعد از آن آب گرم شسته سیاه گر سنبل بر مه ساییده

بعد از آن کهنه را ساییده هر سه اجزا را با آب ادرک حب برابر نخود به بندد و بعده شنجرف را ساییده قدر آب

در حل کرده برنج نخود آن گولیها در آن بکرد در بند تا برنج شود در بعد دو روز در آن در رنگ گولی بدهد بسیار نافع است

دیگر زرد و دیه شاخ گاو میش پاره کرده بسوزانند سیاه گر برنج پا عدد تولا و جاکشنیز شاخ و نمک سیاه ۲ تولا و پیل مورد عدد تولا

و شکر نخود آن آدم عدد تولا کوفته و بیخته نگاه دارد بوقت آب و دال بیتوله بغوف اندر خته تا بوقت دو پهر

بدهد برای هر از زرد و غلبه یا و شتا خوب است ایضا نسخه چند تولا گوگل نیم باو هر دو درد و نیم کهنه

گولی برابر بیر بندد و دو وقت بدهد ان شاء الله تعالی خوب شود ایضا گلاب بول السنه اسب کهنه آنرا زرد گویند

این چهار آرام مولد بعضی حق صفوریشاب کند بوقت تحت یافتن مورق منعقد در پیچ د مردی و یا

پیچ ملوس تنگ یا سم شا ارجو قنال که بدنها برسم دهمت زر زمیل برسم و تحت جیب فرزند برسم یا زراست

جیوان با برسم ها جیب سیمیون مجرب و از معجزه است والله اعلم بالصواب [illegible] بعض پیچ میبند

بس بیش دو رکه کوفته دو کوی است پیچ و شام ایش قسم ... زنبدها [illegible] سونف زنجبیل

نمک جو زد لیمو کیکی رنگوزه بعد زر دانه در آرد با جره یا جوارز نیچ زنگت گرفته در آرد در دیگ کورانند

وقالیه بدنها [illegible] ور جنیدری آب را مسید منها مورق زبدار با برنگ تمام کوبیده ...

سنبول ساین بعض رانب چرد ... کوفته بعد از دانه خوری نمکت در آرد با جره یا جوارز بدنها [illegible]

زهرباد بسیار منافع سنبل سنگیه سیاه گره شکری نخرف مصطکی نان کته سفید سیاه گره و شکری بریان

نمایند و همه ادویه کوفته بار ... در شیره ... ادرک کهرل ممزوج ... حب بندد و حبه زهرباد و در

ادرک بدنها بند و آب گرم کرده یک دم و بندر یا بند بند و حبه ماندگه در ... سیاه و حبه آب کرده و جوکیره

در چهار دانه بدنها بند [illegible] و سل ... قطعه در آرد ... اندر حبه از آب معمول چوبه ... در سفیدی

زهرباد

بعد نخی کنند بعده یک بحیف خاکستر چوب بادرخت کیداوه آتش کهرت نماید چهار بهری بود مقلس سنبل

یکمانه در ورق نقره بکما شبیحیده یکپاس بهر بعد طرح کنند سفید خواهد شد باز در بیکوله یی طرح کنند

مراد حاصل است [illegible] بتاب بریان کنند بر سفال شاخ گاو میش که در زمین پوشیده باشد شاخ

تا بری زرد نیمی تونس در بعبان بند گوبند [illegible] تو مرج سیاه بریان بوینه بابرنگ بریان ساییه بریان

بید بوطه برا کوفته و بخته سفوف نموده حب پوزی بیندد و هر روز یک بوزی بوقت صبح همراه آرد جوار

و یا با جرا یو رئی بند تورکی خورانند و بالای آن آب بنوشانند [illegible] آهنی بلدی نمونج و سند یالمک

بارانک ساینده پاره پاره نیم کوفته آرد ادیا و همراه در حل کرده دو عدد مثل تکیه ساخته پس از آن بر نور نهاده

باید آن پاره پیچیده از سستی مستقیم بیندد که در آن بوز رسد تا که از درش کنند بعد از سه روز

دو عدد همون قسم تازه دیگر بیندد در سیم تا سه روز دیگر وا کنند و بعده بر روز هفتم در آنجا مرتبه سوم همین قسم

تازه بکیند تا سه خشک نبر بیندد در سه دفع تا نه روز میشود بده خودانجو بر می آید دفع میشود

کیفی مال کنکنی زیره سیاه بابرنگ کمال سرز خیل زرد چوب آهنی بلدی میدال

بحصه برابر آرد

مرچ سیاه آرد یا جرا هموزن حب جرب ریشه ورزان سپید از ینها بالش تا سته سنه بخورانند تا پنج و شش

دفع جلاب شود اول این مصالح تیار نموده سپید آرد دیگر حب جرب اینها طاقت شود کبدی باید داده

آرد او ماش سفید لیمون همراه آرد او ماش و از ینها بالش نبوت نه در شب شود علاج یا فی الجرب

نونیه سپیاله بریان تنباکو ماک سپید یا در عرق لوکی مورخ آمله گولی بسته و پنج بخورانند علاج جرب و

آب کیره افیون تنباکو سپیاله بریان سیه طوطه توگل قند ۲ ساله این همه را کوفته با رنگ چهار گولی کند

و یک گولی کوچک بر روی رانند خشن صبح یک گولی و بعد یک پهر یک گولی بدهد بعد از چهار گولی نبت تنگ نسم

یک لوته آب گرم در دهن بیاشد و روز دوم آب نیم گرم بکدم بده تا چهار روز و در نه روز سیوم نیم آب آتش

قسم روز با و آب از ریاه از گرمی کند گل علتانه برگشت و در خفه پیت و بوالی میکند

بسیار نکو و تجربه آورده شده از خس محمد گرفته شد مخدیه پخته آورده برادر را شیده تخم دور

دور کنند نیم سیر گندم و نیم سیر نوشادر در آتش گرده در دو برگرده هر روز مقدار نه درم شیر تقوم در مخد بوی المزاج

باشد تا شش و شش روز یعنی چهار و نیم سیر شیر در آن جذب شود بعده مخد را در دیگ گلی بدارد تا که نم بردد

حو گیره

پیشانی

نمود بود از ان موئی آنگاه دور کرده ادویه مذکور در آنجا طلا نماید چون سه گرت طلا نموده موی سفید

بر آمد اما در ادویه دست نزند منقول است سید لکه رنگ اسپ مجرب است برای انزنیل که بر اسپ

پیدا میشود از زنگبار می آید اول بخوردیه وچهار آنه باید در گردن اسپ بنظر حضرت امیر المومنین حضرت شاه

مردان ببندد و چهل ویکمرتبه ام الکتاب خوانده در گوش اسپ اگر دانند که طرف راست مرض پیدا شده

باشد بگوش چپ دم کنند و اگر چپ دارد بگوش راست دم کنند و اگر هر دو طرف داشته باشد هر دو گوش

چهل ویکبار خوانده دم کنند و بعده این اسم هفت بار خوانده دم کنند این است مجرب است سیاهی اگر گفت

در راه رود ن [illegible] یا [illegible] یادگار مرزا محمد بیگ صاحب است [illegible]

که زخم شده باشد برای گاو میش آورده از پارچه پر نموده و بر آنها اسم لته پارچه پر نموده و در ان قند سیاه

آمیخته از آب عرق نموده بر آتش بجوشد تا تمام شود اول زخم را از آب گرم شسته بعد این چسپانند و بر پارچه

چسپانیده بندد زخم زیاده باشد بیش هم چسپانند اگر در رنگ شب درست نشود بار دوم چسپانند درست میشود

[illegible] زرد چوب بوزن ده مثقال برگ نیم دو وزنه مثقال هر دو را با رنگ سائیده حب کرده آنچه بندد

بجا و لنگ

گشادن دل
[illegible]

ن صبح و شام یک بیدانه خوردن و دانه تا هفت روز برای گشادن [illegible] شراب سیب بوزن [illegible] با رب [illegible] سیاه [illegible]

پاره پاره [illegible] بهم [illegible] پرورده [illegible] آورده از عرق [illegible] گل بسته در ساغری آب [illegible] ادویه

و سیان و معقود [illegible] شراب بید مشک [illegible] برای [illegible] زرای با [illegible] تمام [illegible] مرچ سیاه

گل سیاه همه را سائیده سفوف [illegible] چهار مثقال بعد از دانه خورده همراه [illegible] با [illegible] بدهد

قاقله کوچک چهار [illegible] نگاه دارد [illegible] [illegible] چهار در [illegible] سیاه [illegible] برابر [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] مرچ سیاه [illegible] رای [illegible] را با [illegible] در [illegible] دانه [illegible]

چهار روز بدهد [illegible] هالون در شراب گندم [illegible] ده درم [illegible] بلعد [illegible] دار [illegible]

جوب [illegible] وقت [illegible] بدهد [illegible] و سینه بند و جو [illegible] و آب [illegible] [illegible]

مرض را [illegible] فلفل سیاه [illegible] مرچ سیاه رای بوزن شش مثقال [illegible] چهار [illegible]

[illegible] بریان [illegible] آب [illegible] بوزن [illegible] بندد و اگر مرض [illegible] باشد چهار [illegible] بدهد

و اگر [illegible] را بدهد و دانه بندد و اگر مرض بند نگردد بعد از دانه خوردن بوزن [illegible] چهار [illegible] روز [illegible]

۴۰

بدهند برای برساتی شنگرف درم سنبل خبید یعنی شکیبا باشد دوام شکری درم نوسادر ۲ درم سپاله دو درم

این همه را احتیاط روغن بکشند در دهان گندم یک رتی و بر زخم یک رتی بچسپانند برای داغ برخشم اسپ

تونگ گندم مرچ سیاه تخم ترب از آب چونه صندل بکفانند بر داغ ... چهار روز بکنند برای ... اسپ

نبی که اسپ گل و خاک می لیسد برای آن دوا کار آید نوشادر جو کیار سنجی کیار نمک سنده ما توتیی کالا لور اسپند ۱۲ درم

یارک ساییده بخورد تمه بکنند ... بعد از ده ... دو دفع بدهند بوزن نیم تولی قالقیه نماید علاج برای ... سپید

چشم که سبوله میگویند این بیت قرنفل گندم مرچ سیاه تخم ترب در آب چونه ساییده صندل بر آن دوده

در چشم اسپ ... مرچ ... به شود علاج ... اسپ ... کم شود باید که تخم تو ریم جدی ... با برگ

مرچ سیاه زنجوزه در ماون اندرخته تیار کنند و بخورانند یک هفته تمام دفع شود ...

تمام علت را یک چاشنی بدهند ... نیمون پوست درخت ... برگ ... بیخ درخت ... کنند تخم ...

... درخت ... بیل درار قنفل ... بیلپوز ... پوست

و بیخ درخت بیل که آنچار کنند و تخم کوبخ و بیخ درخت کالا ... و بیخ نمک آنار و کنند ... سرو درخت بل ... مول

آنچه رنگ سیم و سنبل پنج اند این همه یکیک بیز آورده در سایه خشک کنند کوفته بار ابک کنند با دو کره شده در چشم

زرم سیاه آنرا زود دبیر از پنج رنگ بر درنج با گلقند سیاه یکجا کرده بخورانند تمام ارم و علت سم دور بود و ورم برون

می افتد و این ترا آن نیز آنکه اسپ آنرا با روغن زرد با روغن نکند بد بود و باقی همه علت را با شهید و بند و شکم

زنبور اسپ را باید از روغن بخورانند که تمام علت دفع شود نسخه [illegible] و تمام اندام که نشو بوبت درخت

کبوتر و پنج اندرین و بوبت درخت سکو اد کوفت این همه بساد یکیک مثت در دیگ کرده چهار ثار

آب بیندازد و بجوشاند تا آنکه آب مذکور دو ثار ماند بعده صاف در آن آتش نیم گرم در دهان ریزد در روز دو

اسپ را باید شفا یابد یک نسخه را تا سه روز بدهد و از این پاس هم بدهد [illegible] اسپ تنگی کار بیرونی

نکو بحی یک ساله خورد باشد از این همه کوفته در برابر یک نوار بسته بدهد این یک خوراک است برای

اسپ انگوزه یک ساعه جای بهل زنجبیل [illegible] همه یکجا کرده کوفته با چهار سیر سرکه بندی اسپ را

تا روز دو از دو توله بخورانند شفا یابد برای سینه بند اسپ موی سر یکدم در چهار سیر [illegible] دانه

بخورانند و آب آنرا کوفت بدهد و آب را جوشانده بدهد اگر [illegible] با تخم تنوله از آب نبیده بخورانند

بسبب کبد [illegible]

برای وجع باد و بلغم فلفل گرد یک سیر با زنجبیل باو سیر کابلی [illegible] ادویات شده [illegible] زن چهار فلوس

ریشه [illegible] فلوس زرد چوب باو سیر [illegible] فلوس انگوزه [illegible] فلوس [illegible] فلوس مستکی ادویات ماء لیمون ادویات

کوفته ادویات و قرص [illegible] فلوس سپل مور [illegible] فلوس [illegible] فلوس [illegible] فلوس کشته ادویات را باید که در لیمو [illegible] نماید

بعد از آن دوره را بجا بگیرد بمقدار چهار فلوس گولیها از آن بسته هر یک گولی [illegible] باشد برای [illegible] نفخ شکم

خار در قند سیاه نمک [illegible] سپل [illegible] سیاه انگوزه کوفته مرچ سیاه کشنیز

ریزه این همه را با یک نخود در [illegible] بخورد چهار روز بهتر شود [illegible] ادرک را با یک

کوفته گولی در عرق لیمون سائیده گولی بسته [illegible] در وقت [illegible] کنند

[illegible] ماء لیمون در شیشه [illegible] بوقت [illegible] باید که از [illegible]

موی را دور کرده یک [illegible] از عرق لیمون سائیده [illegible] مدت دو هفته

صحت کامل شود [illegible] حضرت فاتحه خوانند [illegible]

دیگر [illegible] بعد [illegible] باید [illegible]

[illegible]

بکوزن در شیر ماده گاو ذره نم بجا مانده و چهار روز بخورانند البته صحت شود علاج اسپ در جنگ شکسته زده را دانه

و علف نخورد آنرا بجهه رنجوری بو نقف کشنیز زیره سفید زرد چوب هیلی بو بت بهار نگی سیوه بجوشاند و بیخ بید مونه

نی بیخ بید انجیر هر یک ساوی بوزن دو سیر در دیک کرده چهار سیر آب بجوشانند و چنانکه بجوشاند تا یک سیر بماند بعده پیل را

نیم خنک چهار روز بخورانند که شفا گردد علاج فربه شدن اسپ تنکی مغز کیله تنباکو یعنی بزره بیخ ابدارین زرد چوب

هر یک بوزن نیم پاو کوفته همه را کوفته بجا نمه وقت شام بعد از دانه بکیلد و هم بدهد قالفه دبد بهار نافع است برای درد

اسپ گوشت بشگیری زرد چوب در آب بکابی در آب برسد مرقد عرق بکاش بگیرد بهشت و یک عدد

گولی دانه دهد که آن زرد مع شود و آب نرم بدهد بوقت صبح و شام گولی ها دهد باشد برای آنکه زیاده فصل قرار

نوره نمک سنید ماشه باشد نمک خورد هموزن برابر بکوبند و گرد در بول ماده گاو بیده صندل برآورده

در چشم کنند بهشود علاج اسپ که از جا بند نشده باشد خفت شدن نتوانند او را باید داد

تخم کاهنج کوری بنوی بیشه شیر گاو در همه را یکجا کرده بپزد و نفت کشنیز در روغن زرد آمیخته

بخورانند چندان قوت دهد که صد ماده یان را تواند داد و اگر بوقت شب

۱۰ درم و هیچ ۱۰ درم روغن و شکر بپخته لقمه هم خورانند از سر زمستور شود مجرب است برای آزار نقرس برگ نارنج

برگ ترود برگ شبتو برگ سم برگ آلوچه برگ انار جنگلی برگ انگور تمبی باشیر گاو بپزند گاو میش در

میان بند لقم باشد و یا گاو میش اگر بود باشند بهتر است بر آتش جوش دهند عرق او را از کوچه بیماند تا ۳ روز

یا چند روز دفع شود مجرب است برای سل برگ گاوزبان بپزند را خوب حل نموده بیت روز چهارم بیت

حل نموده بگیرد رزمین قسم بگذارد و بعد از آب گرم بشوید مجرب است برای ... تخم کلیه مرغ سیاه

گوشت هر نوع سیاه گنگی پیشگیری این همه کوفته در ... برابر آمله گولی بند و بعده درنه وقت ... گوشت

گولی دانه قالبه دهد ... سنگی سنجی کباب جو کباب شنگرف بید تو ته مردار سنگ ریوار همون مساوی

گرفته شده بجا کرده ۳ پوژی به بند و موی آنجا تر شده و کجته بدبد و بیک نان ماش کرده یک روز به بیرد

دو طرف دیگر خام باشد در میان همون پوژی اندر جته در میان بنهاده و بعده بابو فرده به بند و ۳ بتی همین قسم کنند

بعضی اینی محبت ... برای ... قنقل گرد و قنقل دراز نوز بره سیاه گوشت مساوی در شیر ماکیان گاو آتش کرده

مقعد ... آنچه جاشی بدبد و ... ماش دهد یک خوراک است برای ... جسم ... نوشیدن

گندم مرچ سیاه تخم ترب در عرق آب جو به چنانکه دل جو به گلی در آب اندخته به شب بنهند از دیگر بالای آن

آب گرفته همه اجزا را در آب جو به سائیده صندل بر آورده در چشم بد کوبیده به شام روز چهار دفع پنج دفع چسپانیده باشد

[illegible] فرمایند نیم درم الاچی یک درم چشبا یک نیم درم لکود بریان ۹ درم موافق همین وزن نبات دیگر وزن

بجورانند [illegible] درم آب موری بری آید بیارد و بنهد و چند [illegible] تیل ای برادر تیل بر آورده در چشم آب

بچکانند و بالای این زرنیخ در طلی باریک سائیده بر آن روغن نفت بند و بالای آن آهک یعنی چونه گلی سیکو بند

این هم باریک سائیده در چشم اب بالای زرنیخ پرکنند و بالای آن تات برسم اب خوب مضبوط پیچیده بر آن از دیت

گل بند چسپانند پنج پاره کنو تا که بینی در دست [illegible] فرفل اجوائن بسند [illegible] زرد چوب

سیماب برابر پیر جنگ قند نیمه برتیب پیر در دفع سوم [illegible] در دفع ششم بکوبند در دفع هفتم قند را برابر لیمون

گولی بندد کوزی زرد کوزانند که بوی [illegible] نوشیف [illegible] چهال بوخته بایزد رنگ

اندر جو بیدلس باپرا اجزا [illegible] کنید و چون دید این همه را کوفته خوب باریک سائیده بوزن [illegible] گولی

بندد از آب [illegible] آب نماید ان شاء الله تعالی به لکو مجرب است [illegible]

از بینی اسب بیارد قند سیاه علوفلوس بیر علوفلوس حب دو عدد دستخش صبح و شام بدهند شفا گردد از اسب بیمار شود باید که

این شکل را در زمین زیر کار بکشد و هفت بار اسب را بگردانند بعد از آن گرد نشده لشکل بدنکو بر طرف

بکنند در حال انشفا یابد ان شاء الله تعالی جهت شوره اسب نمک سابیده سائیده در شربتی کنند و از قندری

ع	ج	و
ا	ه	ک
ب	د	س

ارد ماش زند حقنه کند مثل گاو و بادام تیشه یا لای آتش بدارد که خوب گرم شود بعده گرم گرم اطراف زیر ابنشن

خوب بندد بگرم الهی به شود باشد چهار پنج به بندد و اسب دارد موافق را اسب بسید له باشد

اول ده انار حضرت بگردد و دران آب جا بنید ازده کان دوغ شود آنرا تا هفت روز بنهد ازدرچنانکه پیره

کند شود بعده برآورده به اسب بمالد و مقلی که حساب کنند زر خرخره با گنجد بعده همین روش بمالد تا سه روز

اسب را بشوید بطور اصلی شود مجرب است و آزموده است [illegible] یا شتر و یا هر چه باشد کلیم مرغ سیاه

روغن زرد و اگر کم زخم باشد زیاده باشد مصالح بلا بندارد اول کله را در روغن بسوزانند که تا خوب

سوخته شود دیده خوب باریک سائیده در روغن بپنید از دو بیدکه اگر جای پشتی باشد پشتی بدید و جای

تا صورات حقیقه بر گرده بدارد به عنایت الهی برود خوب شود [illegible] پس روغن کنجد پس را کوفته

در روغن جوش بود

در روغن حل نموده تمام بدن اسب بمالد یکشب و یکروز باشد بعده یکروز گل بگیرند بعد از آن بشویند خارش اسب
برطرف شود **علاج آبله** چوب گوگوی کهنه و نخود بیل بر زور آمیخته بیل بر زور ده لت و یکروز بر بدن اسب بمالد و یکروز
تا سه روز نگاه باید **دوای فربه شدن اسب** یک درم گوگل لسته نگاه بدارد وقت صبح پیش از خرخره مید که باشد
مندرج زرد چوب پشگری سیاه که بریان نموده اندازد و زرد گندم گوبلی **دوای اسب** برای زهر باد و خام
و نخره سناقع اسب بنگزد سبل بیار سیاه که بریان کاسیر زنجی کالی پزی ما مورج بکشد همه را کوفته نگاه بدارد
و مقدار چهار درم صبحی پیش از خرخره مید که باشد **دیگر دوای** در دفع بده و ورمهای اندام اسب و تشنان
آورنت که از چشم آب رود دانه واث دوگاه بخورد و تمام اندام اسب اماسیده اگر دو بیار دیسل گنری اعلی
و کمیسله از هر یکی سه درم در آورند میسیب یاب بعون تا سه روز بمالد بر بده و ورمهای اسب نمک زرد و ادویه گرم
خشک نیده دفع شود **علاج** دفع مورته بیار و سیاه گه وسند و رگل و توتیای سبز و شتر و توتیای نفس
سبند بند در آورند مس بمالد بر مورته اسب زنند زرده بند کرد بر آن بمالد بعده کل ازله و کل امینی بر دور را
برابر کوفته گرم کرده بمالدی او بندند تا سه روز مورته دفع شود **علاج** برای مورته خنظل نیمی بیل

زنند و بر همین طریق کنند به شود نوعی دیگر بیضه در زیر شکم در پای اسب بد می آید و موتره بیارد و نیم آثار

چوب بیارد و نیم آثار سپاه رسماگر یک آثار ساچی سائیده در شاب فلفل ترکرده و سه روز نگاه دارد و آنگاه در شاخ

گاو کرده در او دهند به شود و در اول نیمه چنگی که تب دهد بعد مرده مرا آورد و دهد بیا خوراند بدین مرا در دهد سا...

مقدار سه سیولی وقت صبح بیش قدر بوقت شام در دهان بدهد نوعی بیضه در اسب و موتره که پای اسپان کشوده گردد

زنده کرده و زمانه بر هم جراحت ریحان جمیع دورت بیارد و روغن کند نیم آثار در آن اندازد تنها اندر خته

بر دیگ که نشیند زیرا و آتش افروخته باید ازان تا برده مقدار سه سیولی بولی در آرد و دور کرده در روغن

مذکور اندازد تا آن زمان جوش دهد که همین روغن بشود در روغن کند در خورد بدهد و سوخته در میان روغن

دور کند و آن به سیولی و در سان بکه باک و سپاه دو تا باک و یک ماشه سیه تو نه این همه را باریک سائیده در میان

روغن مذکور اندازند یک جوش دهد چون سرد شود در او بند خوب نگاه دارد در بر جراحت دو وقت طلا کنند و اگر

ناسور در جراحت باشد فتیله تخت کرده مرهم ساخته در میان ناسور نهند به شود نوعی دیگر علاج اسب اگر اسب را

بول بسته باشد کپله را با مرچ سائیده مثل سرمه در چشم کشد ان شاء الله تعالی در ساعت اسب بول کند

مرحم

بول ...

نوعی دیگر از زهیر اسب بول بند شود باقی کافور در اسب روان کند به شود نوعی دیگر مانی حیا بول در آلت اسب روان

کند زود بول کند به شود نوعی دیگر اگر اسب را بول بسته شود با اسب سرکه دهید به شود نوعی دیگر اگر اسب را بول

بند باشد اندرون بینی نشتر زنند اگر از بینی خون بر آید فرصت یابد و اگر خون نمی آید بدانند که خواهد مرد نوعی دیگر

رو بوری که کنار جهاز ان می باشد مار زنگ تور بانی زنگ تور در آلت اسب روان کند به شود نوعی دیگر اگر بول

اسب بند باشد آمنه با درم بخورانند به شود نوعی دیگر علاج اسب اگر بول بسته باشد دو درم ریحان بجر در دهد بول کند

مجرب است علاج اسب اگر اسب را بیند بند باشد زنجبیل سائیده بمقدار یک سیر با نیم سیر شاهی کولی

کرده در گردن اسب روان کند به خواهد کرد و بول هم خواهد کرد علاج اسب اگر بیند بند باشد روغن زرد

تا دو آثار دهید به شود نوعی دیگر علاج اسب اگر اسب بول بسته باشد تا یک پهر بگردانند بول کند علاج اسب

اگر اسب را بیند و بول بسته باشد گلهء بت علیحده در آتش بریان کرده زر کار و باریک تر شیده با باریک

بکوبند و پهنگ بوزن دو دمڑی باریک سائیده رین همه دو آثار دردانه زر آمیخته و آرد گندم کولی

شده بدهید و اسب را بگردانند ان شاء الله تعالی به شود نوعی دیگر بول بسته باشد زنجبیل کشنیز مرچ را سائیده

سیاه گوگل سیر شاهی بها سیر شاهی سیاهگه سیر شاهی بزقند دیگر صدیع چوکر دواب بعد بکلید پالی

سیر شاهی قند سیاه کنه با پو آنار دراز گندم این همه جدا جدا کوفته باریک کرده بعد زدل پیاز مغز دسی و دو تولی بدریا

انداز دیا در چار از راه جدا انداز است انداز اور درانه بند بود آب گندم دم ده دیگ تولی هیچ دیده و یک

گوگل شام زن آن مقدار است دیگر صدیع آب چیز کرده وزیر باد و دم بر دو عرضه راز زرد چوب آنار با بیرنگ

آنار مرچ سیاه آنار شکی آنار مرچ آنار با و باد کوفت ۲ آنار شکری است هوی این همه را باریک سائیده

آمیخته بوزن نانکنیت بر کرده بوقت شام دیده و یک بر کرده بوقت چاشت دیده بعد دو گهری آب خیند

زآب چون بند بند که در بهار نرم است دیگر صدیع چوکر دواب وزیر باد دو کرم بر در عرضه را شنگرف

سیر شاهی گوگل نیم سیر شاهی سنبل سیر شاهی کرت سیر شاهی مقدار این همه را باریک کوفته در رس ادرک کوبی

بند در بوزن هر وقت برنگ کولی بند بند خوراه بوقت شام یا وقت صبح فرصت کمال باید ۳ دم

روز درانه ناغه کند بعد ازان آهسته آهسته بند بند آنکرلی را در گاه پیچیده بند بند این دو دارد علت را رکھار آید

دیگر صدیع بوا دو فربه شدن و مانده اسپ زیتون ۲ دمڑی بنگ دمڑی گوگل ۲ دمڑی زرد چوب

الی آخره

سی لزم ماس مخ بره این همه را با ریگ کوفته زند که زرد گندم انبخته را در آب حل کرده شب نرده گولیه بندد

یک گولیه بدهد خواه بوقت شام یا صبح و پیش از دانه یا بعد از آن اندکی نوع دیگر جو گره یعنی بسباسه فلوس

پشکرت با وزر زردچوب با و کوکل ۶ فلوس قبوض فلوس همه را بمقدار بیرشت گبته بوقت شام بدهد

نوع دیگر جوارش زنجبیل فلفل ۲ درم بابرنگ ۲ درم هلیله ۲ درم فلفل فلوکی ۱۲ درم سرکه لیس باشد

۱۰ درم نمکی ۱ درم زیره سیاه ۲ درم رجوزین خورد ۲ درم انوله ۲ درم هلیله ۲ درم زنجوزه ۲ درم نمک شوره ۱ درم

زرده ۱ درم این همه را ساییده بست و یک گولی کند هر روز یک گولی دله باشد نوع دیگر زهرباد و ورم

برد و بحره و فربه شدن کا بیزرت مرچ گشنیز سیاه که بریان بابرنگ زنجبیل زردچوب کوکل شنگرف

راست فلفل همه بوزن برابر گرفته ساییده نیم باو بعد از شام بوقت خواب بدهد و اگر اسهال را از زر

بیاشد وزن دو نیم فلوس سید لیله با کرفس نوع دیگر زرد کرد را دو بیرشاهی ساییده گرد بیان

با وزنار در آب انبخته بوقت همه بدهد نوع دیگر فربه شدن شیر ماده گاو خالص با لیمو با یک

ساییده در شیر اندازند و تمام شب در شیر باشد بوقت صبح مثل ما لیدن بدهد و اندک گاه خوردن دهند

بر ترتیب دیگر نعنعه بعده بخورانند تا باشند اسب دانه هر صبح و شام بوقت بدهند و روز دیگر بعد از آب و بند کنند یا رفالفه

ماهی شش ۲ سیر تنگ نمک ۳ سیر ناگوری اسکنند در فربه شدن اسب بوده بسیار فربه شود بدهد دارو و نکال

روز تا هفت بدهند گولی هفت نخجبه آرد بکوفته این همه را ۲ سیر روغن گاو ۳ سیر سفید بوقت ۲ سیر بشکره

انار ۱۰ شیر گاو و شش ۳ سیر سیاه نخود بعد از آن کند بریان را نخود آن را شدن فربه اسب شود فربه بسیار بدهد

یا بهاری دانه از آن بعد بدهد و بهاری بوقت انار یک درد سیاه شیر آن از بعد و بدارد کوفته یک با حنظل اسکنه

ایضا جو ۲ درم گندم سفید ۲ برزد شکم و شدن فربه بدهد دانه وقت دو را اسب بدهد

درم ۵ ترب تخم ۲ درم انگوزه ۲ درم سفید ۳ درم آمله ۳ درم کندر ۲ درم زنجبیل ۳ درم گل سرخ ۱ درم کلونجی ۱ درم ۵ خورد

آب یک تا آن از بعد بدهد دانه همراه درم چهار قدر گولی بندد چهار شده ساییده یک با را همه این

خورد روز که گاه کم خورد اسب دلو نیته روزانه هر بیماری علت چهار از بعد بدهد
درم ۳ درم ۱۵ درم

بنشیند که جا عقب شب نیک چون در بدارد نگاه کرده سر بول در دارو این مردم بول

کند آرام اسب را خسته آید رس پای در که اسب خورد بسیار آب که گاه تعالی الله انشاء بدهد سبب

۱۲ اکرام

بر سم بدارد و اگر بسیار گرم باشد گرد کنند که اسب پای تواند داشت و دو روز باشد که نمک انجیره

بسم باشد از درد آن الله تعالی به شود دیگر علاج اسب نوعی که پی بسیار در برگ حنا خشک کرده بسیار دود در آب

برآورده چند بار به بدید مجرب است نیکو شود دیگر علاج اسب لاغر اگر لاغر باشد که خوردن رود و فربه شود و مقدار

دو سیر نمک بکوبید در میان ولیده مانند بدادند باید از ارستان تا چند روز فربه شود دیگر علاج اسب

اگر اسب را سرفه باشد اگر باد گردن اسب بگیرد کرده با شلغم حلبه و برگ بادام و برگ شفتالو بکوبید به خوردن

دهید خوش گردد دیگر علاج اسب داغ کاری شده داغ بدید تخم درخت دانه بخوردن دهید و در رچا اسب را

دربندند بعد از آن شب و سه روز درگذرد نور خواهد شد ان شاء الله تعالی مجرب است دیگر علاج اسپی که

خارشت باشد روغن زرد تازه سیر شاهی در روغن خوب حل کرده بعده اسب را هر جا که حل باشد آن زیر کیمی ها و

که در جنگل خشک شده باشد بمالد که خون برآید بعد از آن روغن برابر و مالد چند ساعت در آفتاب

بکنند بعده در سایه بندند که اسب را از باره بسیار گرمی باشد تا دور و اسب را بشوید بعده گل بمالد

یا در دریا بعد از آن بشوید از معجز است دیگر علاج خارشت و اگر باد در جا که

حل شود برگ آنرا گرم کرده بر دنباله چنانچه آب آن برگ بر دو بر بسته تا سه برگ یک یک بار گرم کرده بالا از مهره

و مجرب است دیگر مرهم زخم روغن سیاه ده سیر شاهی موم سیر شاهی [illegible] توتیه دو مڑی [illegible] سیر شاهی بیلدوه [illegible]

سیر شاهی اول در روغن بیلاد در [illegible] دور کنند باز رین جهیلا دوید را کوفته از پارچه بیدر ببیزند ده در روغن اندازد و مرهم

شود زخم خنید مجرب است [illegible] جوکره عمد سیت سبل دراز ده سیر شاهی انگوزه سیر شاهی افیون سیر شاهی

سیاه تیل سه سیر شاهی زرد چوب سیر شاهی گمسو مرچ سیر شاهی بسیل مندل سیر شاهی قند سیاه گنبه ۲ سیر شاهی بنفشه گولی

بندد یک وقت صبح دهد و یک گولی وقت شام دهد آب یک وقت دهد یکدم ان شاء الله تعالی صحت شود [illegible]

زرد گل شود یک بالنت پوست مار در میان همین دارو ها کوبند گولی بندد به شود [illegible] روز یا قوت باشد

با خون می سائیده باز زرد چوب سیر شاهی جالیدن ده سیر شاهی کوکچه سیر شاهی کچی سیر شاهی قند سیاه هم را از بیخته

بیخته گولی بندد یک بینید از دو هفت گولی تا هفت روز وقت صبح مسید لقمه باشد دیگر دوا اسپ گرمی بسیار باشد

دوم کرده یا هر وقت اسپ را بران دهد او را بوزن دو دو دی دلوچه مالیده شب بعد زان آب دیگر

بدهد به شود [illegible] جوکره بعد از دانه بوقت شام بوزن یک سیر شاهی کو گل اسپ را دهد باشد تا [illegible] ماه

مرهم

ازال

مجرب است که بخود دیگر علاج آبله موصلی سپید کاو یش را بر آتش بدارد و قسمیکه بلطرف آن بریان شود

باید که از ظرف خام بر موصلی به بندد و تا یک شبان روز بعد از آن برآرد و در کرده بر درد دم به بندد بچیان تا سه

شبان روز به بندد از مجربات است بعون الله تعالی دیگر علاج موتره آب یکصد و یک برگ آک را

روغن زرد مالیده و با آتش گرم کند بر موتره بمالد تا سه روز یکصد و یک برگ بالد مجرب است از مجربات است

سنجی برسات نور دو پیر ساهی ملک لبار آرد دو پیر ساهی ساگه دو پیر ساهی اجواین خراسانی دو پیر ساهی لحی دو پیر ساهی افیون

دو پیر ساهی لنطی دو پیر ساهی زری دو پیر ساهی ریخ دو پیر ساهی ابن عبر و در اوند ریخته بیفت گولی بندد یا وقت

سحر یک گولی بدهد پس از آن نیم آثار روغن زرد بدهد و پس از دارد و دلان رگ اورا از این زخم به برد

ان شاء الله تعالی به شود دیگر علاج موتره سنجی چونه زرد چوب این هر سه را اندک اندک کوفته جا بیله

موتره را بندد و دور کند و این هر سه را در آنجا بمالد چون زخم شود با کرم سلدی آهن او را داغ کند چون

آب از درون او بیرون رود باز با ظست نمک آلوده کرده در میان او بدله چند روز بمالد ان

الله تعالی به شود دیگر علاج موتره سنجی دو پیر ساهی نمک دو پیر ساهی خاکستر کرده هر دو را یکجا کنند جدا روده گولی

بیاساید علاج موی سپید سیاهی علاج موی سپید سیاه گردد دیگر علاج موی ریزه است دو روز شود بدهند شام و یک صبح و یک نهند

دیگر سیاه کردن موی سپید بوقت سحر گولی بنهند و یک گولی بنهند در آن هم بسیار مجرب است زرده تخم مرغ سیاهی علاج موی قند

محکم ببندد شب چاشت سپید سیم و باد بیاید زرده سیاه چوب سپید و این زرده برو در همه روغن با آب سپید گیرد سیم

در جند مدت تا روز برگ بکنند در آوند عرده هندی و آنگ شیره دیگر علاج موی سپید مجرب است سیاه شود بنهند

بکند روغن شاه سپید بکبر آنگ زرد دیگر علاج موی سپید مجرب است آید بروی سپید موی بمالند روز و این بکنند دو روز موضع سیاه براه

ان پیوند طرف دو بر ده بر نهند زنند آب ملح آورده را ور دار چهار این شاهی بکبر چینی ریوند شاهی بکبر بیمار بکبر سنبل شاهی بکبر

باشد بیاید ویا باشد که در آب دیگر علاج بکند ده بروید برو ده آورد بیاک حال تارچ کنند بیرون را ته رفو در و در کنند

بمالند چون روز چهار بمالند آنجا باشد برگ جای بگیرند از اندر آن علی دررس کاغذی و بموی علی چونه و بیار

را رود دار همه این شاهی سپید بیخ چوب از شاهی بکبر حمر شاهی بکبر بگیرند دیگر علاج موی بمالند دیگر روز چند سیاه نیکو

بر شب و سپید برابر برابر یکی آن شود سپید بکبر حنا چینی رام آب دیگر علاج موی آنکس بود نیکو روز سه دو بمالند بران

شود سیاه رت با بسیار برسم رنگ زن باشد شده سپیدان که دیگر علاج موی است مجرب است دهند در چون در فرد و بکند

در آن دهن.

برسم و بست راست برسم دست چپ برسم پای راست برسم پای چپ **نوع دیگر** خاکستر کردن سیماب بیارد
زرنیخ چیده مهره پوست و تخم توتیه رسن برآرد دو ماه تولهٔ رسن و یک تولهٔ سیماب در یک سنگ زده و در آن سیمد
راست کرده بند کنند و بخاک نم کرده در میان آرند پس آنچه آتش دهد و تمام شب نگاه بدارد صباح چون
برآرد انشاء الله تعالی خاکستر گردد **دیگر** برابر یک برنج بخورد و اگر کسی بخورد که کیمیا میکند رنگ
را نقره میکند لیکن شرط آنکه زرنیخ یاسمنی باشد اگر زرنیخ یاسمنی خورده بود رنگ را حمر میکند و اگر زرنیخ حبشی خورده بود بان
طلا میشود از مهره و مهره پشت **دیگر** خوردن خاکستر کردن طلا و نقره و مس را بیارد و یک جا و در رسن یک لیمون
بیارد بیندازد چون بسته شود و بیخ در جهت مسی که گفته رسن و روغن اندازند و طلا و نقره و مس بره بخورانند در آن موش کنند و دیگر
موش بر آن بند کنند و از بار ده بچیند و اندک گل بمالند و چنانکه بالا گرم به بمدن و بنهند در آتش دهند بعد از آن
بخورد و دو دستور خوردن اگر بخورانند که با شیر بخورد یا با دو ماشه با شیر و یا با دو ماشه پیشین با قرنفل یا جوز یا جوز بویا یا
آمیخته کرده و در شهد گولی بخورانند و اگر بخورانند طلا و نقره بخورد و در برگ تنبول بخورانند و اما بوزن نیم ماشه بر تمام درد
بدن دور شود **دیگر خاکستر** خاکستر کردن مس بیارد و مس را خوب با آتش سرخ کند اندک اندک در زرنیخ

واندک بالای اسب بندد و در آن خشت نگاه دارد و دو ریگ تخت می ماند باریه به همین بندد و در آتش دله خاکستر کنند
و یک ماله با سیر و یک پیه مندل با آنچه که بالا گردد مه شده اما یک وقت بخورد دیگر بار گسته کردن جهد بسیار و یک دو پیه
وزن وزرد چوب و زعفران پیر سه وزن برابر و جهد یک تولچه اما جهد را با ریگ بر بیده بالا تا به تب و زنبه زده
و جهد را در میان پیر سه جهر پیچیده و در آتش از زیر بالا بسوزانند خاکستر شود دیگر اسهال شهد بخورد به وزن
نیم نیم مالیده در دو پیه بخورد بسیار خوب است اگر اسب را بیمار کند و علف بسیار دهند و از آن بر و ظاهر گردد و فربه
شود قدر ملیده چرس بالا آرند و باز آن کشنده و آب کوبیده و او را بدان حقنه کنند زود فربه شود اگر دو رطل
و نیم روغن گاو یا گوسفند را با هم چند آن خردل کوفته در حلق او ریزند نافع آید اگر هفت روز شیره تازه و روغن
زیت و آب رزد یا به ترو شراب کشنده از هر یک دو رطل در حلق او ریزند زود فربه شود اگر نیم رطل بول کودکان
در بینی او ریزند همین خاصیت دهد اگر زرد آب تخم خردل و نمک چند را ریش شود و اگر ده درم شوری را سایند
بر روغن زیت بیامیزد بگذارد و به جای نقطه سیاه شود در آن موضع مالند اگر در رطل جواب اسب حکم ۱ درم
باشد انسا نمند قدری خاکستر و تمیه آن نمک بکوبند و بریزند و آن موضع را به بول کودکان بشویند و در بین

دارد

دارو برابر بجا رند ار سده و یک درم زرنیخ سرخ گرفته بر و ز بریده اگر جرب در دل را زرم کنند و با عسل بیالایند و بر آنجا

بمالند و بر آنجا اندازند و روز دوم و نیمه را نیز اندازند تا بکند رم نیم سپید کوفته بر و ز بریده و بر آنجا اندازند فلا کنند

اگر فصد رگ بادزن بوس را کرا فراسا و کرساب ساینده و نیمه مرد درمان باز زخم کند و بیر را بکوبند و بر آن نسب

بافر با خر اندازند نیک شود اگر لیف الیف دیگر بر آمده باشد آرد باک و سرکه نرم خمیر کنند و بر آنجا نهند نیک شود

و اگر در چشم او سپیده باشد فصد آدمی با فصد رگ سیاه خشک کرده بسایند و بر وی برادر ریزند تا نفع آید اگر بر آتش

دو کوفته بر آمده باشد عدس را بکوبند و بپزند و بر آن کوفته را بر آن ریزند زایل شود [illegible] از درد چشم در رطوبت باشد

سقف داره فلفل و زنجبیل رنگ را بسایند دود در بینی او دمند نیک شود مجرب است [illegible] پای زرد چوب

آبی آرد گندم [illegible] شنگرف دو دیگ زرد مرداسنگ در برگ نیم و نیمه توته و تلیله را در روغن

بسوزانند [illegible] پیها بر پا کو بکنند نیک [illegible] بار ربع توله روغن کند از با در تیل بار ابکار ده خوب

حل کنند جمیع را مخلوط کنند و آب را بجوشانند و دم را خوب با لش مانند و بعد از آن بر و زنگ سیاه ما سیده خشک شود با آب

گرم بشویند اگر دفع شود انشاء الله تعالی [illegible] بار کنند بعض ابی آرام شود [illegible]

جاولا بیار تولہ گندک تولہ طباشیر تولہ مسکہ ۴ تولہ این ہمہ را باریک سائیدہ در سہ تہائی بیول انگور تہ

مس حل کنند رگ ہا بگیرند رنگ مس نشاں نمود بیمار شدہ ہر روز بر زخم بچسپاند نوع دیگر بر ساق برنج رنگ مس چرخ سیاہ

بردو راعلم ہر روز بر زخم ببندد ان شاء اللہ تعالی آرام شود نوع دیگر علاج دیگ کہ جاندلہ زدہ باشد بتوبدہ و شورہ و حبیکلی

کلال کہ بر درخت املی باشد یک کف خورد یک ہر روز دلہ باشند نوع دیگر جو کہرہ و ثمرہ پخت شدہ باشد بر چہار

پای نمود دور کردہ افیون مالند نوع دیگر زر کہرہ باشد آزار علاج روغن کنند و کہرہ و شورہ سیاہ بردو ر ساوی

باہم آمیختہ تمام اندام اسپ را مالش بدہند در تابش آفتاب بندد نیکو شود نوع دیگر تمرہ یا کل

روغن کنند یکجا آمیختہ نیمی دیدہ وقال روز شیرہ شبہا نو ثمرہ ہا بیسیہ بر دو ساق اسپ را بدہند مقدار یک تا سہ

روز ہاس دہند سبب مذکور بدہند آرام شود مجرب است نوع دیگر جو کہرہ و آب کہرہ و زیرہ را علاج این است

رای ملا نار باہم رنگ آثار شگی تولہ گوشت تولہ اندر جو تولہ این ہمہ را دو دیدہ را کوفتہ باریک نماید

بوزن نیمون مقدار بخورانند نوع دیگر اگر اسپ را باد خانہ بر آمدہ باشد آتش علاج بکنند برگ شبابو زقوم

سہ بار ازو آب گرم کنند و بخورانند صبح و شام بدہند صحت شود نوع دیگر اگر جاندلہ زدہ باشد

اسب را باید که این ادویه بکنید بیتاب پای اثار و مرغ سیاه علد و اگر هم زرسته بهر رنگ که باشد و اگر آتش هم رسد

گوشت گوسفند سیاه بگیرند و بر دو آنرا نمک کوفته بسته دفعت بخورانند مجرب است نوعی دیگر اگر گولی در زخم باشد

برون نه آید باید که شهد خالص را آورده و فتیله پارچه بسته در شهد تر کرده اندرون زخم گولی اندرون

و بران بسته ببندد که روز یا چهار روز متواتر تر کرده اندازد و بفضل الهی آرام شود و گولی بیرون آید مجرب است

نوعی دیگر ادویه زخم تیر یا پیکان تیره باشد در زخم نوک پیکان و تیر و تیره اندازد و زخم برون نه آید باید که کاه بال دار را بستانند

آنرا آورده بساید قدری عرق آن در زخم اندازند و پنبه گاه گاه بر زخم به بندد و گاه بار ببندد از زخم زنده پیکان

بیرون آید مجرب است نوعی دیگر اگر اسب را زخم و یا آدمی را زنبور باشد ادویه مجرب است تخم کلپه آثار

حل بنجه اثار ریگه نورسانه اثار را جوانس در دو نسبت مساوی بکند در ۱۲ اثار روغن بکند ع۱۲ اثار این چهار چیز

را در روغن بند کرده بجز اند و خوب پخته شود روغن کشیده نگاه دارد و در مرض به اندازد و بیرم داند خدا

آرام شود نوعی دیگر ریزه اسب بکند و پخته شود بیاورد چنبال کوته را در عرق لیمون حل کرده شود ریزه تر کرده بسته کنند

و گوشت ریزه بر جائیکه مرده شود تر کرده بعضی ادویه مذکور بکنند و گوشت مرده در تر کرده آرام شود نوعی دیگر بر جائیکه

موی اسب رفته باشد نبرآید باید که برکش ماش را گرفته عرق آن بگیرد و شیره سنگدر و روغن زرده هم در آن آمیز کرده

بر جاییکه موی رفته باشد چند روز بست نماید موی برآید مجرب است نوعدیگر اگر اسب کاچ برآمده باشد باید که این ادویه

کند باربنگ ریته نخسی یا بونه دی آورده خوب گرم کند کاچه را با روغن گاو مالیده ازو بست گرم بگیرد تا سه

روز پیچ آرند مجرب است نوعدیگر اگر در زخم اسب کرم افتاده باشد باید که برگ نرالله کوفته عرق آن گرفته در زخم بچکاند کرم

بریزد و یا برگ کوفته یا ریگ در زخم پر نماید آرام شود نوعدیگر علاج اگر اسب یا ستور را لگد زده باشد سنا مکی و مقل مشکر مقل پر روز

بخورانند سپید لله با تفصیل آرام شود نوعدیگر دوا ... خروس سبب را اگر شکم شده به زخم سیه

و یا ماش و یا ارکوکه بیارند کنند و در ترشه که از آن شناسد گل یا روبرو نکین آتش در دهن بسم در بند تحقیق

درس زبر یا جیار

تمت تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله وآله اجمعین بدانکه چند نسخه معالجات و شناختن
نبض اسبان و تا دوا را بکار آید از مکتوبات حکمای قدیم آورده مختصر در تحریر در آمده که طالبان این فن را
و شافی آن خداوند خواهد بود در دفع امراض توانند نمود فصل اول در شناخت نبض اسبان بدانکه اگر اسب بیمار
باشد بر کمر اسب دست نهد اگر سرد بود غلبه سردیست و اگر گرم باشد گرمی است [illegible] شناسند
گوش اسب را گرفته در قیاس آرند اگر گوش گرم باشد پیچیده شود اگر نرم باشد آزار دفع خواهد شد اگر سخت
تر باشد احتمال است بر بیماری اسب بگوید اگر اسب سر گردانیده هوشیار شد پس معلوم نمایند که اسب را آزرم
نبود و اگر اسب سر بگرداند خاموش باشد معلوم کنند زندگی او دشوار است فصل دوم اگر چشم اسب
سرخ باشد بدانند که بادی او در تحمه است و اگر سفید باشد غلبه سردیست و اگر در چشم نقطه سرخ باشد بدانند که غلبه بست
فصل سیوم باید که لب دهان بالا گرفته ببوید اگر بوی بد و تیز باشد و بخیدی در زبان خشک آغاز غلبه زهر باد است

در دهان اسب دست انداخته ببینند هوا اگر گرم باشد علت بیست و اگر سرد باشد علت گرمی است اگر زبان اسب خشک

باشد علت بادی است **فصل چهارم** در چهار پای ران اسب دست انداخته ببینند اگر رگها جلد بدود بدانند که اسب

رام نشود و اگر سست و سرد باشد امید دور از **دهان اسب دست** انداخته ببینند اگر رگها جلد نمیرود آزار سخت است

اگر بطریق است چشم اسب عرق می‌آید بدانند که بر آن چند روز مهمان است **فصل پنجم** اگر چشم است گرم باشد و مردمک

چشم سرخ باشد و سفید خشک نشود بدانند که بادی است اگر علف نخورد و زبان ماسیده باشد و خوردن پای اسب لنگی

پای که استاده باشد و سفید بول نکند بدانند این لنگی بادی است **فصل ششم** شناختن نیکو لنگی از سخت که سفید نکند و بول

نشود و سست در جایگاه و در سینه بارها بزند این از بول بادی است **فصل هفتم** شناختن اسب استری بول حالت

این که رگ سرد بشود از سینه [illegible] رنگ زرد آید و گلدار باشد و دیگر رگ با رنگ در سینه بادها باشد از دید اندکه

بول اسب استری است **فصل هشتم** باید که اول چشم مردمک سفید و پوشیده و مردمک چشم سرخ نقطه ها باشند

بدانند که از بادی است همه زیر باد باید که بکوبد مصالح زیر باد و یک وقت مصالح بادی [illegible] زرده

اگر مردمک چشم زرد و چشم سخت باشد و یک پا بلند و پای دیگر بر زمین نهد و گردن کشیده باشند نام آن مرض [illegible]

۱۶۰

باد است **فصل نهم** در چشم اسب زیر پلک باشد خواری آن اسب دم کند و علف کم خورد و بسیار زیرا اندرزد

از نیست باشد گویند زیرا باد امرید در زبان سپید شد با دم رود کم گویند **فصل دهم** بو بیه چشم بیر دبرخ نقطه درسته

باشد معلوم کنند خواری آن از باشد گشت تا به بقیه ما آمد **باشد** خار بر بدن باشد و اگر نه این حالت در اسب نباشد

و اسب را است و از مجهول آرم باشد بر آن معلوم کنند که زیرا در روح است خواری آن بدن اسب سست

باشد و چهار پای آن اسب گاهی یک پا لنگ کند بدانند که ابتدای و آغاز بادی زیرا داست باید که بوقت

صباح باید دید و بوقت صباح زیرا دید نام این بوکاز زیرا د گویند خواری آن گشت علف کم خورد

و بسیار خاک کند و از دهان گرم بخار آید و بد بو باشد آن را معلوم کنند زیرا که مرض پشت رولش

باشد **[illegible]** خون بول کند از آن گرمیست و اگر بول بسته کند از زیرا د و اگر مثل آب کند سردیست

و اگر در بول خون بسته بسیار چکه شود در بول چو بک خون باشد و از این باعث آهسته آهسته از سختی بول کم شود

ساخت علت زیرا داست سخت اگر از این مرض اسب صحت شود گویا از سر نو زنده گشته است باشد **[illegible]**

[illegible] کار بزرگی له انار خام رس آنار خام سرخ جان آنار

خام انار چو آنار خام کشتی آنار خام تبتی چکاه ۲ توله این همه را کوفته علیحده علیحده بدارند باریک نماید و در عرق برگ

کاسنی و کویله برابر لیمون کاغذی بیند و بوقت فجر بدهد به بیند و بر آن برگ گل بکنند بخورانند بوقت

گولی دهند و قرص از آن ادویه آب نیم گرم بدهد نوع دیگر در اسپ که دم کند بزرباد در موسم گرمی و تلخی

و تپش و سوت بسیار باشد اگر در هوای موسم زرباد تلخی و گرمی پیدا شود باید که اسپ را دم رو کند بعد از دو که پیدا

شود آماس نیز را و نماید باید که تشخیص مرض کرده این مصالح بدهد بفضل الهی آرام شود عرق لیمون پاو آثار

مرچ سیاه ۲ توله باید که مرچ سیاه کوفته در عرق لیمون آغشته کرده از نیم بدهد متواتر هفت روز دانه نهد آب

سرد و گاه دهد نوع دیگر مصالح اسپ که دم کند و دو که که در موسم گرمی تلخی از هوای دکن و قتیکه مرض

زرباد پیدا شود آخر آماس نیز آرد باید که شروع مرض این مصالح بدهد بفضل الهی آرام شود مغز سوار

مرچ سیاه را باریک نمایند باید که پوست مغز سوار دور کرده مغز بگیرند در تفالش کش دسته چهار بار مغز

سوار را کشوند بعد آن ماده مرچ سیاه آغشته کرده بوقت فجر بدهد بعد دو بار را بوقت شب بدهد

از دلاق آب است را بدهد بر دو وقت ادویه بخورانند و آب گرم دو وقت بدهد و سرد بدهد و گاه گیرد دانه نهد

ادویه

هر دو وقت ادویه بخورانند و آب گرم دو وقت بدهند و سرد ندهند و گاه تبرید ندهند اگر غلبه مرض باشد

در تمام روز همین ادویه مذکوره باید داد تجربه شده هر روز مجرب است فائده دیگر زیرا که حلقوم بسته گردد و آغاز

میشود آواز خرخره از گلوی می آید و رال از دهان می افتد این مرض حلق بسته گردد و محال که یکند است

الله تعالی شفا گردد و دواس مقرر است باید که گلوی را بکند باید که بیارد دیگر نسخه ۱۰ فلوس کوفته ۱۰ فلوس عود قره

۱۰ فلوس سنبل ۱۰ فلوس اجوائن ۱۵ فلوس سر خشک ۱۵ فلوس کوبیجه ۱۰ فلوس نیلم ۱۵ فلوس اجوائن خراسانی

۱۵ فلوس این همه ادویه را کوفته باریک نموده گولیها برابر نخود تیار نمایند و در عرق ادرک با سکوا با یاب

۳ روز دو وقت گولی بخورانند و قسیله آب را آب گرم با یک گولی هر روز بدهند آرام شود فائده دیگر ناس قدری

تنک در عرق سنبل و آمیزه ناس دهند و قدر عرق سکوا و سنبل و قدر زرد چوب این همه را در عرق نای

آمیز کرده و قدر نمک نیز آمیز نمایند و سفال نو گرم کرده لیپ در گلو نمایند و در خوشبو دمایره را آورده

گرم کرده گلوی را بپایک دهند همین طور چند روز بند کرده نمایند بعضی اینی آرام شود فائده مصالح

گر از سردی باشد در موسم سرد هر دو در بنگال زمستان نکنند نسخه ۲ فلوس کوفته ۲ فلوس بسنگری برنان

۲ فلوس سپستان که بریان ۲ فلوس زیره جو ۱ فلوس مرچ سیاه ۱ فلوس رائی ۱ فلوس تخم خشخاش ۲ فلوس کوکمل ۱ فلوس

نخود گچ با دو انار رحو این ۱ فلوس کماجیزی ۱ فلوس ببندش پاره ۲ فلوس کنند بیر ۳ فلوس آمی سیاه ۱ فلوس

این همه را کوفته با رب نعناع گولی برابر نخود کلان در شراب درفند تا از شربت غوره بندد و یک گولی

هر روز بدهد بوقت اینی آرام شود زعفران زیرا که در موسم گرمی باید که دوم برنگال باشد که لذا انجا گرمی بسیار میشود

بر دست و پا آماس باشد و دم کند اگر غلبه دیگر باشد مصالح گرم تیج موافقت میکند و مرض را شناخته و موسم

خوب را در یافته مصالح بدهد اگر دم اسپ را ز اید پیدا باید که اول کور بر غلبه نبات و دو وقت بدرقه

مرچ سیاه ۱ فلوس بوقت فجر و دو پهر پیش از دادن آب و بوقت شام قدری روز باقی مانده این مصالح

دیگر بدهد که دفع زیرباد کمی آید خیمر خشک انار قند تا از انار هردو را انبر زده گولی برابر نخود بندد و یک

گولی بوقت شام بدهد اگر زیاد دم کند شربت آب انار نمایند خالی گولی بدهند آرام شود زیرباد اسپ دم کند

تب بر زیرباد شد و آماس بر نشته کند باید که بیارد مرچ سیاه ۱ فلوس نوشادر ۱ فلوس بونف ۳ فلوس

شگفه درم پیپر ۳ درم مرچ سیاه را بریان کرده جو کوب نموده بهر ارده کوفته بدرقه برگ تلسی پیش از دادن

آب بر

آب تپ را بخورانند این وزن یک خوراک است و زنه بدهند همین طور هفت روز بدهند آرام شود نوع دیگر زرگ دم

زیرباد باشد باید بیارد تخم خرپزه پس بسیل این برد و را کوفته آمیخته کرده بوقت نگاه بخورانند و دانه موقوف

نمایند باید که باید رقعه کوبلا بدهند ثمار مغز باشد نوع دیگر اگر دم کند و تپ دیگر که باشد لرز زیرباد و گرمی از خون

خاسته در موسم گرمی پیدا شود باید که بیارد تخم خرپزه پس ۳ مثقال تا گوتیه ۳ مثقال اندرجو ۲ مثقال موچرس ۲ مثقال بوینه

۲ مثقال برهای تلخ ۶ مثقال باید رقعه برگ تلسی بدهند آرام شود مصالح دیگر در موسم قبیله و دیگر در موسم گرمی زیرباد بگذارید

کاتمرید آثار خام را آثار خام مغز خشک آثار خام اندرجو آثار خام سنگه ۲ مثقال بیجه حکا ۲ مثقال این همه ادویه را کوفته

علحده علحده بدارد و یار یک نمایند در عرق برگ مکرو کوبی برابر بمون بندد بوقت فجر باید رقعه بیشه بدهند و بر آن

برگ لکها بگذشت بخورانند نوع دیگر زیرباد که اسپ دم کند و آماس است تیار کرده بدهند عرق بمون پاو آثار

تخم مرچ سیاه ۲ مثقال مرچ سیاه کوفته در عرق بمون آمیخته انداخته بدهند بطور هفت روز و زنه بدهند آب سرد

دگا نخورند نوع دیگر مصالح زیرباد سنگه ۸ مثقال جزائیا ۱۰ مثقال مرچ سیاه پاو آثار تلبا کو پاو آثار مغز لکها ۸ مثقال

زرخشک پاو آثار برهای تلخ آثار درذرات با آب آمیخته بطور رقیق خوراک است بدهند نوع دیگر مصالح زیرباد مرچ سیاه

تپ زیرباد

۳ توله کاکرا سینگی ۴ توله پیپل مول ۲ توله پیپل ۲ توله سنگی توره این همه را کوفته در شیره گاو بدهند از رم نوع دیگر معالجه

زرباد دنه اماس برگ شفتالو بکارانید مرچ سیاه ۵ ماشه تباکو ۵ ماشه برگ ۵ ماشه نیلم ۵ ماشه سنگ ۵ ماشه اندرجو ۵ ماشه

سنگی ۵ ماشه هرا سیاه ۵ ماشه زرد چوب ۵ ماشه این همه را کوفته انگریمه در شیر گاو از لیمون کنند گولی بندد و هر دو وقت

بدهند از رم نوع دیگر معالجه زرباد مرچ سیاه ۱۰ آثار ماهی تلخ ۱۰ آثار نمک نوشادر ۱ آثار این همه را کوفته انگریمه در

شراب دهد نوع دیگر دوای [illegible] بر چهار مرض دهد اول زرباد و پیپل در شراب موتره و جگر اول این همه را

ناخ کنند مجرب است زیبق توله شنگرف ۳ توله زرنیخ ۲ توله گندک ۲ توله پیپل ۲ توله کچیلا گوگل توله کهوبرا ۳ توله طباشیر ۳ توله

ستسا ۳ توله بسباسه سفید ۲ توله دشکی ۳ توله کشته سفید ۳ توله هلدی ۳ توله نمک گندم ۳ توله ماجو پیپل ۳ توله

کچای پیل ۳ توله زرد ماش ۲ آثار این همه را دو به را کوفته در عرق لیمون دیا در عرق برگ تنباکو گولی بندد برابر رتیه

سته کوراند مجرب است حبه صفایی منفعت اندر مرض [illegible] اسپ له عرق زده و کمر او افتاده

را نگاه دارند مرچ سیاه قرنفل [illegible] باشد او را در دیگ کنند با آب و هر دو [illegible] در شکم او باشد آنرا دور کنند

پاک و صاف شود نوع دیگر [illegible] خوراک را گرد اسپ دور کنند روغن گاو نیم آثار روغن کنجد نیم آثار

کنجد

بلیله پاؤ آثار مرچ سیاه پاؤ آثار نمک پاؤ آثار این همه را سائیده در روغن بریان کرده آثار بقدر هفت روز بخورانند

و یا چهل روز ان شاء الله تعالی کمر محکم گردد و قوی شود مالش بسیار دهند مجرب است و دانه سنار رسیده نوع دیگر اگر اسب

لاغر شده باشد و کم قوت شود این حلوا بسیار کرده بخورانند فربه شود و پر قوت و چابک گردد اما از کار باشد و رفع شود هیچ عیب نیست

سنبل ۵ آثار مالم دو نیم آثار قند سفید دو نیم آثار کوکل [illegible] آثار صابون ۵ آثار ارد گندم ۵ آثار روغن گاو آثار بلیله ۵ آثار تخم سویه آثار

مرچ سیاه [illegible] آثار این همه را جدا جدا باریک نمایند بعد در دیگ روغن را جوش کنند بعد ادویه ها در آن دیگ اندازد

پیکیات در روغن حل اند چنانچه بریان شوند خوب پخته و دیگ را فرود آورده بروز یکشنبه شروع کنند هر روز پاؤ آثار بخورانند و دو

پهری فاقه کنند همین طور تمام حلوا بخورانند اسب فربه و چابک شود و آب گرم بنوشانند نوع دیگر برای

دفع درد [illegible] اسب [illegible] آثار پیاز آثار هر دو را [illegible] صبح و شام تا سه روز بخورانند [illegible] از ۳ روز

اندک اندک [illegible] باشند جای [illegible] بد بند مجرب است شفا حاصل آید [illegible]

[illegible] مصالح قوی و کم زور که در کمر [illegible] باشد [illegible] مجرب است [illegible] هفت ماه یا [illegible] نیم آثار

خام بلیله نیم آثار خام [illegible] نیم آثار خام زرد نیم آثار خام جو [illegible] نیم آثار خام مانده چوب نیم آثار خام مالم نیم آثار

خام کنند برابر آن نیم پاو سیاه نیم آثار خام باید که این همه ادویه را کوفته باریک نمک بدارد و دیگر خوک را پوست

وزیره دور کنند و گوشت همه استخوان در روده و پیه و کلیچی و تلی تمام اعضای او را بیرون آرند و پاس نیم پاس و [illegible] گوشت

او را از استخوان جدا کرده دور کنند پس بعد بصابح کوفته را از مغز گوشت مذکور نماید از آن گولی برابر نارنج ملله به بندد

و یک گولی بر روز اسپ را خورانند بعضی اینی آرام شود **نوع دیگر** اگر اسپ شوخ و حرام زاده باشد باید که بسیار روغن نیم پاو

تا سه روز بوقت شام بود دارنه بعد پس بعد تا چهل روز اگر ملال باشد با پاو آثار هر روز بعد دال جو رد با نوزن گشت

ملوس وید بود قال الغیبی از بعض معالجه اسپ عریب و سست میشود و از نخجه است **نوع دیگر** اسپ اشتها مطلق ندارد

بیارد پنج کشای ۹ درم پنج دوراه ۹ درم برگ نیم ۹ درم اجواین ۳ درم با بزنگ ۹ درم آجوه ۹ درم برگ شنبالو

۹ درم برگ تنباکو ۹ درم جرگ گول ۹ درم قند سیاه آثار هلیله ۹ درم سوتک ۹ درم وریتا ۹ درم این همه را کوفته

سه روز بدهد اشتها غالب شود **نوع دیگر** زانو اسپ که زانو نشان کند و دم میشود هرگاه که اسپ را زانو نویید باشد باید که

بیارد پوست پنج درخت برم [illegible] اگر پوست پنج نباشد پوست تمام پنج بیارد از آن کوفته [illegible] **نوع**

بر زرد زانو بندد و بر آن قرص سفال حسته بر شیشه نهاد محکم با اسپ را نهند و هر روز تازه از زر لیسان

نسخه اشتها

کوزه را

دستور نماید سه روز بدارد و بعد سه روز شنبه وا نماید اگر قدری کم باشد دیگر شنبه نماق طور نماید سه شنبه بکند من بعد

سه شنبه قدری کند دو باید که شیر گوکلر گرفته براق زانو نه گوری بیانه از آن خشک شده بعض انسی ادرام تحفه

دیگر معجون اسب لاغر ضعیف را بکار آید علاوه سه نار بلده سه نار نخود سه نار پسته سه نار قند کند سه نار این

همراه دویه را کوفته امیز کرده گولی برابر بوزن یا دو آثار بندد و یک گولی نگاه اسب را بلا ناغه خورانند فربه شود دیگر برای

اسب تخم جو و بادام زله را بعد چهارده روز اگر بسیار تخم باشد بستی تر وزن بوقت فجر دهند برای تورا اگر خورد

باشد بادام و بادام زله را نیم تولہ بدهد مجرب است دیگر معجون مرزا محمد یار بیگ خانصاحب و محمد رستم بیگصاحب

کشنیز مثقال گوشت مثقال مرچ سیاه مثقال کالی زیره مثقال ساگ ریحان مثقال سنگری ریحان مثقال سنجی کباب مثقال

طباشیر مثقال نخود بریان نیم آثار این همه را باریک کوفته گولی برابر لیمون کلان بندد هر روز یک گولی خورانند اسب

فربه شود و همه امراض را نافع گردد دیگر معجون حاره وا بدار اسب دوفیه یا مالم بلند شنبه رز مانده چون مثقال

این همه ادویه بوزن یکیک آثار گرفته امیز کرده برابر لیمون کلان بوقت نگاه بدهد در هر ربط خالی مانده بدهد

معجون یا بعد دفع لاغری دیگر علاج در دفع لاغری از جوانی سه آثار ربا نیرنگ سه آثار نمک سه آثار بلده سه آثار

نبات مار انگوزه ۲ توله سجی ۲ توله مرچ سیاه ۱ اثار کالی زیری ۱ اثار نکنگی ۱ اثار مرچ سرخ ۱ اثار این همه را

کوفته و بیخته بوزن هفت روز با دانه بدهند دفع شود مجرب است نوع دیگر در دفع زاری نمک سنگ جوارش بردورا کوفته

با آب گرم خورانند هیچ باید مجرب است نوع دیگر در دفع زاری اگر اماس بر شکم اسپ باشد این ادویه بیارند

تخم چیلبان کوفته بخشک سیم اثار با آب گرم آمیخته بخورانند شکم اسپ جاری شود مجرب است دفع جعدب زیره سفید توله

بیاره توله ده بند بند بخورانند آب سرد دهند نوع دیگر علاج مرض در موسم برشکال که چیزی باشد و در شکم اسپ زاری

بول و بند کنند هیچ نخورد در این علاج بکنند فصل الهی آرام شود با رما لگار آمده بر صد و دو انگیت بیارد و مرچ سرخ

زرا که [illegible] سنگ تمباکو این همه را کوفته در [illegible] کولی بسته بدهند و آرام شود و ملینه ۲ قسم است

بر چه در خاطر آید در بور علاج بکنند دفعه الوفضل الهی آرام شود نوع دیگر مصالح تب آب بیارد برگ تلسی یکمشت

برگ لیمون یکمشت مرچ سیاه ۳ توله کوفته آمیخته بوقت [illegible] لرز دلون آب را بخورانند آرام شود

نوع دیگر مصالح نهال و دو ماش آب بیارد مرچ سیاه ۳ فلوس [illegible] ۲ فلوس شهد خالص ۳ فلوس این ادویه

را ادویه کوفته در شهد آمیخته کرده ۳ روز بخورانند آرام شود نوع دیگر مصالح نهال [illegible] بیارد [illegible]

۲ فلوس

۳ فلوس افیون نیم فلوس بردورا آمیز کرده اسپ را بخورانند تا سه روز از دم بخورد نوع دیگر معالج کمالسی که

از خشکی یا فساد گرمی است بیارد پوست پوزه افیون نیم فلوس آمیز کرده بخورانند از دم بخورد نوع دیگر معالج کمالسی

یعنی دماغ بس قند نار فلوس بس ۳ فلوس بردورا آمیز کرده تا سه روز از دم بخورد نوع دیگر معالج [illegible] در دفعه

دم اگر اسپ را دم بلا اختیار بخورد و زمان بر دست و پا گرده و در بوم کما این مرض بسیار کشیده از او دیده ام نقصان

است فایده ندارد معالج سرد تر باید کرد فصل اینی باید که اگر خون بول کند از گرمی بکوفت معالج بدهند و اگر

مرض غلبه نماید بر دو بدهند و دانه بدهند این پوست ورق شرایط باد آثار بساجی تری که در آب بسیار نیم آثار کرده

بگیرد که از بیخ تاک یا لشت بجوشانند و در این پوره را کوفته آمیز نموده و قیت مجرب اسپ را هفت روز بدهند از دم بخورد نوع دیگر

اگر اسپ دم میکند از گرمی این معالج بدهند نارنج تو نیله ۳ فلوس گل پنج فلوس پوست آثار ۳ فلوس مرج سیاه فلوس

این همه را ادویه بخورد از کشت نوع دیگر اگر اسپ دم کند و خون بول نماید و تب هم باشد باید که بیارد سرطان

۲ عدد مرج سیاه ۲ توله زیره سپید ۳ توله این همه را کوفته اسپ را بخورانند نوع دیگر تیپ [illegible] اسپان

پوست [illegible] آثار مرد [illegible] توله کیه باد آثار افیون ۲ توله صابن باد آثار چونه کهی باد آثار ۲ [illegible] آثار

تعنید عضو مالیدن این علت شود علاج آنکه سیر با آرد این همه را کوفته بیخته در تنید گنجفه ریخته کنند و یک

ذات گرم بود از آن سه روز خوب ضماد بعد آن زر زرنبه گوگرد حنظل مالش دهند و آب گرم شستشو نماید

موت [illegible] نقد پیاز روغن ارزنده عرق لب کبوتر و عرق دیگر را همه را آمیخته سائیده سیاه سازد

در آفتاب بدارند موت [illegible] ترکیب ناس قدری تنباکو در عرق سنبلو آمیخته ناس دهد و قدری

سکیو ار شنبلو و قدری زرد چوب این همه را در عرق ها آمیز کرده و قدری نمک آمیز نماید و در سفال

نو گرم کرده در گلوی نماید و در قوم سه دماغ را رازآمده گرم کرده کلوخ نمک نماید همین طور چند روز

مداومت نماید آرام شود [illegible] ترکیب ناس اسپ اگر گاو نیل بهم رسد با ریک کرده پارچه بیز نموده در دو پره

بینی اسپ اندازد تمام خلط از مغز بیرون آید آرام شود [illegible] ناخن اسپ کج را سوخته خاک کرده چند

روز در چشم اسپ سرمه کشد بفضل الهی شفا یابد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الفرس علی احسن الصورة و الصلوات و السلام علی رسوله محمد و آله و عترته اجمعین که

از طفیل او جهان آفریده شد که قوله تعالی لولاک لما خلقت الافلاک پس برای حبیب خود پرده برانجام پیدا

کرده از آن ده جهان را در وقت سلطان احمد ولی الهی اضعف العباد بنده ضعیف نحیف عبید الله بن صفی

بفرمان شاه جهان پناه از درک زبان رشتی سن بزرگ رای سالک قصه الملک این ترجمه سالوتر را فارسی کرده بود

با شناوقت در شهر گلبرگه جا داریم که در آن وقت تاریخ این بود سنه عشر و ثمانمائة من الهجرة النبویه با سید اکنون این

کتاب را بخوانند و فایده گیرند و جنس خاصیت و علت اسپ شناسند و در حق مولف و کاتب دعا خیر یاد کنند باب اول

در کیفیت رساله و گره گنتی و گره بر و رو تاثیر رسانیدها دیان باب دوم در آن فن سیره که رد و کمک ورای و قصر القد

باب سیوم در معرفت صفت جای معیوب باب چهارم در شناختن دندان و عمر و حالت مستقبل باب پنجم

در بیان شناختن رنگ جنس و کنیا و عیب طول و عرض باب ششم در بیان خصائل رنگ اسپان باب هفتم

در بیان قدرت اسپان باب هشتم اسپان که کدام دندانست خوب کدام چه دندانست باب نهم در بیان کجا در

در بیان قواعد خریدن اسبان باب [illegible] در بیان شناختن عیب‌های اسبان باب [illegible] در بیان نیکیهای و بد اسبان

باب [illegible] آنکه در شکم پنج جنس بادها باشند باب [illegible] روایت [illegible] در بیان بیرون آوردن از چوب نی‌ها باب [illegible]

باب [illegible] در بیان ورقهات لشتر در بیان نور اسبان باب [illegible] در بیان بوی نیک و بد اسبان

[illegible] ازار زنند که در بیان زبانه و خنده‌ها باب [illegible] در بیان تاثیر آوردن دلوان از عادات خوشی و ناخوشی

در معرفت باب [illegible] در بیان رفتار اسبان باب [illegible] در بیان متفرق کردن موهای دم باب [illegible]

در بیان دلوان باب [illegible] در معرفت زبانیت آن نوزین باب [illegible] بادشاهان اسبان لدیق نورز

[illegible] صاف شدن اشتها و فربه شدن اسب باب [illegible] ترتیب ساختن کسی و جایگاهی باب [illegible] نحو و سفر و فصل جو

در بیان رسیدنی باب [illegible] علاج جنس اسهال باب [illegible] در بیان معالجت درشکم اسب باب [illegible]

در بیان باب [illegible] در بیان دفع سده آب باب [illegible] در بیان افتادن کرم شکم باب [illegible] [illegible]

[illegible] پیدا شود در بیان دفع علل و امراض که در وجود اسب باب [illegible] پیدا می‌شود دفع بادها که در وجود اسب

باب [illegible] در بیان دفع گرسنگی و ماندگی زراه باب [illegible] در بیان

در بیان دفع دوا

در بیان دفع زهرباد باب بیست و ششم در بیان دفع زخم اسپ باب بیست و هفتم علاج مادیان که بار نگیرد و اسپ

از زاییدن مادیان کم افتاده و دفع سستی باب بیست و هشتم در بندار و دفع زخم وارد هیچ عجم باب بیست و نهم در بیان

دفع سل باب سی‌ام در بیان دفع علت چشم اسپ باب سی و یکم در بیان دفع باد خسره باب سی و دوم

علاج آمدن موی بانکه از بدن اسپ رفته باشد باب سی و سوم در بیان درد و علت شکم اسپ باب سی و چهارم

در بیان معالجت دفع موتره باب سی و پنجم در بیان دفع جگر درد باب سی و ششم در بیان علاج بیضه و رگ

باب سی و هفتم علاج دفع سرد آب باب سی و هشتم در بیان تشخیص خوی و علامتش باب سی و نهم در بیان

علاج دفع لنگی باب چهلم در بیان علاج دفع حرکت اسپ باب چهل و یکم در بیان رسیدن دست آب

بدانکه تمام صفت درین رساله درج کرده شده هر که بخواند و برین کار بندد و اورا خدای تعالی تمام در شناختن اسپ بدهد

باب اول در صفت رساله که کسی درکار برود فصل ماهیت اسپان که اول چه نوع بوده‌اند خدای تبارک و تعالی

از قدرت خویش اسپان را پیدا فرمود اول پادشاهی زمین را برگزیدند و چهار پاره برخود بندد از قوت آن

برگزیدند چون خاک آدم علیه السلام را گل کرد صورت ساخت پس بعد برگزیده اسپان را آورد

بود و گفت کز این آدمیان زمین پر فتنه شما رانند از زند و خنده کنند و شور شوند و تا زبانه زنند و بد در شند

بکجا شده و انواع عذاب مشغول شما خواهند داد و شما این قالب را پامال کنند تا آفریده نگرد بگفتار آن فرود آر پرور

دود فرشتگان زمین را پایمال کردند آن خاک خمیر شده محکم و استوار گشت ملایک صورت آدم مستعد کردند

آسمانها شیطان را رسید که جان کدام راه خواهند اند گفت ابلیس از بینی کجای ناف آدم صفی علیه السلام آب از

دهان کی خواهند گفت و همچو که از این راه جان در این خواهند گفت جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که صورت گ

کرده جان در او اندر خته بر آنگاه این قالب ندا آمد و پامال کردند شد بر خمیر چند روز حل تا چند روز نجاست آن

آب پلید رسیده بود خاک آدم را صورت رنگ کرده جان و زبان او را اندر خته بر زد و یک قالب آدم علیه السلام جوان کردند

که آسمانها آمدند تماشا کردند از جهات این شکل خویش دل ایشان استوار گشتند قالب شد جان در قالب آدم صفی الله

در رسید در او میان حکمی بود بجا رها تمام در ساعت بود او را و شده بود حکمت آسمان را درکشیده آورده در برما

آسمان را آفریده و در آن شیعه و اینکه چون کرد تعالی آن آسمان را عزیز گردانید بر گزیدگان خویش تا انبیا و اولیا

مومنان و مسلمانان سوار شوند و فخر کنند ... تمام او را بود و این تدبیر کرد و در میان آسمانها بسیار سال زنده

نمود و تمام علاج و خصایص صلابت حسیه بچه ساتور را سوخت و او در حکیمی کامل رسید و از بید جود تمام ماهیت

خصوصیت و سالحیت علت و مداوی زحمت و عیب و سرودیک وید اسبان سوخت و بچه اسکوی یعنی بنویزها که براندم

است میشوند بعد و نیز اگاه کرده دوله لقمار ازو نفیس اسبان را بطریق مجملی می نویسند فصل [illegible]

[illegible] صفت نرومادرا آورده اند که از جمیع اسبان بزرگتر و بی عیب تر و تیز رو با قوت و بهمه تاب آورنده و همه

ت ها شایک و زشت و اسپی که تخم گرفته در از غش باشد و است نو از پنج سال تا هشت که نشان توان ساخت

از من حرکت [illegible] آورده و یا نیز از همه تاب در است و بی عیب تیز رو که سینه و بزرگ شکم و ظهر [illegible] باشد و جسم مادیان

بعد سه سال تا شانزده سال بچه گیری سازند و بیش از حسب سالش بر از [illegible] بر دو را [illegible] از این جا باید بعد از این بیت

از غذایی روغن ستور شیر [illegible] سفیده گوشت آرد ماش موافق تعلیم کردن بخورانند فصل دیگر از کتب

ساتور که ماه یا از وقت بچه بدر شیر اول سه روز آب بپای او [illegible] بدهد ماهی مذکور را در آب جنبان بجوشانند که تمام

حل شود جانبر کرده آن [illegible] ماده بر دو را بخورانند که در وقت [illegible] صاف شود و بچه از علت [illegible] و [illegible] بعض این کرم

علت شوند بر دو را [illegible] در وی [illegible] نه نوبت [illegible] مادیان دم [illegible] دارند و [illegible] اندک [illegible] کنند

و ازین باب سستی چنانکه رشته تحمل نماید و دم بر دشته مخصوص خود بطرف روی اسب سازد بعد از کم گشته

آن را سیاستان گویند و آن زمان اسب را یکبار با مادیان بکشند و خلاص شدن بدهند و از آب بالای مادیان

فرود آرند و بار دوم با مادیان بکشند و خلاص شدن بدهند هرگاه که اسب نر بالای مادیان فرود آید روی اسب بمادیان نماید

که از تاثیر آن بچه بطرف اسب نر شود و این دیگر در آن وقت نماید و بعد نزدیک ماه بر دو در و در بسته اهتمام سازد و در هوای

بهار بندند و بوقت نیم تابستان که آفتاب گرم شده این وقت بدهند و بعد کشیدن اسب نر با مادیان نمک بسیار خورانند

در روغن بندند و داغ آتش نکنند و نعل بندی آن زد و هفت روز سوار نماید و خون نکشد و موی یال دم و گوش نکنند

و جاروب نزنند برین طریق یازده ماه محافظت نماید و چون ماه دوازدهم در آید یک هفته روغن ستور گاو نیم آثار روز بدهند

تا روده فراخ شود و دست و [illegible] هر روز نگه دارند که در وقت آوردن کره آسان شود و در محافظت مادیان کوشش دارند

بدانکه کره آورده باید که تو رنج بر کوشش بندد و دست بسته بندد و از آن آب نیم سیر روغن بکند و بشنبد نیم سیر بول نکند رتم بگذارد

دو سه روز بدین نوع مادیان را در اول وقت یک سیر و در وقت دوم یک سیر و در وقت سیوم دو سیر و نیم قندی بدهند

و سه روز نگاه بدارند چون سه روز بگذرد دلکو خوش نیده شش روز بدهند و مادیان را در [illegible] بعد از شش روز می گویند

اما باید که

اما نباید نشست و در این ولایت شش روز آب گرم کرده بپوشانند و در ولایت دیلی هوا گرم است بعد از شش روز

روی مادیان نمی‌شویند اگر هوا سرد است نباید نشست بلکه در شش روز این جا بند بندند گشنی کنند روغن ستور

سنده‌ها فلفل زرد با آرد حریره کرده از نیم بخورانند مادیان را فربه شود تا زاینده آن او قرار گیرد و بار دیگر گشنی آن هم که بعد از

گشنی کنند مادیان را اسب روز چهلم مادیان را نزدیک اسب آرند اگر مادیان میل با اسب نکند دلیل دو نشان دیگر نظر تیز که روز

اول در نشانی آبستنی دیدن اندر چشم ببینند از دور نشانها که زرد غلط باید بدانند که حمل نگرفته است باز اسب بر مادیان

بگشند و باز در روز سوم نیز روز چهلم مادیان را نزدیک اسب آورده ببینند اگر سه دفعه حمل نگیرد بدانند که مادیان عقیم است

نباید گشنید **[illegible]** و نشان دیگر آنکه مادیان حامله را نزد اسب برند اگر مادیان متواتر پیشاب کند

در آن آبستنی شد بدانند که حامله است و اگر در نشانی رسته باشد باید دانست که حامله نیست از امتحان گشنی و نشان

بر نشستن نیست **و چون** آب منی نر و ماده یکجا شود قدرت آفریدگار در شکمها بر دو صورت پدید آرد که جان می اندازد و در میان

آن بار او قدرت نیست **اما** در جمیع آفرینش هیچ جنس است نر و ماده که چرا از نر رسته نتوان شناخت **[illegible]**

که در شکم مادر آدمی و بهایم تمامی می‌شود بالشت مثل گل کوزه گر که روی آن گل بهم روی های بایک از آن چشم خانه در خانه

میمنه دو خانه و میسره دو خانه و میانه دو زره و اگر منی بر جانب میمنه افتاد بچه نری شود و اگر منی بر جانب میسره افتاد بچه

ماده شود منی مادیان از منی نر بسیار چیدر رسد بچه بطرف مادر شود و اگر منی بر دو پستانهای در خانه زن افتاد بچه خنثی شود

بوقت جدا رسیدن منی بین الصلب و الترائب چه انس و بهایم یازده قطره می باشد آن قطره ها که در شش خانه کل می افتند

تمام قدر که می زاید و بعد افتادن منی در آن محل هفتم روز همچون آب جوشانیده نوری می شود و یکماه کامل حیات در ماه

دوم مانند کف شیر از ضعف قدرت آفریده گار چنانچه حبه بهم نزدیک نهاد درخت میکنند همچون حبه آفریده میکنند در ماه سیوم

اول الف ن بر دو حلقوم بعد بهم بر دو کتف بعده لشت بعده بند بعده ارنج و دستها و زانوها تا بنا بعده سینها بعد ما بعده

سینهار زگوره می آرد و در شکم مادیان بچه جنس پاهای دست چهار پا و دو در جلها خوابش میباشد و یکپا در شکم بر اندام

بچه بند و در جائی که بر زمین یاد بر دو طرف بعد نگر پیوسته گرد یاد میکنند همچنان موهای اندام بچه از پا بعد نگر پیوسته بیچ زد

یاد میکنند می گردد و در ماه چهارم از علوار گوشت موزه در ساخته تا سینه را می نگاهدارند وقت آن زوماله پیدا میکنند و

رگهای پا رنگ می شود و در ماه پنجم قدمی خرد و استخوان کوچک سر و سینه و موهای سر و گردن و دم بدر می آیند

و در ماه ششم رود ها در بر در می شوند و در ماه هفتم رگهای بزرگ و استخوان دراز تمام اندام سیر و در دو پستان ماده

نگر اند

نرمی افتد و می افزاید و بنای گوش و چشمها و بینی و زبان و دل میکنند و در ماه هشتم تمام اندام درست و عقد

رگهای و عصبهای بر دارد و در هفته ماه بخورد و در شکم نزدیک جای بچه جمع میشود و جای که می چسپید از اثر آن بچه قوت میگیرد

و در ماه نهم بچه با تمام صورت اعضا می سازد و درین ماه بندهای ماکه سخت شده شکم و پستان و رحم مخصوص

بزرگ میکنند و در ماه دهم تمام خصایل بروماده که رحم شود و بعضی مادیان چنان اند که تمام رنگ آن خاصیت

خود که می سازند و بعضی از آن در رنگ و خاصیت خود که را مشید بلطف زمیرند و درین ماه تمام اندام بچه پر درد

و در ماه یازدهم هر وقت که فرمان باری تعالی و ورد نیان آمدن می شود نیز رسید و بوقت زائیدن حال شکسته

در وی بچه پیش میشود و اول روی را با دو دست بیرون میکنند و بیرون می رفتند اگر بزه و نید بگره دیبا و اول

در شکم مادرش بماند و بعضید قدری نمک سنید بو با نرسیت فی الحال جابی بنقعقد بعده تمام اندام را روغن بالیده بگیرد

یا جوش شانیده ازان آب گرم مخصوص بشویند و آن بسترگاه بمالند او همان آب تمام اندامش ویرا بشویند

و از جاشنی بخورانید این است فلقدر را سنده‌ی قفل گرد جو هیچ چیزی که این بر مقدار دو سیر ساوی

در نفت سیر زرب جوش شانیده چون دو سیر ماند بخوراند نفس دهد اگر این جاشنی بهم نرسد در دو سیر شیر دب قندی

دوازده درم نمک سپید سوده بدهند چون بدید بدهد سه روز جهت افزونی شیر ان دار ازین جا تشخیص بدهد ده روز باید داد

بیارد شنای بیاد روغن شور کوشت و پس ازین بخورانند و دلال بزرگ بصیه زیره سپید زیره کرمانی سنده هی

قند بیخته چو در روغن شور بریان کرده بمقدار یک سیر تا مدت ده روز بدهد شیر بسیار می افزاید اگر [illegible]

[illegible] و شیر بدهد آن زمان که را شیر گوسفند خشخاش یا قدر یک یا ریک نمک سپید سوده آنچه ده روز بدهد و اگر

نوروز بکوه شیر ماده گاو گرم کرده بنوشانند و بعد از آن بمقدار چهار درم زنبد و نیم درم سپید و با عسل بخورانند زیاده

شیر گاو میش بدهد و هر یک تازه کنند بدین نوع در ماه دوم نه درم و در ماه سوم ربع سیر و در ماه چهارم نیم سیر باید داد چون

که نگاه خوردن نحو خوراک شیر را ده زنبد و سپید بمقدار یک زا بخورانند و هر روز بیفزایند تا دو ماه چون ماه سوم

آید بصیه در شیر ماده گاو تر کنند چون تر شود هر روز نیم درم یکجا کرده بدهد نمک سنگ علحده نیز بدهند چون چهار ماه

شود هر روز یک درم بصیه و یک درم نمک سنگ بخورانند و هر ماه بهمین حساب زیاده چون شش ماه در آید شیر گوسفند خشخاش

بنوشانند و اگر شیر ماده گاو دهند بچه را زیان کند و اگر هوا زمستان باشد تا ماه یا شیر بدهد تا از نخوان بزرگ

و نیز بخورد و بچه فربه شود و اگر تابستان باشد این جانشین بدهد بصیه سنده هی بیخ زند ازین فصل در بیان نقل

السند [illegible] در

اسکنه زرد چوب بیخ بابونگ این همه بسای آتش کرده و جابه بیز کنند و بوزن نه درم بارند گاو بیای کرده

را بخورانند تا مدت هفت روز جمیع علت دور شود [illegible] و شکم نرم شود و داروی

او را بیت بیارد پوست درخت انبه پوست درخت جامون از هر دو پوست شیره بکشند و شیره درخت باکره هر سه شیره بسای

هر ده درم و خیرات هر ده درم یکجا کرده تا سه روز بدهد شفا یابد [illegible]

بیارد شیره زرد و شیره بیارد هر دو شیره یکجا کرده آن که را ناس دهد تا سه روز شفا یابد [illegible]

اگر خام دهند که بیشتر علت از این شود [illegible] خام باید داد که بسیار نفع دارد اگر اسپ نوشد آب و تاب

قوت چو آرد [illegible] یکمان شیر روغن یا یکمان شیر کاو روز نیم بدهد و دو درم فلفل گرد قدری

[illegible] بخورانند تا که در علت بوده و قمره و بیضه و کرم شکم شود و بره بخورد هضم تواند کرد و فربه شود و اگر خواهد [illegible]

باشد [illegible] هر ماه [illegible] بر رنگ تر شوند [illegible] این حیاتی بود بیارد [illegible]

نیم شود [illegible] درم [illegible] بکشند هفت روز متواتر بخورانند تا زنده باشد هیچ علت در وجود نباشد [illegible]

[illegible] در چهار ده پاس روز و چهار پاس شب [illegible] اول پاس [illegible] دولت

بی نهایت روی نماید اگر در دوم پاس زاید صاحبش را فرزند و مال رسد و اگر در سیوم پاس زاید مالکش را اعتبار پایه

بسیار شود اگر در چهارم پاس زاید فرزند و دختر با فرزندان شوند [illegible] اگر در اول پاس زاید

خطر جان مالک باشد جان او را تصدق کند اگر در دوم پاس زاید شکوه مالک را گران است صدقه دهد اگر در سیوم

پاس زاید بسیار مالک زاید است صدقه دهد تا زحمت و بلا دور گردد اگر در چهارم پاس زاید مال مالک را زیان دارد صدقه

باید داد که حدیث نبوی صلی الله علیه السلام الصدقه ترد البلاء [illegible] اگر مادیان دو بچه که یکبارگی بزاید

بدانند که در آن ملک و مملکت را نقصان پیدا شده آید و مالک نیز هلاک شود آن مادیان را با کره ها دور کنند از سر مالک

دهند و مالک مشغول طاعت حق تعالی باشد اگر مادیان دو بچه زاییده باشد و بعد از کره نر ساقط شود و [illegible] بدین قول

غلط کنند چون دو کره بیارد و هر دو [illegible] باشند باید که هر دو را [illegible] بیارند [illegible] در میان دیگری برند [illegible] بیاورند

تا مدد رسند که یک مادیان زاییده اند [illegible] معلوم نمی شود [illegible] مالک باشد هر چند کور زایند ترک کنند و در جنس [illegible] زایند

پس آن را جدا سازند که زاییده روز و دو که یکبارگی زایند تا هر دو [illegible] مال و اولاد مالک را ابدی

رسانند [illegible] یک بعض وقت دو بچه زاید آن مادیان را با بچه تصدق صاحب روزه

ازان ملک بیرون کنند تا خیریت مالک روی نماید دیگر مادیان بچه بزرگ در خانه یا بر جایی که بزاید تا بر نفس آنجا نه

ورنجاد بر آن شود که آن بچه گرد شکسته حال و نغز گردد اگر مادیان بزرگ در ماس بزاید آن مادیان بچه که از خانه بدر

کنند و بر مالک نفس بعید شده باشد اگر مادیان در وقت زور و زور بد و زور باز آمادن بر آید بباید جز بید که بسیار بد اند آنرا

بعد از زائیدن که روده ناف بقدر ناف بقدر ده انگشت طول ببرد و قدری سر ناف بشکند و گره در ایستاده کرده

سر نا را زنوی که تنبه ببندد و دو سه برد کوش را رشته ببندد ز رنو و تنفارت یکدیگر ببندد و در ستار کرده پستان مادرش

در آب گرم شسته و در دهان کره بدهند و ده روز در جای گرم بسته محافظت کنند و اگر دارو را گرم بخورانند بهتر باشد

و در گلوی که تعویذ نام خدا تعالی ببندد و یکبار دیگر هم با ریسمان مثل سوتی در گلوی کره ببندد و نیز ببندد و بیخ زند را این

برگ صندل کوفته پنج برگ بیت بیرون تند فی لنسم شیر یا لنسم خوش بندد و بعد ده روز مادیان را از آب گرم

شسته بر مادیان و کره بیرون صد دیده و محل نشستن پاک دارد و هر روز اسپند بسوزانند باب [illegible] که ده نیک

و هم و قصر القدر بدان اسعدک الله فی الدارین که در وجود اسپ و بهائم جنس نر چهار ده رگ و جنس ماده شانزده رگ

پروردگار آفریده چنانکه دو رگ بنا گوش و دو رگ شقیقه و دو رگ بر دو بیلق بینی و یک رگ بر زبان و دو رگ

بهر دو دست و دو رگ بهر دو پای و یک رگ بمقعد و یک رگ نقفه و یک رگ از زیر صلب تا ماز سر دماغ و ده ماده رگ رگ

از زیر زبان دو رگ بهر دو رگ بهر دو پستان و یک رگ بمجهات می باید زدن اگر وقت بازداشتن یعنی بستن خون از دو رگ

گوش و یک رگ زبان گشنده گره تنگ و گره گردد اگر از رگها سر دو گوش گشنده اگر نبود از رگهای چشم گشنده علاج

اگر از رگها بر دو دست گشنده فصل بچه را با دغلغه کند در حال برو در دن شود اند تمیز باشد با دهفر از مقصد رگ شده اندر آمیدن

خون بماند کور گردد عصا لقصا شود باب بیست و دوم بیان عیوب این علت اجناس معیوب اسب گره و تنگ و کنند طبع و خم رد کور

و چپ و بد وقت گره که باید سیاه حنث [illegible] بد باشد گره را از طویله بیا بسته ما بیرون آرند و از طویله جدا و عقب اسپی

دیگر برانند و بعضی از اسبها جای دیگر نه بندد و بر زمین با ایستاده برپا نه بندد و بعد از استماع آواز اسپی دیگر خود آواز دهد آن

گره وار گمی دانند [illegible] اگر گره گوش سیاه بر داشته بیک طرف بندد و گوش با آواز دیگر و گوش نعره دو بر خود جای یکی بندد آن گره را

گم در بند [illegible] چند گام از اسپ ان با بند و آواز چند بر دارد و پا را بر زمین بزند و گردن خمید و سر و گردن بر ندارد و ببرد انکه

گر سپیت [illegible] اگر آواز زند و حرکه گاه چرد و بر دارد و اندام نه برو و دان گره را تنگ دانند [illegible] اسپ را

بر مادیان عرض کنند اگر با تنگ زند یا شیهه کنند بدانند که تنگ است [illegible] اگر بر زبان و حرف و نیز [illegible] موزد

و در جا قرار نگیرد و دندانهاش در زشته باشد آن اسب را بشناسند چهارم خر اگر خر لطمه خورده بد زشته باشد و از دیده ماده یان
خیال کشش بکنند و اولاد بد و ترسش و برکش اسب دیگر بوئی ببرد و دم برپیچد و بوقت پیشاب قضیب خود بیرون نیارد و بوئی
گرفته سر بالا ندارد آن اسب را خر گویند پنجم شب جامه سیاه بپوشد سیاه رنگی کش راه اندازند و آن را بر سر جا نگذارند
اگر باز آمد شب و آن بر جا نگذرد بر گیرد اسب شب کور باید که چند نوبت بجوئی آب که سخت و تند نباشد یا بیخ
وخش زمین آن را بگذرانند اگر کیسه دست راست برداشته و چپ دست پیش اگر کسته دست چپ پیش دارد و بدانند که
چپ دست گویند آستانه خانه ای بیند یا اسب را چند نوبت بر آستانه بگذرانند اگر کسه دست راست پیش اندازد
و چپ دست اگر گسته دست چپ بردارد بدانند که چپ دست است هفتم ماده یان ز چنانکه در اسب نر گفته
شده همچنین است باید در باب چهارم در شناختن سن اسب از آثار دندان ازان نیز اما دندان پیش
ودوم ازان نیز اما دندان بدانکه همه دسباب از جمله چهل دندان حکمی اند دوازده پیش ازان بالا و شش و چهار دیگر
که آن علامت نمی گردند که آنرا دندان نیش گویند و دندان دندروی برده جانب بالا و نشیب و در هر جانب شش علیحده جمله چهل
علامت میشود از همه دندان که از ابتدا رنگ بدر می آید و می افتد بتدریج بیرون آید بوقت بعد حکمی افتاده

بار دیگر بدر می آیند چنانکه کره یکماهه را اول دو دندان میانه نحو شش دندان اندک بر بیرون میکشند و کره دو ماهه

دو دندان بالا مقابل سر بیرون میکشند و کره دو ماهه دو دندان شیب مرتب میکنند تن بیرون سم آن زمین و تارک

نمی ماند و شش ماه در باز کنار می جنبد ماهه کره را هر طرف دندان اولین بیرون می آیند و چهار ماهه کره را دو دندان بالا

مقابل دو دندان شیب مرتب میکنند تن بیرون اندام که می برود و چهار دندان میکنند بلکه بنحو اند بر ورد

و پنج ماهه کره دو دندان شیب طرفین از چهار دندان باید می آیند تن بیرون موی های اندام ربوده سازد و شش ماهه

کره را دو دندان با مقابل دو دندان شیب بدر آمده مرتب میکنند همچنان شش ماهه کره را دوازده دو دندان نیش

از بالا و شیب مرتب میشوند تن بیرون قوت بسیار می ماند دیگر میشوند چون هفت ماهه کره را

دو دندان میانه که اول بدر آمده است تغییر میشود چنانکه تغیر با رنگ مرد از دیده آرد تن بیرون موی های اندام بزرگ

میسازد و هشت ماهه کره را دو دندان بالا مقابل دو دندان شیب تغییر میکنند و نه ماهه کره را دو دندان طرفین

دو دندان میانه تغییر میسازد و تن بیرون اندام خوب میشود و ده ماهه کره را دو دندان بالا مقابل

دو دندان تغییر میشوند یازده ماهه کره دو دندان شیب طرفین چهار دندان میانه تغییر میشوند یکساله کره را دو

دندان با

دندان بالا مقابل چهار دندان میانه سفید میکنند چون یکساله برابر شود دوازده دندان پیش از بالا و شیب

سفید میشوند و همه دندان کوچک و لیکن باید هموار باشد گوشت امانت ساده مینماید [illegible] خوردن اندام خوب می

برد و دو در خرخره خانه [illegible] می آرد ازین نشانهای دندان و اندام که میساله را نشانه شد یکساله

و شش ماهه که را سر تا دوازده دندان پیش از بالا و شیب اندک کناره ابد دراز یعنی [illegible] مینماید و دو ساله

که را همه دندان بالا و شیب تمام [illegible] و دو در خرخره خانه دو بعضی [illegible] برون موسیاه دم در لان

شوند و چهار دندان تنگ [illegible] از خردم سال تا نیم سال [illegible] و درین [illegible] ماده یان را میشوند

و می افتند همچون [illegible] در پیش [illegible] بر پای می باشند و سیاه زند دو ساله و شش ماهه که را دو دندان

میانه که اول بدر می آید [illegible] دو دندان بالا مقابل همان دو دندان می [illegible] تا یکسال

برابر چهار دندان شیب و بالا بتدریج افتاده نو برآمده [illegible] دو ساله و شش ماه را دو دندان

شیب [illegible] دو دندان اولین افتاده دیگر می آید و چهار ساله [illegible] مقابل دو دندان شیب افتاده

دیگر برآمده [illegible] میسازد [illegible] گویند [illegible] اندام [illegible] چهار ساله و شش ماهه

که از دو دندان پیش رباعیات مقابل دندان شیب زندیاره دیگر بدر می آیند تا آن بیرون اندام جابجا

بپوسته ربه در نماید و بعضی آن نیش را دو دندان بالا مقابل دو دندان شیب تفاوت نکند و بعضی دو ما افتاده

دیگر بدر می آیند و تا آخر پنجم سال همه دوازده دندان برابر نبودند آنرا دستغات خوانند تمام دندان بزرگ و برابر

مقدار یک انگشت درون گوشت پنج دندان رفته و شیروی میشود تا آن بیرون است پنج ساله

با قوت همچون تمام شد از ده ساله می باورند از پنج سال تا هشت سال اسپ را منی از کنیب کناره رود و گرشتا تا لب دریا

برسد دو اندیدان و چوگان با خش و کارزار و شکار همه باب کار می آید و اسپ تازی و ترک از پنج سال تا چهارده

سال در بیش عمر اسپ بر قوت اول شناسند و تمام عمر طبیعی اسپ تا سی و دو سال و در روایت دیگر

شصت و چهار سال اما دندان اسپ تا سی و دو سال تمام می گفته از شش دندان شیب معلوم میشود و از جمله

عمر اسپ از پنج ساله از آن بنائی مذکور شناخته شده و تتمه بیست و هفت سال را انته هم کرده اند تا آخر سی

و دو سال چنانکه هر شش دندان شیب را یک تا آن بتدریج در هر سال چنانکه باید و گر رفته است می آرد

فصل دوم در شناختن دندان قسم اول در شش سال به دندان شیب یعنی دو دندان میانه که اول بدر آید

دو دندان

بودند بر ساند از زیر چهار رنگ اول سیاه دوم لاجوردی سیوم بادرنگی چهارم زرد که رنگ بن مانند

نش بیماید بسبب آنکه در این سن علت چون خون سودا در روز میکنند و در هفت سال دو دندان طرفین ثنایا که آنرا رباعیات

گویند و در هشت سال دو دندان طرفین رباعیات که آنرا انیاب گویند [illegible] رنگ [illegible] مانند [illegible] بسبب

از نهم [illegible] از نهم سال تا یازده سال خط سیاهی رفته از بن [illegible] رنگ اول [illegible] دوم [illegible] سیوم

در میان [illegible] دندان می آید که در این سن [illegible] گوشت اندام از پوست تا استخوان [illegible] طبقه

اول سخت [illegible] دوم نرم [illegible] سیوم گوشت [illegible] و خون با استخوان می چسبد [illegible] چون رفته گوشت [illegible]

میکنند از بن [illegible] زرد [illegible] دندان بطور [illegible] در این سن [illegible] قوت دوم [illegible] زرد دوازدهم

سال تا چهاردهم سال هر [illegible] دندان را بتدریج در هر سال دو دندان از [illegible] مانند ⊙ و در میان

[illegible] همچون [illegible] نصف [illegible] در این سن [illegible] خون و صفرا [illegible] از این سبب بر سر

دندان ها [illegible] می آرد و علامت [illegible] پوست اندام [illegible] قسم [illegible] دوم

از پانزدهم سال تا هفدهم سال [illegible] دندان را بتدریج در هر سالی دو دندان زرد [illegible] دانه

[illegible] هر سون دوم [illegible] مسموم سیاه دارند که آن را نیز و بوته گویند بدین مانند [illegible] بعضی بسیار زیرکند

و بعضی را دود و بعضی را آتش در آنها مختلف نشود و در این نسل خون با گوشت طبقه دوم سیانه و قدری سودا غلبه میکنند

از این سبب بسیار دندانها دارند نشانی اندام هر سبب آن چشمها و گوشها و بر دو نعل موها سفید میکنند

و پوست پای چشمها شکنج میکنند و از سستی در وقت مضاف زمین خورده رود و علامات [illegible] از زدم

سال تا بیست سال نقش دندان را بتدریج در هر سال دو دندان را از این تنگ زرد رنگ زرد لکات سیاه پیدا گشته نمونه نقش

می آورد بدین مانند [illegible] و نشانی بر دندان موها بر اندام بسیار سفید شود و لب ها و گوشها فرو گذارد و خانه دو بران کند

و در سه سال اندام زرد [illegible] و در بیست و شش ساله و بیست ساله زرد خط سیاهی می آید در این حالت شناختن مشکل است لهذا بعد ما

اندام نمایند مدد از امتحان عمر است در این مکان است و علامات [illegible] از بیست و یکم تا بیست و سوم سال

هر نقش دندان را بتدریج در پایان دو دندان را سفید رنگ مثل اول باید رمی آورد و بدین مثال [illegible]

اندران ... قوت در دندانها کمی دو دندانها مطلق میرود و رنگ اولین گرد سفید بوست اند اندام بسطری می سازد

علامت [illegible] از بیست و چهار سال تا بیست و شش سال مانند ماوی [illegible] و با محبوب هنای

سیمهای که در حیض از رحم آمو میباید از زرد و یک گونه ریزش دندان را بتدریج در هر سالی دو دندان
رامی آورد و در این سن غلبه باد و سودا میکند از این سبب سر دندان کود الی میشود آن بردن از خوردن
عاجز شود لطخ بخط از این گرد و رحم زاه عذار سیاه الیم و شغب عظیم کند علامت از بیست و هشتم سال تا بیست
و نه سال ریزش دندان را در هر سال دو دندان بتدریج بینا و جنبان آید از دندان آن بریدن و نشستن
دیر خاصی تمام اندام عبرزد و از چشمها متواتر آب رود و هر وقت آب از دهن او آن رود علامت
از سی سالگی تا سی و دو سال ریزش دندان تیغ را در هر سال دو دندان بتدریج می اندازد و در جلد بر آن که غلبه
سودا باشد آن را بر سر دندانها سیاهی آورد و اگر غلبه صفرا بود بر سر دندان سفیدی کند یا زرد و اگر غلبه باد بود رنگ سیاهی
آورد و از این جز ما بره و دایم شود علامت انتها است اما حال را اشکر است آن بردن و در این سن از روندگی
و دوی و هر کار درماند و مصاحب حال کند [illegible] عمر اسب چند سال شد
الف تا اول سال چگونه باشد تمام دندان سفید باید باشد که کره یکساله شده اگر کناره دندان چرکین
باشد یکساله و شش ماهه باشد اگر هر دندان چرکین شوند از دو ساله دانند اگر در میان یک دندان سفید دو ساله

و نیز باید نمود اگر دو و نیم ساله نمود آن را در یک گویند اگر چهار دندان زیر و چهار دندان بالا بیفتد سه ساله

و نیش ها پیدا شده بر چهار دندان زیر و بالا برابر سازد بدانند که چهار ساله است اگر دندان آخرین که آن را بر زبان

بر زبان هندی دندان سه ساله بر آید گویند یعنی چهار ساله و نیش ها پیدا شده باشد تیز دندان برابر و هموار گردد آن را

پنج ساله دانند یعنی پنج سال تمام شد تمام آن دلیل گویند باید دانست که کار بر نشان سقله

کام باشد سه چند در حین نشت هر یک دلیل بود سه سال میگردد که اسپ پنج ساله باشد دلیل بالا دندان

زنگش باید دانست دلیل زنگش چون سنگ باشد باید دانست که از آخر پنجم سال آید و تا شش سال

ماند تا هفت سال تا بود هشتم سال گذشت دلیل تا سال باید که رنگش چو پوست ماهی آهو باید تا هشتم

زرد مایل رنگ دارد و بود یازده سال رنگش بگردد دلیل باید دانست که بالای دندان رنگش

چون پنج باشد تا سال همچنان که چهارده سال قرار نماید باید دانست که بالای دندان

رنگش چون رنگ کاه جبا که سفید باشد و زند که سبزی کند همچنین سال بگذرد تا هفده سال دلیل

باید دانست که رنگش مانند پوست ماهی باشد رنگ تا سال بالای دندان باشد چون بیست سال بگذرد رنگش

بلند او

گردد زرد ششم دنحی مشتری باید دانست که رنگ سنگ باشد بالاء دندان تا سی سال بماند بود سی سال بیست و دو سال بود

هفتم دنحی زهره باید دانست که در میان دندان سوراخ شود چون سی سال بگذرد بیست و دو سال بود هشتم

دنحی عطارد باید دانست که دندان همه چندان سال بگذرد بیست و دو سال بود نهم دنحی قمر باید دانست که دندان

همه سفید ان سی سال بگذرد و سی و دو سال بود بعض عمر است همین قدر بود بوده دنحی تمام شد [illegible]

[illegible] دوازده دندان پیش شیب و بالا و چهار دندان مسکن اگر یک یک از بنیاد

[illegible] سفید و بالا از بالا مقدار ربع حصه یا نصف یا تمام دندان در وقت تاثیر ستاره بد یا در ساعت بد خوف

خسوف آفتاب و یا کسوف ماهتاب و یا روز تحت الشعاع بشکند مخالف باشد تاثیر آن که مالک بیت [illegible] ربع حصه

دندان از بالا بشکند اندک بیت مالک بیت [illegible] دندان از بیخ بشکند اندک بیت مالک آن اسب را

دور سازد و صدقه دهد [illegible] که چند سال شده آخر که علت گدام رحمت سقط شود چنانچه

عمر آدمی از شکستگی بیت شماید چنان عمر اسبان از بعضی نشستهای اندیم و خطها و نقشها میان

هر دو ملاق بینی شناخته می شود [illegible] در درازی دن و روی سینه و عدها و قدمها و نشانها در عضوهای آن

پرهای برنده دراز رسته باشد و سینه‌های درست و پا دراز نبود و خورد گوش و کوته قضیب تا و از سینه و لب بسیار خورد و دز بشنیدن
هر گوشش استوار کرده و لقمه‌های کم برد و دو کامی بخورد و هیچ برزمین ننشیند از دراز دمان و عادت خواب بطرف
سینه معمول داشته باشد عمر آن اسب دراز شناسند و در رستی که این [illegible] بنا و علامات بند رسته باشد و [illegible] چشم
بسته دارد و در روی درهم کشیده و از دور کم کند و شانه و دم کوته بود عمر آن اسب دراز نباشد [illegible] بر لب بالا
در میان هر دو بلاق بینی درست و در از مقدار یک سوج باشد عمر آن اسب از یکسال است بیش نبود از یکسال دیگر
بسته سقط شود [illegible] برابر یک سوج دراز عمر آن اسب دو سال زیاده نیست بعد از آن زبان اندر
دهان کشیده سقط کند [illegible] از سر یک بلاق تا سوراخ بلاق تا سوراخ بلاق دیگر بینی دراز شده
باشد آن اسب در سه سال سقط شود [illegible] در رست استاده یک سوراخ دراز و اندک سستی بلاق بینی
مایل باشد آن اسب چهار سال شده از علت جنس بزرگ حلقک گویند سقط شود [illegible] مقدار دو سوج دراز بود
بلاق بینی اندک کج باشد آن اسب را پنج ساله شده و از یک جنس بزرگ که بر گویند سقط شود
[illegible] برابر باشد بطول یک سوج اسب شش ساله شده و از باد سقط [illegible] مقدار

بشود

تسوح و هم دراز دار میانه اندک خم بد تسو و دندی بکارکی با آن اسپ هفت ساله شده از علت صفرا

سقط شود تفصیل صفرا در بیان علتها خواهد آمد [illegible] بطول سوح و دو تسوح باشد آن

اسپ هشت ساله شده از علت سقط شود [illegible] اندک سیاهی بمقدار دو تسوح اندک خمیده باشد آن اسپ نه

ساله شده از درد شکم بمیرد [illegible] بمقدار چهار تسوح از سر لب سوی بالا رفته باشد آن اسپ ده ساله

از علت سردی سقط شود [illegible] بمقدار چهار تسوح دراز میانه برابر بود آن اسپ یازده ساله شده از

درد شکم بمیرد [illegible] میانه بلاق بینی بر دو سوی بالا بمقدار دو تسوح دراز باشد آن اسپ دوازده

ساله شده است از سبب خوردن کاه خشک شکم درد گرفته سقط شود [illegible] بمقدار تسوح دراز بطور باشد

آن اسپ سیزده ساله شده از علت علة صفرا بمیرد [illegible] بدین صورت [illegible] باشد آن اسپ چهارده

ساله شده از تب سقط شود [illegible] بدین نمونه [illegible] سوی بالا دراز باشد آن اسپ پانزده ساله شده از گرسنگی

زحمت راه بسیار سقط شود [illegible] در حکم [illegible] نیست [illegible] هم میشود این چنین است از علت

باد سقط شود هم بدین نمونه [illegible] یا اسپ شانزده ساله شده با ارتش بول سقط شود

و سپیدان رنگ دیگر را اگر یک خط مقدار پنج تسوج دراز باشد آن اسپان هم شانزده بشفیهای حفظ علت

پیدا گردد بشفید اگر دو خط مقدار دو تسوج دراز حد میانه سوی بالا رفته باشد آن اسپ هفده ساله شده

از جنس درد شکم سقط شود اگر [illegible] بدین صورت باشد [illegible] آن اسپ نیز هفده ساله شده در خنگ رنگ تشنه شود

[illegible] رد همین خطها باشد آن اسپ هژده ساله شده بعضی جهد را از علت خون علت پیدا گردد سقط شود اگر

[illegible] برابر و باریک باشد آن اسپ نوزده ساله شده از گرمی بول سقط شود اگر [illegible] بهمان

نوع برابر باریک باشد آن اسپ بیست ساله شده باد شکم برگرده سقط شود اگر بدین نمط [□] باشد آن

اسپ بیست و یکساله از باد دمی سقط شود اگر [illegible] بدین طریق باشد آن اسپ بیست و دو ساله شده از

درد سر بشفید اگر آتش قرابی را بزبان فارسی گلک گویند [illegible] باشد آن اسپ بیست و سه ساله شده در تیره چون

برگرده سقط شود اگر [illegible] باسرطان باشد آن اسپ بیست و چهار ساله شده از رنگ جنس برگه از آن گوشها

سخت میشود بشفید اگر نمونه گل [illegible] باشد آن اسپ بیست و پنج ساله شده از باد دمی آماس گرفته سقط شود اگر

نمونه بدین مانند باشد [□] آن اسپ بیست و شش ساله شده از علت علفه بند سقط شود اگر [illegible] شاخ

مانند ان

ماند درخت باشد آن اسب بیست و هفت ساله شده زرد زیدن مار نقطه شود اگر مثل درخت یا برگ این باشد

آن اسب بیست و هفت ساله شده زرد رنجت با بیفتد اگر درست شود برگ حول باشد آن اسب بیست و نه ساله باشد

زرد آلوده گی زیر با دو نقطه شود اگر بدین باشد سیه و یا مثل برگ حول باشد آن اسب سی ساله شده

زرد رفت شکم در سبب علت کرم نقطه شود [illegible] با چکر بدین مانند باشد آن اسب سی و یک ساله شده باشد

دندان نه بیفتد [illegible] هلال یا بدر باشد باشد آن اسب سی و دو ساله شده دندان نه شود اسب

را بدین شکل باشد آن اسب هرگاه تقدیر الهی نازل شود بیفتد

معلوم که اسب را ساخی باشد آن ساخ ده جنس میشود پنج جنس سخت و پنج جنس نرم با جنس سخت چنانکه

سر ساخ ماده گاو باشد گاو یا گوسفند مال کس اجاره می اندازند یا لب ساق ماده گاو و یا مانند سر انگشت

آدمی اما از جا حرکت نمی جنبد و آنکه نرم است مثل دهن که علت چون بر اندازم میشود اما از جا حرکت می جنبد آنکه

جنس سست از علت خون باشد یا جال یا مانند شلغم یا علت و یا گوشت یا تنها و داغ کنند و شکل بزده

احتباس خرد و یا ازدیک یا بزرگ یا دراز یا کوته مو بیدار میشوند حکم دق

سر و میانه موشانه آیال یا سیب موشانه یال لاغر ده جنس حیل باشد آن اسب را شناخته شناسد تاثیر شش آنکه
مالک را بد است ازین عیب اسپ در ملک هر که باشد تمام ملک را خراب کند و اگر این جنس اسب در خانه زاید آن شاخ
را بریده یا داغ دهد از خانه بدر کند و صدقه بدهد و مشغول طاعت حق تعالی باشد اما شاخ مانند شنج
دو جنس است پوست اسب شنج دارد و بر اسپی که شنج زاییده باشد آنرا شنج دارند و در اسپی که
بوقت جوانی شنج پیدا کند آنرا شاخ شناسند اگر گره یا شاخ و شنج زاید در برابر آن
گره شاخ دان شنج بردارد و بزرگ عضو آن شنج را با سر انگشت بزنند اگر از جانب بالا
بردارند چون شنج نماید شاخ بدانند و اگر بر جانب انگشت بزنند آنرا شنج دانند در
دو جانب بالا و شیب بر داشته نماید آنرا شنج شناسند درین کتاب است اگر در گره را با
تمام ورق تفحص کنند و از هر دو شش بزرگ و سخت و راسته عضو آن
نیز شاخ اسب در خانه و پایگاه و بادشاه به تمام آنرا جا بهتر است که از
تاثیر شش آن خانه است و این است صورت این ست



فی معیوب معیوب قریب دو گوش خشنی گوش دیگر جانب میمنه و یا میسره متمایل باشد گوشی که مثال خال باشد بر جنب انگور که از
رمل میرود انگیسان نماید مردن می آید اینچنین اسب را زرگوش گویند که نام
اسب را زر گویند در باب دشت ده یا شش ترجیند ریعو خانه رو در خرب کرده و او سند گلشن صورت اسب



بر آنکه هر دو گوش همچون خود زارد بینی کنده ورد باشند نامبارک دانند و شاید سی آنکه
مالک را بدی رساند بنابد فروشند معیوب آنکه موی سیاه گردن همچون موی سیاه چشم باشد رنگ نادو باشد

کار مالک هر وقت درهم باشد و اگر در جنگ کشته شود و اگر در صید [illegible] سوار شود خانه که صورت موی بسیار سر خود زرد

شانه زده در میان خطی سنگدار زند تمام او سبلاک یوجی گویند اسب سوار بد باشد اگر کره در شکم مادر ما بال و موی دم زاید

مالک را و اولاد را بد رساند آن کره را از خانه بدر کنند و بر صاحب حسن صدقه دهد و صورت اسب سبلاک یوجی این است



معیوب دو سینه بانویس ساخت است اسب را یک سینه باشد و در میان سینه خطی باشد از آن دو سینه گویند خانه را

خانه بوز [illegible] کنند و او مبارک نشد مثل این است



فصل ششم معیوب که نام او بچه مگس گویند که سینه اسب ملکت و خطها پنج باشد این اسب بسیار بد است کسی
رنجش است خورنده و ... باید و نیز شکل این است



فصل هفتم معیوب که الخن گویند پادشاهان و امرا این جنس اسب خرنده بود نام آن پادشاه جادرم بود از تاثیر آن
خانه زود ویران شود و فقیر حال گشت و الخن آن است رنگ است هر کدام باشد از رده یا سفید همه یک رنگ باشند و یک نقطه سیاه بود
نام کس الخن گویند ... عیب نیست نقطه سفید بغیر رنگ سفید باشد آنهم الخن است یکنقطه که طرفی زیر
پوست آهو باشد از زبر یا الخن گویند اگر نقطه زرد یا سرخ باشد الخن گویند همه هیچ الخن نیست در اندرم است جا که باشد
معیوب که نام آن زیبا الخن گویند که یک نقطه رنگ پوست آهو بالای سینه باران باشد دو جا که بالا
ران باشد نمی آید و نیز همین الخن اگر پهلو راست جایی که خالی باشد ولی بزرگ باشد صاحب اسب را بسیار بد است شکل این است

معیوب که نام آن نعیندیحی گویند که در طرف بالای پهلو از رنگ دیگر نقطه سفید باشد که صاحبش بمیرد

معیوب که از آن اکس الحی گویند اگر در پهلوی چپ نقطه سیاه باشد که در زیر زین خفا کند بیخ آن کس بو باشد این است تمام ١

اگر کسی که خرد بمیرد و خانه اش ویران شود مشکل است ٢

معیوب که نامش رستمی گویند که اسب را از هر دو طرف جای خط خانه بجود لیس بر پا حال های مرجان رنگ

در زیر یا باشند پستان ماگر گاو یا نر باشند تا میرش رنجش باشد اسب در هر ملکی باشد آن ملک ویران سازد

اگر پس قلطه خانه دو دارد خردش خال باشد آنرا عیب نشمارند چنانکه نیک گویند و بهتر بود لیکن ماده

گاو نیکو بیان آنرا سهمی که بالا فراز رفته در خانه و پایگاه را چارند مارکو خانه او فرزند آرد و سعد گشت شد

سمن بن ابن کرز رسانکا سواری کنانکا درد حیاتی پس مالک حیاتی بد این درد

خبیث و نحالت گیس اند این است از نشست اسپ و در پایگاه راه گویند تاثیر بد کار بکند و در فورت دیگر

از دو از ده اسپ در پایگاه راه باشد تاثیر بد از خدید معیوب آن اسپی را که دندان پس جانب بالا مسلم

نباشد و جانب نشیب همچون ماده گاو دیدش باشد تاثیر مالکش را اولاد و هلاک نکند معیوب نام آن

دو جانب گویند که دندان اسپ اف بر دو کنار و سبیار بک چنانکه زیر گوشت دمامت بشاد نماید و نور بنماید

چون رنگ زنجوان باشد نماید صاحبش مبر بد دندان آزار گویند بر اسپی را که دو دندان

مانند دندان خوک در پیشه یا همچون دندان اشتر یا موش یا همچون انگشتان آدمی یا سوار دو مختلف در یکدیگر

افتاده باشد و در آزار گویند تاثیرش آنکه مالک را خوردن تیر و زهر پیدا گردد و دائم در فقر و فاقه باشد

بالا دو همچنین باشد تاثیرش آنکه مالک در جنگ زخم تیر بیند همین طریق باشد تاثیرش عنان اسپ

که در خانه کسی مار جای کرده باشد خانه را باید که زشت و باید گرفت از زعفران زری گویند [illegible] و در اسب

گویند یعنی اسب را بیرون دندان هر دو بالا کنج دندان می باید شناسی را جاد کرم رزد و خانه او را فرزند کم داشت



[illegible] اگر دندان بزرگ یکسیج دندان اصطبل بدر آید و در ان زیاده کعور و کیسان کور باشد

تاثیرش آنکه مالک را دور کند [illegible] معیوب کلا نیست گویند که دندان همچون دندان سگ و گربه ما باشد

تیز و باریک تاثیرش اولاد و مالک را بد بود [illegible] معیوب بر اسپی را که دندان متفرق افتاده بدین ما نند

در یاد دندان شکسته و صلیبا شده مثل مندار [illegible] تاثیرش مالک آن مرفه الحال نباشد و در هم عول و قرین

و گلگین باشد [illegible] معیوب آن اسپی را که هر دو دندان برابر نباشد یکی بلند و یکی کوته باشد دندان آن را

جیب ور است و کج باشد تاثیرش مالک را و دیار رنجی و رسند افتد [illegible] معیوب آن اسپی را از جنس دندان

پی جی

[illegible] باشند و نقار با زن زنج و درم را اسب آن مالک آنکه بترسش تا گویند [illegible] ازرد باشند یکم جنس همین

فصل [illegible] ببرد را اولاد با را مالک آنکه بترسش تا گویند دست و کردار آن باشد زیاده دندان چهل از عیوب

نشکند اولاد با خصی جماعش بترسش تا باشند دو دو و کثره دندان بیچ کس فرو گوشت درون باشند دندان اگر عیوب

فصل [illegible] اگر همه دندان سفید و یک دندان بالا سیاه بود یا شیب مال مالک از زبان دارد

عیوب اگر یک دندان اسب از شمار در عقب آن دندان نو بر آمد یا بدر دیگر با جمل میانه یار دو نقش آن بد آید و لذ

دندان اصلی که کوچک تر باشند تا یک دیه باشد فصل [illegible] اگر اسب ترک را مثل دندان کره با مالک او بد است

فصل [illegible] اگر دندان مثل شیر و از بسیار شده باشد و مالک را بد است فصل [illegible] اگر در دندان همین

یک دندان اقصای کجا از دو دندان پیش با آید بار و در طرف باشند مالک آن اسب را با اولاد و در جفا و بد است

فصل [illegible] اگر دندان شیب دندان بالا رفته باشند مالک آن اسب و اسب بیرد تمام آن زبال

و زبان گویند این جنس اسب با انگا پادشاهی بود راجا تمام خانه او را خراب کرد و بلاد گشته در بعضی ... که

گفته کل او کرالی [illegible] کتا ... اگر دندان بالا اندرون دندان شیب رفته باشند از ان

بد و زرد باشد نام آن ورزیال گربال گویند دیگر دندان دندانها کوچک دندان [illegible] نام آن

گویند باد شاهی و خانه را چاهها کنی را خراب کرد دیگر [illegible] دندانها دندان کوچک در پا لگاهی شده با

بیاید در پشت که پادشاهی را جابال محکوم سر را خراب کرد دیگر اسب هر چهار دندان تنگ سیاه زرد زمین با

اسب مالک را بد آید [illegible] معیوب که تا تو سیاه باشد نام آن زرستان گویند در اکثر هفت میشوند

سیاه زرد کبود سرخ بادا کجانی هفت افسانی سبب آنکه بودن به وقت بچه در شکم مادر غلبه بودا

بسیار شده تا تو رسیده بود از این در نظر سیاهی و رفرفران [illegible] الظهور اثر علیه [illegible] تا اتفاق

یکی بزرگ [illegible] تا تو رسند رنگهای مختلف پیدا شود از این رو غالب آید [illegible] پیدا شود این هفت رنگ [illegible] بدانند

مالک را و مملکت [illegible] رسانند [illegible] تا تو جانب میمنه و میسره اگر به سیاه باشد در میانه سفید

ماند تا [illegible] گویند [illegible] بادوست که جا ظاهر باشد [illegible] گویند هر که از این عیب دارد اسب [illegible]

شود [illegible] سفید [illegible] آدم [illegible] خطها اصلی [illegible] گویند [illegible]

خط است از آن [illegible] گذشته جانب دندان پیش سیاه باشد آن [illegible]

١٠
١٢ [illegible]

مذکور سیاهی بد است اگر سیاهی کام تا لو گرد نشسته نزدیک به دندان یا درون و پیش دهن بود است

و درون هر دو لب ها و در همه جلها سیاهی باشد تا نیز اسم بد است ... و تالو خیز سیاه است از زرد

نه نیک است و نه بد ... هر رنگ که باشد ... در تالو پیچ باشد بسیار بد است نباید ... این ...

سرخ تیره باشد ... سیاهی باشد تا نیز پیش آنکه دولت مالک برود و در کار ... رجوع کند

ناکام رسد ... اگر زبان اسب همچون موس مار باشد ملک و مملکت برود ... اگر بر وقت

اسب همچون زبان سگ زبان خود بیرون گذارد و در طرف لبها بیند مالک را فراخ حال ببیند

اسب چنانکه که بوقت شیر خوردن پستان مالد میکند همچنان آن ... از لب ها می آمده باشد تمام بد تمامی دنیا

مالک خوار رسد ... اگر اسب ... در خور ... تمام شد ... اگر اسب بر وقت

دهن دارد که بعد باد بیرون بر زبان همچون که می و مار در شکم برد از زیبا خوار گویند مالکش با اولاد

... اسب کم شکاله در خانه را جا جنبد ... از نالان رفت

عیوب ... کال ... گویند یعنی رنگ ... درو ... سیاه باشد آن اسب ... باید ...

فصل [illegible] معیوب که نام او درای ملک گویند دهن آن همچون دهن مار باشد کسی این چنین اسب را که دیده نباید خرید و [illegible] است



فصل [illegible] معیوب که نام او پنج پایه گویند متصل باشد که تو چنین اسب را بیند آن باد شناخت که عیب است می باید
فروختن [illegible] معیوب که گرد [illegible] سم با کناره سم با جای گره [illegible] بندد دستها و از جا باشد انگشت
و در زیر پا آن زردی پنج پایه گویند تا نیز پس لنگ [illegible] معیوب آن درای این دو پوست یک جنس مثل ماده
گاو و گاومیش دیگر همچون سم یکجا چسپیده خطی نماند تا نیز پس لنگ [illegible] اسپی را که زیر پا آن زرد
گویند که زیر سم هیچ رنگ خطها و در زیر باشند تا نیز پس لنگ [illegible] اسپی که سم آن زرد گویند چنانچه
ماده گاو گاومیش و گوسفند دو فقره است که دو پا [illegible] آنها است در یک سم باشد تا نیز پس لنگ
معیوب نام آن ادرد لنگالی گویند دیگر گوشت گویند بر تمام اندام اسب جا [illegible] باشد چنانکه وقت صبح

ادنشر [illegible]

آفتاب بر آید همچنان رنگ این غلام مبارک باشد بباید بست اگر کسی گرد آتش ببرد صورت این است



معیوب بسیار دیگر زرد رنگ چو چشم شبکور یا بوم یا موش اگر به پای پای زانو یا ...

بر بالای نور یا بالای حس دو شسته باشد مالک با اولاد بد است   معیوب دیگر زرد رنگ چشم سفید باشد

نام او بگمید نیا و زبان هندو گرز گویند اگر از چشم اسب الطرف صاحب خفه شود صاحبش هلاک شود اگر اسب

خانه شود خانه ویران شود اگر در طویله بسته شود ایشان روز بر روز کم شوند اگر کسی بر آن سوار شود شده کباب

رود کشته شود و زین عیبت در اسب نباید خرید   سفید باشد عیبت   که سوار او بر پشت او از

زخم جان داده باشد   که مرده بر پشت او لسته بجای برده باشد او را به دوست خود نه بخشد و دعا

دارند براه خدا به فقیران بدهند اگر کسی بافت از این اسب بگردد بانیرش آنکه خانه او ... سعد

دیگر بد که بر نقص تن حقیقت خصم تیغ یا تیر یا نیزه یا پارچه سنگ رو ده نیز در معیوب شمارند دیگر بد بیسه گونه

و بالاکه بر پشت کشیده چون شیر باشند و در زیر معیوب دارند دیگر بد سپید نقصان اعضا زاید معیوب است

از خانه بدر کشند دیگر بد که یک گوش تمام و یک گوش ناتمام دارد و هر دو گوش را در پس انداخته معیوب دانند اثر زکم شیخ گویند

نباید خرید تا نحس مالک بدر رساند که نو اندام در پشت ناهموار و بعضی جای آن هجوم و در هر جو متفرق دیرد

گنده و درشت باشند از آن زاغ پرزه داده گویند نباید خرید تا نحس آنکه مالک را خوار کند دیگر بد خسیم معیوب که نام

آن اسب سیاه زرد خوانده دیسه یا دیگر کافی گویند که بر اندام اسب خطها و رنگ پیش نو رنگ باشد آن اسب سیاه خوانده که از

شیر رنگ اندام در رخسار زبان رساند که چنانکه از شیر اندام را زبان رسید یا رنگ رنگ یا گفتار یا شغال یا موش

و بعضی که مو رنگ آن باشند تا نحس کند آنکه و قوت دشمن باشد دیگر بد نیم اندام بر دو سیاه رنگ که نو خشن

جرم یا موی سیا باشد نوزتین نام آنست آنچنان که در زمان صاحب زراد السبوز مانند خطها مذکور است ::



معیوب نام آن کُکدنوی کاکات گویند باید دانست که زیر گلوی آن پوست دراز داده بیرون باشد

چون گاو در زیر گاو دست تا زیر شش جمیع اراتها خوار بسیار دارد و این جنس بسیار نباید چون اگر مرکب چنانکه مار گزیده بوده باشند شکل است



معیوب نیز نوکاک گویند چیز دراز بیرون کند مال و عورت و مالک باید شناخت که آن عیب بالای

روی آنست معیوب آن نیز و صحیح باشد نیز نوکاک همین را گویند این است ::



معیوب است نام آن ارجل گویند باید دانست اسپی در نظر آورده اسب ارجل محرکه باشد شوم

ازان کشش ترا کنم معلوم همه اعضای او بود یکرنگ غیر یکساله یا درب لنگ در مکانی که باشند آن

معیوب گردد القصه صاحبش مغلوب گوئیا آفریده است اله خاص او را ز بهر دشمن شاه

بدر جانب را النب سفید یا دو بر پیشانی سفید زنند که یال بسیار بود آن را مطلق الیمین گویند

نیک است آ بطرف چپ سفید باشد بد است آن را مطلق الیسار گویند نباید خرید تا غم آنکه مالک

را ز پای رساند دیگر در کره باشد و بر پیشانی سفید باشد آن را ستاره پیشانی گویند نباید خرید

اسب عالی ستاره پیشانی باشد که تحقیق دیدن شی اندک باشد که زیر پیشانی انگشت نشان سفید

تاثیر بخش آنکه چاره مالک بسوزد یا صاحبش او زخمی شود نباید خرید اسب پیشانی با حد لب باید چنانکه

نظر

با شمشیر کشیده باشد عیب نیست دوم دیگر به در ادار تغیر خوردن بد است اگر به تمام سفید باشد

و بعضی جاها سفید باشد آن را سار بوکش گویند تا غیر آنکه مالک تلف شود فصل [illegible] معیوب که اسب اغروی گویند

نیست باید دانست که از سر تا حد بینی به سفید باشد یا پیشانی سفید خشیا که بدر بود و در میانه او نقطه رنگ دیگر به سفید و یا در پیشانی

یا پیشانی رنگ دیگر باشد و در میان آن نقطه سفید باشد و سفید از اغور گویند تا اثرش آنکه مالک و جان و مال

مالک را تلف سازد و به جز در شهر و در دیار که این معیوب باشد آن شهر و آن دیار به ماندن و تاراج

رود و در هر سی قدم او بگرد و در زمین باکشت نماند و اگر در فوج باشد و جنگ شود غنیم غالب آید و در فوج

مغلوب شود دیگر بر ذوصاحبش گشته شود اگر در جای بسته باشد خانه او بی برکت و خیر گردد و شب و روز با اهل و عیال

جنگ و خرخشه در کار باشد و در آن خانه همیشه نفیر و فاقه گردد و از نصیب استاد گوید اگر در جا از این باب

اسب بر زانو در وقت دشمن برده بسیار نیکو برابر زر داده تغیر بدهد که تا نیران به برد دشمن زود و خود را نوبت

حال شود [illegible] معیوب که نام آن زین بله گویند که کام اسب دیگر رنگ و لثت از دو سفید باشد

نباید خرید که صاحبش هلاک شود [illegible] معیوب سیخ دم نباید دانست که اسب دم خود یک طرف دارد

زیرا که دم گویند تا نیز آنکه مالکش بیمن اندک شده باشد [illegible] گردم بسیار بد است باید دولت بردم
است چنانکه بیش گردم کجا بالا بند [illegible] خم خورده باشد زیرا که دم گویند تا نیز آنکه در هر خانه که باشد آن خانه خراب
شود و مالکش بلند گردد [illegible] بیچاره شش جنس اند باید دولت شناخت پنج اول
چون طریق سیبی یعنی صدف باشد پنج دوم مثل گل نیلوفر یعنی گل چمن سوم چنانکه گاو را گاوریا باشد
لیکن چون مو گرد نشده باشد چهارم صد برگ یعنی سیوتی باشد پنجم که بر دو طرف از دیده باشد مشابه نعلین
و آن شکل این است پنج ششم طریق کوفت همچون دراز موی آلوده باشد پنج هفتم طریق جعد
یعنی جو باشد زیرا بسیار را باید شناخت و بد اند پنج شکل کوفت و جعد این دو جنس اند بدی بسیار زند و پنج ششم
نام آن دری گویند و این چنین است اگر که بسیار خرید و پنج دیگر که در زرگ شد بدین مانند آنرا که کان
آبجوره گویند [illegible] بسیار کس است هر خانه باشد [illegible] که برانداز اسب حمله کند دو
ن پنج نشوند و در عهدی که فرمان حق سبحانه تعالی بدان شده که کسی حکم شده بود که جانوران چهارپایه
که در هوا پرند بر کرد نشین و برنشین آورده کبوتر سلطان بدبخت و در روایت آمده که سلیمان علیه السلام

روزی در صحرا فرود آمده بود در رواق بارگاه سلطنت دید که جماعت حیوانات از هوا در آمدند و بخوردن
مشغول شدند چون حضرت که ایشان را طلب نماید تیز گرده سوار شدند پس از آن رسید عاد مخفی
از حضرت عزت امر شد باوردن ایشان و بریدن پر ما و چون همگی ایشان را با سیاست در دست
بدین مقابل پس آتش و باد در فرمان شد که بگیرند این ریزه و از حکم مانند چون آتش در میانه بیابانی
و باد در شب بالا رفته گشتند این دو هیچ شدند و ملائکه را فرمان شد که بگیرند این ریزه و ملائک
بر زده و بر زده جانب شده رفتند و هیچ شدند و باز پریدند آفتاب و ماهتاب را حکم شد که بگیرند ایشان
را دو طرف بگرفتند هیچ با ایشان نشدند باز پریدند یک فرشته مقرب الحضرت و یک فرشته مالک خزانه را فرمان
شد که فرود آرید ایشان را از دو جانب صف گرفته گشتند و هیچ شدند باز فرو نیامدند دو فرشته
دیگر را فرمان شد که بگیرند ایشان را دو طرف راست و چپ رفته گشتند و هیچ شدند که شش پر نور آن
ایشان آمده و جا گرفته زمین کجا را زبان شده و دسته دیو و گوسفند باز فرود نیامدند چهار جهات را
فرمان شد که بر چهار بازار رفته شیب آرند گوسفندها چهار دست و پا از بند ما آرند که از تو و آسمانها گرفتند

ازین سبب تموز شهرهای آسیان همچو بهار شدند و تنگ درنشستند و خوان برنهادند و تابستان آسیان تنگ در گشتند باز

و دو شبانه نزدیک جور از جوران که بهوشنگ زیبا داد و شب تاب و فرمان داد که قوه آن جور تفریح کرده را برافکندند و دیگر ملکدار از آن

چهار رشته سبز از آتش بنده آن از روحانی خوانند و ازین معنی جشن سده بنده و گوشوارها ز در زین و در گوش

بند زنند و دو پیچ همچون غنچه گلک چیده شدند با نغمه تشبیه شد و در دو باز و در بازو بنند و زنند این و دو پیچ بر سر بندها

بر دست بسته نشانه بندند نام تجابر بابان بندو آملکدی گویند و سعد و نمادی بر گویند و بسیار دوده بر خور زنند

زنند نیم تر عربیت نشانه زنند گرد بستند این دو پیچ بر دو کاه شده بر زبان بند و تسلیمی گویند بازین نوعی

وهفت ارزینه لوث بندند نغمه نکنند بیان آن تفسیری دارد و بار از هر زن قرزینه فند بعد از آن

دیوان را فرمان داد که مرا رقم و دبیری آموزند اکنون سیاست کنند سیاه ایران بی نام دیو بنیاد مقدم رفت کشید

و خود از بنده تیرهای خوش کشیده جور که بر روز بر روبال نیز زنند جدا کرد از آن وقت اسپ را در

از بهار استادان و از شکوه گیاهی را کشیده بر سر باشی بر بستند سیاست کنند کمان شعار و کش بر اسب نهادند

بر یک یک سال کرده تمام اند ایم ز جهت جلات محمود شاه اسکندر و در فصل های شتای بد خواه اند

ای بنده

این هفتاد و شش حرز جسمها بجهت تعیین گشتند جمله بر اعضای آن بیک و به بقصید و بیست و پنج ... اند بازو در
بیا مده برید بنظم آسمان رسید بیند از درگاه آفرید کابند آمد از بیرون بمانند و فرود آمدند بدین آورد فرود
آمد بر زمین قرار گرفتند [illegible] یک کم باشند معروف دانند [illegible] تفاوت کرده
است برابر از جانب میمنه و ماده را از جانب میسره یا مالک را شد که بخت و دولت یا فرزندان مساعد
نماید و در حضرت محمدیت چنانکه بنی آدم را در جمیع اعضا حکم دربیست آفریده همچنان این پنج جمیع انسان
را لازم شده است اگر مسلم برابر اندام بزرگ که نباشند آن است را ملکات بنی آدم شناسند و این پنج
نیز نوع میشوند بدین نوع اول آن است در محل تنگ یک پنج شود معروف است آنکه مثل آب روان که بوقت
روان گزیده شده خورده چگونه پنج می آرد حد آن پنج با طول و عرض مفتوح کم راج است دیگر محال
کناره دو یا سه یا چهار یا پنج بدین باشد حد طول و آن عرض نیز مفتوح و محل تو گنبد مثل برابر با حد آن
با طول و عرض چهار مفتوح بدین مانند [illegible] و مانند اندام گاو که زبان خود سوی بالا
مستطیل شود آن محال خمیده می نماید طول و عرض آن دو مفتوح و ... سینه شده که چون مثل مدور

با طول و عرض دو لسوج موزون است گردش موی بر وی تنمیه این که سر تا موی پیچ جا است با بلا خسته باشند

واگر سر تا موی زمین رفته باشند از آن گردش سر درآمده و مثل سینه پیچ گردم شیو نوع دیگر باشد غنچه گل چینه

حد طول و عرض آن است در بالای لسوج نوع دیگر که مثل چنبره حد طول و عرض آن دو لسوج تا زیر پیچهای

گردی و صدفی نهاد و بد بر چه در میان می آید حکم آن الظهور بر بیت و تا زیر ش باشند دیگر آنچنان است

و میان تا زیر رکاب و بدو پیچ مذکور اگر بر جلها چنین قاعده حلیمی باشد باز جلها چنین که زرده کما

میمنه و میسره یا پشت برافتد و یا سم نباشد شرح آن گرد بر گرد سینه اسبان معلوم شود با پیچهای

دلی دیر و کره اسپ را همچون اعضای آدم است می باشد و پیچهای مخفی ده اند از این شود یا

بیان آن در باب تحفه و نحس باید دانست فصل [illegible] معیوب که نام او کونیا درست

گویند که هر دو تهی گاه می شود باید دانست اگر در یک تهی گاه باشد بد است و اگر

هر دو تهی گاه باشند نیک نیست آنکه پیچ تهیگاه مذکور هی یال زرجار زرغوب گرد و داد

نوشته شد



فصل [illegible] معیوب که نام آن [illegible] گو گویند که نشیب زین پیچ باشد کسی بر آن اسب سوار شده در جنگ رود

غنیم او را زیر سر او میگردد که زود باشند و بمیرد و نا اوز ا کوزم فصل [illegible] معیوب که پیچ بالای در زیر که

زیر قربوس زین باشد آنرا بزبان فارسی بزیر پیچ گویند و بزبان هندوی دهر مندل گویند تا نرسد آنکه

مالک را با جان و جان تلف و نابود سازد [illegible] زیر پیچ بد است زنت نهایت شوم و نحس است

فصل [illegible] معیوب که نام در اسکل گویند که زیر گلو و زیر دندان پیچ باشد بسیار بد است

معیوب که نام آن کیو نرزباد گویند آن پیچ زیر زانو باشد اگر زیر زانوی راست باشد کسی که خرد تمام اسبان

خانه بروند و خانه اش خراب شود و اگر در زانوی چپ باشد مال بسیار خورد و یکایک ز دو خفتن شود

و روز بروز بجالک حفظ زیان آرد بد است نباید خرید فصل ششم معیوب که نام آن نون کنک گویند

که در میان هر دو گوش پنج باشند آن اسب حساب پنج سال دارد شاید و نیز اگر در پنج سال اسب بگردد

برادر صاحب بگردد [illegible] معیوب که نام آن کماکاورت گویند بسیار بد است که در زیر شانه

پنج باشند اگر مادر را گرد از بنیاد و خراب کند [illegible] معیوب که نام آن هرناک گویند که در میان هر دو

گوش چند که پنجها باشند هرناک اسب بسیار بد است [illegible] معیوب که نام آن قانع

ن گویند بزبان هندی که باشد گو باشد و زیر عقاب زر شناک تا حد و یک دراز که در زمین تخم نیز آید در

دارد نیست [illegible] معیوب که نام آن اوبان رن گویند باید دانست که سوار بر پشت اسب

باشد و اسب اسوار را بر روی پای تخم نیز بر باید رود و مالک را از زبان رساند و آن عیب بسیار بد است

هرگز دور شود اگرچه نیست؛

[illegible] معیوب که نام آن بردار درست گویند باید شناخت که زیر پیش بند چپ یا راست انگشت تر باشد پیچ

اگر کسی کرد فرزند او بمیرد و خانه او خراب شود [illegible] معیوب که نام او تلادرست گویند باید دانست که زیر

تنگ پیچ باشد اگر زرد باشد پیچ گویند و اگر در بالا باشد شبه گویند اگر بیرون تنگ باشد او هم تلادرست باشد

صاحبش بمیرد و با مالش زند فقیر شود اگر بر برد و ران باشد خوب نیست [illegible] معیوب که نام آن باید رود

گویند بر ران راست یا بر ران چپ پیچ باشد اگر کسی کرد فقیر شود اگر بر هر دو ران باشد خوب نیست [illegible]

معیوب که نام آن درستا ورت گویند باید دانست که یا کسی داخایه یا بالای ذکر پیچ باشد و موی بند رود مثل ...

باشد دیگر جای ناف پیچ باشد نام آن نافورت گویند دیگر زیر شکم پیچ باشد آن زانو ورت گویند

باد دست عیبها راست این ... درشته باشد سالوتر شیح کرده است نباید خرید دیگر گوتان درست گویند

جای آن از بر دو دوش دم ... پیچ باشد بد است دیگر بر زانو هر دو دست راست یا چپ که

استخوان باشد در میان آن پیچ شود نام آن سپید ورت گویند این همه عیبها اند نباید خرید دیگر بر زانوی

راست یا چپ پیچ باشد نام آن کوتاه ورت گویند [illegible] آنکه ورت گویند که بر یا دوی راست شیخ باشد

علاق بر بینی راست طرف بالا باشد ساماورت گویند اسپی که این پیچ داشته باشد نباید خرید

معیوب است در سوراخ بینی پیچ باشد نام آن گجاکاورت گویند بسیار بد است اگر بهر دو طرف بینی باشد آنکه از دیو

سکس گویند از مخرج بینی یا پشت چپ پیچ باشد نام آن را کالکس گویند هر که بدین اسپ سوار

شده در جنگ رود البته کشته شود اگر در میانه هر دو گلیها دست یا گلیها دست هر دو پیچ باشد

هر جا که رود فتح بیابد نباید خرید اگر بر بازوی چپ پیچ باشد نام دوساورت گویند بالای چشم

پیچ باشد ادورت گویند از چشم پیچ که باشد نام او گویند این پیچ بد است نباید خرید

زیر بناگوش مقدار یک انگشت بالای هر جا که لگام سر دو جانب پیچ میشود

از بناگوش قریب بناگوش هر دو جانب پیچ باشد اسپ مادام علتها آورد میرد

معیوب است بر پشت گوش پیچ باشد نام آن گویند بسیار بد است نباید خرید شکل این است



معیوب که نام آن منی گویند باید دانست که در دستار بالا جنس اندرون علوله برابر دانه
در باشد گویند برابر چوار باشد آزار گویند اگر منی بآن عیبها خورد که دود و بلکا نوشته
ام هیچ بد نتوان کرد که تعلق بد بخش دارند بعضی عیبها که یک یک نوشته ام بد بوس تعلق ندارند اگر
تاثیر خواست میکنند که آن عیب ها برکت الله اگر اسپی نعرک و نعس باشد و جنها در باشد آزار
باید که مقدار دو درازی همین آن هیچ آلت طلاساز دو دران آلت العیب را داغ کنند و آن آلت
نجز آید بد بجده آن اسپ را در خانه نیارد که تاثیر بد ولادن نتوانند که حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
الصدقة ترد البلاء با ستاره پیشانی با احسن دو باشند و جرم انجوان سعید باشد باید آمد
که قابل حکومت آن اسپ را از دست دیگر هیچ نماید و زیرکی او بد باشد و جواب عیب ها مذکور
در خانه همان شخص نسازد و هیچ باره نجوم در پایگاه جمع دارند اسپ سعید باشد آزار علاج نیست
نباید خرید هر دو گوش باریک و نرم و شیر و کوچک و نزدیک و میان بسیار
اندرون گوش باریک و کوتاه بسیار باید چون قلم تیز کرده پیوسته گو سیاه گوش از سرش رسته

قد بلند و روی همچو گوسفند حبشی و لب و زبان باریک و لعاب فام شش زبان باریک و درون لب ها سرخ فام و بر استخوان گرد
گوشت نباشد و نباید تا استخوان ها کلیها بهم نیز چسپیده و میان بلبلق سینه گرد و نرم و دندان و چشم ها بر روی بلبلق و
لب زیرین و ران و ساق بزرگ و در جای خود چشم بزرگ و سیاه و کشاده و سینه باید و بال و موی بال دوم باریک و استخوان دم کوتاه
و موی دم دراز نرم و متفرق نه ژولیده نه زندگی و موی در زیر کوتاه و گردن دراز و برکشیده گردن بر کشیده چون طاوس ها
خوش عرض نباشد همچو خروس و دلبسیل که دراز و باریک و هر دو کوتاه گردن مانند و دلبسیل گردن سطبر و خرد کاه یعنی کلاه
کوتاه و نیت کوتاه کاشت کلاه و بالی پوست ها او دیگر دو بال موها کمان مانند و دارند می سیاه کو دا
دو وار یاسمان و بر استخوان ها ملک گوشت نباید و دندان ها پس از بالا و شیب برابر و لب شب همچو نقوده
و موی دم خوش آینده و سر ها همچو دندان برابر و همو ار و یکجا همه دندان تنگ ها و اندرون گوشت تر و نیک همه
دندان سفید به رنگ عسل و حباب و دندان ها تنگ مانند غنچه حبه و شعاع چشمها همچون شعاع عین آفتاب و طلا و جانبها
چشم ها سیاه و بزرگ و روشن چشم ها آهو یا شترماده کلنگ یا دشتی و مژگان سیاه و دراز چشمها تنها سیاه چو بر رز
و اندرون شب زنبور گرد عاج کشاده ملبد و همچو ار و حلقوم ها دراز که بر گوشت سیاه و سپید

دراز وی

دراز و پهن و اندرون دستها کنده و بر گوشت و بازوها پر گوشت و ساقها دراز و با قوت و بند ارسغ و دستها

گرد و استوار و هموار و باریک و کفلها و گرده ها و بند کفلهای دست پر و در چهار طفل مرغ گوشت نباشد

و باید پاشنه عمیق و زیر سم ها سیاه و با روشنائی و در پشت اندک خم و شکم میانه و بر دو طرف گاه سخت و کوچک

و استخوان ها محکم و چسپیده و باریک و مقعد خرد و نفس گرد و باید اندام و پشت و موی [illegible] نعل او به نیت سوم

دست قدرت بهم در بسته مرد و سینه را نیز باید پر گوشت و در پشت و با قوت باشد و خریطه جای بی موی و خصیها خرد

گرد همچون گردکان و غلاف خصیت دراز و کشاده و قضیب او از زانو تا دست و با باریک نیز زیرا که این

نشان بیماری دارد و اصحاب شمارند که صفت اسب تازی است و مادیان نیز همین نشانی می باید اما شکم بزرگ

محل پستان پر گوشت و محل مخصوص خرد و باریک باید که صفت محل گذشت [illegible]

چون به روی و زبان و چشمها و در چهار پنجگک و بر دو بغل و گردن و موی سیاه دم و بر دو بازو و بر پشت خیز اگر

دراز باشد عیب از آن جنس دارد و دراز [illegible] سیاه بر دو بلند [illegible] و بر دو گوش و لب و [illegible] و مقعد

و خصیها و این همه اگر خرد باشد آن اسب گاهی علت پیدا کند و حالات درونده باشد [illegible] تمام تن و بر دو جانب

سینه و هر دو زانو و میان هر دو ران و بالای باشه کنار و بلند باید ایضاً طلعت و سر دندان اگر باریک باشد

آن اسب جلد تیز رو می‌شود ایضاً جلد قفای سی و چشمها و خانه و معقد این محل گرد باید که اسب درو قوت و جهات و ایرکه ایضاً

اگر تا سم و کام مقعد این هر کات اندرون کشیده باید که اگر این لث نها اسب بسیار فربه باشد برطوبت دارد و تا بر تو ماً قبول ما

و در ... ال در نشیب باشند و دیگر استخوان قریب دنباله چشمها و بو جای زیست و دیده دم و دنباله هر دو گوش و هر دو کله

دست و پیاده بندق منی و دندان و سمها این چند محل اگر باریک باشد آن اسب را تازی شناسند و اگر این محلها بزرگ

و سطبر باشد آن اسب را ترکی خوانند در بیان قوت اسب چنانکه آدمی سه جنس است اول جنس قوت تمام دارند

و از دهالت و حرکات شنیع و شرارت می‌نمایند دوم جنس اند که هیچ قوت ندارند و حرکات شنیع و شرارت

نمایند سوم جنس از نیک از خر کمتر و هیچ ندانند و نیز ندارند که آنچه خوی مردم است همچنین اسب ... جان دارند هم

می‌باشد که هیچ خبر ندارند و در جمیع اجناس مخلوقات فائق است چرا که هم جان دارند و خبر خوردن و آشامیدن

و خواب شدن هیچ ندانند و دو جنس نیز جان دارند خبر خوردن و بار آوردن خبر ندارند همچنان اسب

اصحاب قوت دارد هر چند که در میان اسپان باشد هر گز خیانت طمع از شنیع و کجی خوی باشد در هر اجناس

نادر ...

تا خوردنی مایل نشود و اگر چه آورد از برای آنکه امتلا نشود و گرسنه نشود و بیند قرار و ساکن باشد و اینها از اشتها و تعلیم باید که جنابت
فراموش نکند و اگر چه قوت از اسباب نفس دارد تا باشند بعضی در آن باید و لعاب از دهن نریزد و در جمیع اوقات هوشیار
باشند و همه ایشان نبات را اگر در وجود آورد بر قواعدی که بیاموزد کار بندد و خاطر در جمیع اوقات یکی دارند و هیچ
آفریده تا حق دندان نه بیندازد و نگذارد که بریده شود نه گذارند بر دندان تیز را صید ایشان که گاو تعقیب و از
نبات و رزاقه و خرس و شیر و آتش فرو نشستن از دام بوده یکی در نکنند و اگر بوقت جنگ و شکر گفت و کار چیزی هر
کسی که نیز انگور شاد و ایشان و خوش ایشان باشند و در چنین خوشی و نشاط نماید و در وقت با همت و اعتدال بسیار نباید از اطراف
و جواب خود را خود بوی کند و صاحب حقوق را اگر دارند و انواع شب و روز افتان لحوق و باید
دشمن و امثال این دار بو خوش خوشحال باشد و از بوی عنبر و از مشک و دهن و کوس و نعیم و صندل و دف
سر در گردد و از روند که دو وند که دیر در آتش اسباب رزه و غیره مانده نشود و از غربت که در جبلت
جبلت او آفریده شده است از این خصلت ها که بالا در گفته است دلیر و وحشی باشند هیچ علت بر و طاری
نشود و بسیار سالی برآید و این چنین نسب را در قوت اوصاف داشتند لایق بوده پادشاه و وزرا باشند

برای آنکه قوت ندارد و همه اوقات خشمناک گردد آدمیان را و اسپان را دیدن نتواند و توت
خورانیدن علیق او دفعه را الطبا ندو دندان و لگد اندازد و در وقت کار حرکات شنیع نماید و دقیقه
از اوقات که خوردن رود علت ها در وجود پیدا کند و از پس حقه است دوام را رد نمی نماید برای آنکه این حرکات
باشد آن اسپ را در قوت دوم شناسند سوار قوم ارذل کارا آید برای آنکه از دیدن فیل و شتر
ناگاه برمد و در رفتار بی قرار رم کند و در راه خیابان شاک نظر بلند بود از اندام نماید و گیرنده بار دشوار شد با آواز
بلند بدید و در وقت تقاضا ساکن نماید و میانه اسپان همه وقت با جنگ و جنگ عاجز گذارند چون جا باک شد
رو احوال منقلط و در ره باید دیدن بد و رکت و نیت و از خر خوردن و اشتمید خیال دیگر ندارد و علیق پس حقه
که در شته از پس دیگران کشید نخورد و از دیدن مادیان شور بر دارد و از جمیع اوقات خیال
دندان اندازد و لگد زدن دارد و آموزاند در خاطر بگیرد و دا نماید در خوردن با اینکه نیست
را در قوت سوم شناسند [illegible] که چهار ذات اسپان اند اول
دوم کشی باد است قدرت و کسی یعنی تقاضب سداره یعنی تنفیس شناخت جنس همین

که چون اسب آب خوردن و تا چند چشمهای روی اندرون آب عرق سازد و در آب رفتن تیز سود و بر نه

بیامورند باد و الا و خوب بره شکل بسیار خوارد و قوی بار بردارد و در چشم بوار رنبه آبره بوار نغز ما بیند که آرد اگر در

خیک رود و میت و سلامت بیرون آید و در کار شهر کشت نو ساداب نیکو باشد اگر بری رزد چنین حرید کنید فایده

بسیار بدید و بیکار نه گرد موزرا شده برود زند و الکار سرا کام نکوانند زنت ثمن بنت

اگر بر دو لب تا جد بنی عرق نمود آب نخورد و چشمها کات قام نمود تمام و عرش و بسیار غصه دارد و بسیار خوارد

تکدرن باد و چنین و ب مانده نشود و از بار کشتران و صلاح سنگش تنگ باید و هر چند که جلاق کنند مانده

نشود و در خاطر ندارد و آن جنس را اکثری شناسند نوع دوم

جنس بقال که آنرا دشن گویند اندرون آب نفس تیز سود و بر دو لب آب بنا نخورد و علف نر خر خورد اند چه

از آخور دیگر خورد سر لش چنان خورد که آب دیگر بنات نخورد کا کثیف تر نیت وی تیز دم خوار باشی

حصات که در شته باشد آنرا دشن گویند نوع بقال پنج کلیسی بر جانه آب نبیدی بس بر و دانند و

نرود بر فود تانه خود تا زبانه نخورند نرسیده در آب رود کنند طمع و لت خوارد بی تیز چند که برند خاطر ندارد

و حکم بر دار سوار نباشند بغایت قوی هیکل و بسیار خوار و کشنده پوست و سخت مو و دراز دم و بدن بوی

بد آید این جنس را رند و رگویند یعنی کلمنی هیچ کار نیاید و نباید خرید

بولایت صحاری خوب است کلولی جنیات میباشد از این هیچ ولایت تازی نیاید

احسن دو جنیات جهات بسیار دارند و جهات بیار از ولایت عدن بکار را چو میباشد فصعر و اسان ملتان

از بند و ولایت است آی بزرگ و قوت تاک میشوند و جنیات سبک و در بسیار دارد است ملتانی اکر میشود و قوت بسیار دارد

و از ولایت بربور و از بابک جو گوارزی چالاک رونده باشد و از ولایت کچه اسب خوب و خوش شکل و باقوت

و در بیر شود و از ولایت بر جنس اسب ولنگید و دوره کابه تمام است

و جهات رنگ چهار اند سفید کمیت زرده سیاه اسب سفید نقره گویند باید که موهای اندام و پوست

و بال و دم و گردن و سم سفید مثل ماهتاب روشن و درخشنده باشد آنرا نقره گویند اسب کمیت که موهای بال و از دم سیاه

و همه سرخ رنگ باشد آنرا کمیت گویند سوار این اسب فرخ و فیروز و منعم باشد اسب زرده که رنگ اندام مثل

زر شبهای اندرون وقت شفق فرباز شبهای مخرانی با رنگ طلا درخشنده باشد و موهای بال و دم هم همه یکرنگ باشد

از زرده گویند

آنرا زرده گویند ... زرده درفشان آنکه چشم همچو آهو و نرم نازک باشد سوراسب زرده و دم

سر و دم مطهر باشد اسب سیاه که رنگ زنبور با سیاهی دیده چشم لامی دار باشد آنرا زنبوری گویند یعنی اندام

سیه چون سواد دیده بود لب سیاه و تیزی زنبور سوراسب سیاه بر جمیع اعضا مطهر و منصور باشد عدد درازی بردست

خود دارد و ... بد است و جای خود از غیب و آفت یاد بود اما سر زانو یا لگد زن یا چشمی و هرکس

بالنگی یا قدم تیز باشد ازین باب نباید خرید و بعضی رنگها فرع این چهار رنگست باید شناخت

اسب سفید باشد و چشمها و هر چهار سم و دم و سینه ها در ما ابر چهار دست و پا و میانی و سر هر دو گوش و خط از حد در از که تا دم

سیاه باشد آنرا ... گویند و اگر دو چشم سفید و بینی سفید و جایه و مقعد و در میان سرین این همه سفید

و بال و دم و هر چهار سم سیاه باشد ... اگر اسب تیز رنگ سفید باشد و هر دو چشم سیاه باشد آنرا ... خوانند

اسب که رنگ آسمانی که در شته باشد آنرا ... دانند اسب نیله باشد و اندک موی سیاه ما بین سفید زند آنرا

گویند ... رنگ فیروزه یا زمرد باشد ... گویند ... خنگ انواع بسیار اند باید شناخت ... آنرا

گویند که در سفید خنگ درم درم سرخی زند دیگر ... گور خنگ مار خنگ شیر خنگ سبز خنگ

زال خنک قرطاسی بوسی ملسی خنک بنا کوک آسمان کوک پهنداں دوع نقش بورجنقی

قول بزان بردار حور از صای رنگ صندل دار نشه باشد آنرا گویند این رنگها در وع نقره

سود سیار اند اگر رنگ خاک ماکستر یا کلوخ یا جز این رنگها که بود نا سیار اند شاید گویند

و در با یکاه شاید دو بیت اگر در سر حی تا لش سیاه زند صا که بر عو ما لش سیاه غیر بود محجل باشد آنرا

کمیت گویند کمیت که هم رنگ خابه بر ما و سر ما تورنا ده زانو ها و نیدها سیاه دارند باشد

و تهیج لش ان سعد باشد آنرا دارند کمیت شاه زانوی لش ان سرش دو رهی

بردارش ان رنگ کم اریشه و یا چاپوک دار باشد آنرا گویند رنگ کمش باشد

گویند این رنگ ها و ع کمیت اند سعد و سیار دارند شکر کمیت ورد کمیت اند نقش کمیت به هر

تا این رنگها نیز در وع کمیت اند حیده دارش آنست رنگ اندام زرد فام و بال و دم سعید گون

آنرا ارده گویند سدی گویند اگر بر دو چشم سیاه بنی و دین و سر بر دو گوشت و بال در دم و نیدها و خط زرد دراز

که دنبه دم بر پهار سم تا زانو این محلها سیاه باشد آنرا گویند زرد ملکون و بور زرده و سمند سمور

دو سمند دولمن

و سفید بود تنش اگر اسپی که رنگ تنش سیاه باشد با این همه رنگها مسعود و مبارک اند [illegible] شبرنگ سیاه بر تنش
است اگر در رنگ زرده تا لب تنش سیاه باشد آنرا [illegible] گویند مبارک نیست اگر [illegible] هر اسپی که رنگ سیاه او علی باریک
مشک [illegible] باشد آنرا زنگی گویند مسعود است اگر اسب سیاه مهر سیاه نعل یا کل یا دو دو تا مبارک دارند اگر اسب سفید باشد
و در سفیدی نقطهای رنگ سیاه باشد آنرا [illegible] گویند رنگ سیاه باشد و نقطهای رنگ سفید آنرا
خوانند اگر رنگ اصل اسب سفید است و نقطهای رنگ سرخ سفید بود او را بر تنش داشند جنس ابرش و ابلق بود و بد است
و باید که با سفید دار [illegible] تنومند [illegible] بر دو رنگ سیاه و [illegible] ابلق اورا ابلق
گویند که در رنگ اصلی نقطهای بزرگ و بهی می رفتند اصل رنگ اندام تمام سیاه است و در آن نقطه سفید باشند آنرا
سفید [illegible] گویند [illegible] رنگ اصل سفید است و در آن نقطه سیاه سفید [illegible] گویند همچنان که نیست ابلق بود ابلق
بدازرنگ ابلق و ابرش که دو رنگ اصل سفید و در سفیدها ابلق سیاه ابلق سفید اش در جنس خنده [illegible] اند
و [illegible] نالیده اند [illegible] شمار دهم گفتند اگر اسب نقره را مادیان [illegible] رنگ گشتند که هم نقره شود اگر اسب نقره
مادیان [illegible] نور گشتند [illegible] مختلف اللون آید از این سبب رنگ اسبان و در رنگ [illegible] ایشان حکم نداده اند [illegible]

زرد و سیاه بر آن سبزی را از شرات صورت است و حبشی و یا باز و مالکان جانور شمرند یا آن

بوقت جنگ بپرس که بر جمیع اعدا او مالک ظفر و منصور بود و فتح روی نماید   بر سیاه یه سبز یا باز سیاه نیست برو

بالا بر از سبز یا شیر لب نگاهی با با مانند مانک با گلدسته با گل نیلوفر با برجم کوه با خوشه سبز خام مانند

یا هلال یا بدر یا انگوس خراب یا عکس خانها بر تمام روی باشد بجای اسپ آن زنند   شکسته یا دل گویند

یا رب درخت سیل یا فوس یا چتر سبز یا این نقش   باشد مالک آن اسپ را بسر را دو دختران شوند و مال بدست

آید مانند   گاه سبزه باید در مند   گاه سه نقطه باشد از آن بد تر سوارش را در جنگ رحم را بزند

چنانکه الف یا یا شمشیر کشیده نماید شکسته شد   یا انکه بچه مانند درم ها یا حوله تعبیه آن اسپ داغ باشد

دریا نما مالک در جولان افتند   قرص سیر یا دو صد متفرق یا دو دو صد نقره گون یا دو صد در دو صد قبل

رنگ بابت سوارش در جنگ بند خصمان اسیر گردد   شمرند در بیت دهن و دراز زنند یا خشم یا خشم دیگر رسد

سوارش در وقت جنگ بر ایشان حال شود   چنانکه بر بالا خصمها تمامی گلهاش شوند

خیند در صبا و بار بمرد و تا خبر نیات دارد و رنگی زرد دو ست رسد رها غلطا شمرند که بر اندام تمامی بید آمی شوند از آن گویند

اگر بر گلهای سبز نیک و نقش بر خوبست ما نیز نشان نیک باشد و اگر در گلهای پدید آید و صورت جانوران ملیح پدید آید تا غم خوشی

بدانکه درخت او لاله گل آورده بعده بار می آورد و بدین نسق نشان خوب است اسپان را

اگر بر گوشها سیاه گوشها و تیرها بر دو لب و بالا و دنباله زبان و در کله و میانه بند قدها منی و در دندان و حلقوم

و شب کله و سینه و بر سینه و بالای گلهای سبز ما شنیده و بر دو بار دوانست تعزیه را گلهای سفید خرید مالکش را مال

و در بر سیده و علم او نیک باشد است و با بور اگر گلهای سرخ خرند مالک آسیب یابد تنج و نظر بد باشد بربی

را گلهای سفید یا زرد یا علی یا رنگ زرد و بستور یا روغن که دراز باشد لب ها و سمها چون زرد شوند مالک آسیب

را زود را آن باد یا سم یا نقش خال داغ زند و امید فرزند سعادت مند باشد محمد در پیش بالا بار دو دنباله گلهای خرند

مالک آسیب را خوردن بسیار و معیشت و رحمت حاصل شود سیاه بلد قبلها سمی خرند مالک آسیب را زر شود و از زر سیاه

مر تو ریز رنگ گلهای صورت آسیب یا عقرب یا شکر نیک باشد یا شتر یا جرز یا علم مراد یا عکسی یا گل مانند این

یا ماهی یا سنگ یا دنباله چون بربی یا لب بالا بر سر تا بر دو لب بر گوشها بالا ریخ گوشها یا حلقوم و شب کله قل

و یا دندان یا سینه یا بر شش تو مو یا جای کجاو دم بدو یا بر سمها خرند فیلی نیکو باشد

از بالا لب هر دو جانب کتف و سینه جایی که نه گوشت است و در استخوان هر دو لب و کله طرف

بند و بینی و گاه سرخ هر دو ورت و اوردن چهار زیره زه ها بند هر دو دست و کلها هر دو دست و هر دو زانو و کلها

با نعل بر زد که باشد بالا جای استخوان کم و معقد بدین محل اگر مثقال باید تر باید خرم باید در بند

زر کلها سیاه خر بند مالک سبب آید بند　　کلها سرخ خر بند مالک را بد باشد　　زر کلها سیاه خر بند

بد نباشد　　کلها معقد و بد بد بود　　نعل بقره با قیمر زحمار زمعقد

نور با سرخ و سیاه و صله شتر نشد و گاه کند و همچون زنگ از ان بر سر ما و بد لا قبا عنبی و هر دو چشمها و میان هر دو

گوش و هر دو پهلو و معقد و قصب و داله خانه و دو روی خایه دو روی هر دو ران ها و جای که موی لمی نحو و حلیب باشد

ازین عیب آید است که خر بند و در بایگاه در بایگاه ندارند ::



[illegible] بعضی نقره بر رنگی که ابلقان را خنگ سیاه یا سفیدی نور بر بار بر شکم باشد آن
اسپ را بسی دوست دارند و بد آن اسپ نیز دور اگر تمام اندام اسپ سفید و چشمها سیاه باشند مردم سیاه و کبود باشد مالک را
بد رساند اگر اسپ را تمام اندام سفید و سر کبود و تمام سوار اسپ از جنگ سلامت باز گردد اگر سر اسپ سفید و موی سیاه
دم سیاه یا سرخ و یا بر هر دو رنگ باشد از این اسپ [illegible] حبشی رنگ مالک را در جنگ تلف سازد اگر تمام اندام اسپ سفید
و یک گوش یا هر دو گوش سیاه باشد آن همه بکار آید اگر تمام اندام اسپ سبز رنگ و سر و دم رنگی دیگر باشد این اسپ در
جنگ کار نیاید و مالک را آبرو رساند اگر رنگ اندام سرخ یا سیاه یا زرد و بعضی نقره بر رنگی را [illegible] سفید یا معیوب دانند
اگر اسپ سبز رنگ و موی سیاه دم تمام بالعقب باشد ربیع رنگ دیگر یا الحمر را اسپ آتش گویند [illegible] اسپ و مملکت را
آتش سوزان بود اسپ سبز رنگ را بسیار خوب [illegible] که خوب نیز زرد اسپ و رنگ هر که سبز رنگ [illegible] در همه حال با آفتاب نعل
خوب خصال [illegible] دوستدارش بود [illegible] آنکه او را دوست [illegible] نزد خلق [illegible] خوار و
بی مقدار دل خلق از وی دور [illegible] از درد [illegible] از دور [illegible] هر که را [illegible] در همه حال [illegible]
هر که رنگ زرد [illegible] یا فرق سیاه [illegible] از این اسپ هیچ کار نیاید اگر رنگ اسپ [illegible] باشد [illegible] خطی سیاه از حد

اسبی که رنگ از نقره باشد بدین سبب آنرا و این سبب ماتک را گویند ماتک را برنگ آنرا نیز با دم دراز دیده دم و تاریخ که دراز

کمیت رنگ طلائی چوبه آنرا زنند دو یان همه جمیع باد شاه عورت شده خوب نوشته کتاب طرف دو برد دیگر و رنگ فرق

دو نشسته با موی سیاه گفتار با رنگ گریه اندام خطها ثمره فرق بر ثابت و بر نیف با علکره اندام رنگ زرد و نیز

موی ها و قوت بسیار اند و زبان را زبان مالک اسپان جنس این باشند آنرا موی

همه و درد و پای کتانها زود ساز آلوده و برکس آلوده خاک هم اند زنند بار و بند سیار چند و در زنند دو شتره در خشم و نور که آن را

بسیار دو روز بر یا دو بخورد ان کمان کس و خورده پس و یا لطبور است اندام زرد فرق نقطه و نقطه باشند باشد آید وقت

انجمن اسپ ماتک اوقات جمیع و زرد اندا ندا قوار و بند پای و دست دو بند به را میان آدم که همین و کند بیلا جهد در دو مجید

بیند که و قیمت و نماید ثابت رنگ در که باشند باید برا نه خانه در اگر و دو بند خانه در و باشند دولان اید وقت معیوب را اسپ

آن اند بسند دولت شاهان پادشاه بود لایق که باشند فرود که در آنکه بس نیز نمانند و دیگر

نوع این نحو باشد باید داشته علوم اگر و آید علوم این اسب که مالک باشد نیز و بسته هر جای که نیز و باید

اند بخورد و دو شیخ اگر شت معیوب شوند رقع و بسته در دو اگر زاد ستان لف باید که طویله در اسپان

مالک را امید بخوشحالی دارد اگر در سنبله چهار یا پنج نیز واقع شوند مالک را خیر و خوبی حاصل گردد اگر نحس باشد هفت

سنبله که در مسند دوم نشسته باشد انتها بادشاه را او را سعد او نیز مظفر و منصور باشد و بر اعدا مظفر گردد و در هر جاگاه که باشند از مبارکی

روزگار نسبت واقع شوند و اهل عزت گویند که هر گاه از این بجناد نشسته باشند برای تحصیل شود [illegible] اگر دو

سنبله بدین مانند واقع شوند از آن است گویند تا شرش زن مالک بیت آ اگر دو سنبله بدین واقع شوند از آن

ترحو رسند تا شرش زبان مالک بکنند اگر سنبله بدین مانند واقع شوند که مالک را اگر سنبله بدین مانند واقع شوند

آزار بانیان کنند تا شرش آتشی خانه مالک خراب گردد اگر سنبله بدین مانند واقع شوند مبارک و مسعود در شند اگر

سنبله با هر بار گزنی نشسته باشد بیوت سعد و مبارک گردند در تحصیل زبان شدوی درین کار سیرین

ببوتر استیل با جاری تواند و ادراج الدوارین و سنبله از سعود مقرر که مذکور شد استفاد اگر

بر آن نقطه در مبارک و نامبارک باشد بر آنکه حبه مسلم ندارد و نطق

نماید و عادت بار دیده محوق ماه باید دانند که اسب خانه آ که بوقت زاییدن بر دو خانه باشد

چگونه شناسند و لطافت زن باشد بدانند که در خط است در میان برده باید دانند که دو نحس خوانند

سفید یا خرلط جسته شده و عدو بر گشته نماید و یا بر تو خرلط موسیا باشد و با مجون خانه گوسفند روبران با تاثیر شش آید

ملک و مال صاحب بر دو دو نقش سالم نماند اگر در خرلط یک سفید باشد از اثر بد و زنند اگر در یک خانه یک سفید تا در یک خانه چهار سفید

باشد مالک آن را با مال و اولاد بد است اگر حقه نماند رنگ یا اگر به باشد دولت و مال مالک گردد اگر شش خانه میمون روبران

و سرخ فام باشد مال مالک گردد بر خرلط خانه رنگ زعفران باشد تاثیر شش کند آنکه بر خرلط اندک سفید و اندک رنگ

دیگر باشد با اولاد و مالک را بد است بر دو سفید بیاشند آن اسب هیچ کار نیاید از لون بر دو سفید در خانه یک سفید

جای میمون لکه ای که باید بعد تاثیر بر اولاد و حقیقا مالک را بد رساند سفید لطرف سیر لکه ای که باید البته مالک را

بد باشد بر دو سفید در خانه باید بعد مالک را زیان ولد بر دو چهره بوقت در خرلط بد البته و بعد چند سال

لکه ای که بعد البته بعد تاثیر آن جمع اعداد مالک مقهور و محذول گردند اگر ملک و مملکت از قبض رفته باشد باز طرف او آید

عدد بسیار دو بدرو نماید اگر یک سفید لکه ای که در خانه بعد البته تاثیر شش آنکه مالک را از سفر اگر حقه بعد باشد

و بعد چند سال یک سفید باید بعد دو ماند مالک را سر اعدا از تیغ و ازو عدو یا تیغ و نصرت و مال و مقام

مقام مانوف سالم بر دو عظمت با حشمت رو نماید اگر سفید خانه ظاهر نماید چونکه بدیت بدانند که برکت ارزنی

بابت آن را چنانکه فصل شناسند هر که بر این جنس اسب سوار شود در حرب بر دو جمیع فصلان دشمن هزیمت رود باب

چند خرید اسب خوب که بود اگر آن اسب آورده باشد و بزرگی را بوس خریدن نبود کاران وو را باوی اخلاص

که این خبر این فن بود در علم همه خوب و فرسانه مهارت حاصل کرده و از آن نشانها نیک دیده و ذوقی در آن شنیده باشند حاضر گردانیده

انصاف آسان و حساب دیده شناخت دیده اسب نزد آنها نمایند و او لایق گشت و دولت باشد آورد و بهیمت و نیز بسیاری عاری حیدر

خریت بسیار که از روی نرخ بند و بر کنده قدر او را به نقص بسازند و از حیوانات که اصطلاح الوقت باشد بسیار در نبی

و بیدار اسبان تا پیل نور زنند بعضی از این حیوانات مالک را بعضی بسیار زند و بعضی نکات را ترک کنند جای

بدانکه اگر برای خریدن اسب روی آن باید که روی اسبان نوشته باشد از تمام طرف نیمه نگاه سازند اگر خریدن

اسب ورد و دست شنیده باشد و بر خبر دوانند ام خود گشایند شاید خریدار از حیات مستحضر باید اگر خریدن ... دو اسب

السبار باشند و هرگاه که نظر مشتری افتد و اسب را بیند ام خود گشایند خریدار که در خریدن آن منع میکنند اگر بر اسبی که صاحب خود

را سوار شده بیند اگر دیگری سوار شود دل است که تا نبود اگر صاحبش سوار شود دل است و دل صاحب نگاه شود آن اسب الکار آید

و اگر کسی بر اسب سوار شود و اسب بر دو پا بالا کرده ایستاده شود آن اسب ... را در حرب بدست غنیم بسیار دهد بر آن اسب

سوار شود دست راه نرود و باجی نخورد آن اسب نباید خرید عیب تمام است اگر برابر اسبی کشند با مکان نیب می‌ترسد

آن اسب را معیوب دانند و نخرند نشان کم دانستی است اگر برابر سوار شود و در حین سوار شدن هر دو دست با هر دو پا جور زند

آن اسب نباید آنرا سوار گویند اگر برابر سوار شود و آن اسب لگد زند آنرا دشمن شود دانند نباید خرید اگر اسب

را در دم نشان بود از چهار پیچ و در میان شود و دارو فایده نکند آن علت بزرگ است نباید خرید در وقت خریدن

اسب نمی‌خورد چنانکه نوشته شده همچنان ببیند و باز استاد شود بر اسب نگاه کنند اگر اسب عیب دراز سازد و لقمه علیق اگر

که دهن گرفته باشد بیرون اندازد آن اسب نباید خرید اگر خریدن اسب رود و قرار با خونی انگیزد آن اسب را بر بنا

که پیچ نمود بد نکرد خریدن اسب رود کسی اگر استاد شود اگر آن اسب چنان بد بد نباید خرید خریدن اسب

رود و کسی اسب ساله با آمد و دست برکش اندازد و بسیار متوجه کالبد کرده خریدن اسب رود و اسب نشان کنند بسیار بود

نباید خرید ... اسبان و چنانس آن وقت زدن از نیمانه

چون امتحان کنند که در چند وقت چه قدر قد خواهد کشید آن نشانی که در انها ولادت

اول ابر جای مخصوص و هر دو دست بیرون آرد و در آن وقت از شکم تا سر زانو به بیند که تا سر زانو که آنرا

دراز بود

دراز گویند چهار ران فراخ باشد و اگر آن وقت بگذرد و در زمین‌ها در رسد برآمد باشد از نوع سیم تا نیم زانو شمارد و حد
بیرون پی زانو تا برابر شدن دندان و شرطان که زیر زبان باشد گویند و دندان مذکوره یکسال برابر شوند و آب
سال بلندتر رود و تا او چهارم سال دراز اندام گردد و تا او پنج سال اندام پرسیار زود و اسپ که علتی زد بیمانه
کردن حاجت ندارد از جوب بیمانه کردن محکم شود و آن وقت بگذرد و بعده از نیم زانو تا حد نوع سیم
می بمایند سه نوع است یکی آنکه درازه که بوقت برآمدن آفتاب آن سنت در ره بر موی بمانند
مقدار سر موی یا موی باشد و بیست و یک موی بجا کنند مقدار سر سوزن باشد و هشت سر سوزن بیک گرده و دانه جو بیست و بیست
جو بر نیم بیماله لطول السوح مشهور نوع دوم آنست که دانه سلطی خشکش دراز بنا شده میانه باشد لطول
بدارند سیم نوع است ملک گره میانه انگشت و وسطی السوح با این سه نوع برابر دانند و دوازده السوح یک جو
بیمانه شود و این جوب برابر یک گز آسمان نگیرد و است گز از دیگر راز موی سر گرفته تا نیم زانو اگر از سر بیمانه چهار السوح
اندام اسب حاجت زانو بماند بلند آن است مقابل آید یعنی چهار بیمانه جوب شده السوح زیاده می‌شود بلندتر از زرد
گردنم و دراز تر از گز بیمار از این بزرگتر و دراز تر شود آن دو رکابه گویند تخت فراخ ران کنند شناختن بیمار

ره‌ها از بهر آن بود که چون پیدا شد که چون دوازده تسوح می باید و از موسیقی شش گرفته باشند از انواع شمارد اگر ره از موسیقی

نزدیک شش گرفته باشند از انواع گیرند یا دو تسوح که باشد آن ره بلند خوانند که گذرند از قرار یک جو زیاده باشد تسوح

مشهور آن است دو گرم بلند شود آن را هیچ کار نگوید باید دانست [illegible] آنکه در شکم است هیچ

حس باد و بنیاد ذات آن در قوت آلتی مادیان نیست از آن جمله یک باد و بروت یاد دمیدند تا چون بوقت رجوع

بجای کام برسد و زنای دیگر خورده بر اوج فتنی ببر و لسیر و دو این دو نوع غست بزرگ و بدیع اند شکایت است که آواز

شیر و بلید یا که استماع آواز خوردن قرارت است و آتش و بیر باران و کاه خشکی و صور شش و بر سندل و ملنگ بیسی و دو کوی

و آب روان که انشراح خاطر میکرد و همچنان آواز است مانند آواز دو شمر اندک و بیدو باز مانند گفتار آواز علیوار و رگ

و شیر و ار دودی و کلاغ و میمون و بوم و گوبا بند و آواز وقت طلب عشق و آب آواز ره و بربط وقت

مانند و رست خروخوک کشیده و در حساب نیست از دیدن آن حسابی اجیش آواز دیدن بعضی گل و سنگ و صدا و غیر آن

آواز دیدن بود در راه ال و محبت ره رود سوی سنتی کرده آواز دیدن مالک را مملکت حاجات رود و خنده سر آید

به یکبار آواز دیدن و آواز دیگر که خوش آید بعد مالک آن است که در خاطر داشته باشم مراد خود رسد آواز یک باب

سمعان را همچون آواز چند است آید و از استماع آواز اسپان دیگر آواز دهد اجناس آواز زبان نعایت
نیک باشد اسپ زرد موی نیز آواز دهد نعایت نیک باشد اگر زرد موی سیه کرده آواز دهد مالک را خصومت باشد
اجناس بد دیده آواز دهد دولت مالک گردد   را آنکه تمام اندام و عصب و معده و گوشت و
چشم و از دماغ و براه بینی بوی صندل و شراب از عود و شهد و گل نیلوفر و باده و روغن خوشبوی و ماست و زبده و گل محرم
آید نیک باشد و آن سبب آواز زندگانی باشد   بوی کثافت و بول و ریش و خون و هر بدبوی آید قریب است و مثل هند اگر
آن سبب آن بسیار بیمار باید دانست   بدانکه نور اسپ هیچ گونه یا خاکی و بادی و آبی و آتشی و آسمانی
هیچ گونه آید بر اندام اسب اظهار نماید در سه وقت باید دید و شب نیز باید اول صبحگاه دوم بعد نهار سوم در حین خوردن علف و علیق
بوقت شام از سبب و تعارف در دو طرف باشکم ببیند اگر در وقت یک رنگ نماید و از همه رنگ مثل شعاع با قوت برج تمام خانه
بر کف دست باره چگونه زردی و سیاه و سفیدی آید روشن مشتعل گشته باشد و از هیچ گونه نیک باشد دو گونه بد باشد نور خاکی و آبی و دو
نیک است آتشی و بادی و آسمانی و نور که وقت بد نماید اثر آن و رخسار شد و آنکه مانند ابر پر باران باشد همچون شعاع آب
نماید اثر آبی دانند و آنکه شعاع چراغ زرد تمام نماید اثر آتشی دانند و آنکه مانند رنگ آسمانی نماید و آنکه وقت نوع

دیگر در نظر آید آزرده باشند از قضیه مالک را ثبات باشد دوم مالک را نه ثبات بود سیوم مالک را مسلم بود [illegible]

[illegible] بدانکه اگر در آن روز اوقات این خسف گاه استاره و از هر دو چشم آب روان دارد و تاثیر آید که شر مکانه

یا مالک آید و جنگ و خصومت واقع شود اگر این علامت در ماه رمضان یا در گاه بیوی بر آب بینند و یا تغیر کند و یا با تیهات و یا گل و شبول

و یا آب و یا وقف زبان دیده یا سوی گویان گرده یا آورده بدانکه تاثیرش مالک را مال فراوان حاصل شود و اضافه

بدو رسد و بر و بحر در رد قوم با مراد کس کصول انجامد در وقت عرق کردن و بول کردن آب سیاه دارد بدانکه مالک

را جنگ خصومت و تهمت واقع شود هر وقت یا دست چیز خاک سوی خود کشد و کاه و یا چوب خشک بدندان گرفته آورد

دیده تاثیر آنکه مالک را خصومت روی نماید و مملکت در قبضه مخالف افتد آخر وقت این مراد رسد و خیر دو و یا

اضطراب آورد دیده تاثیرش آنکه در انتقام خود بسیار در رنج شود در بیان تاثیر آوازدادن اوقات خوش و ناخوش

بدانکه این عمل عروق اقسام را از استماع آواز دهن و تغیر در خوش خوش ان و شنیدن آنکه دو آواز تاثیر آنکه مالک را

دولت و اقبال روز افزون و ماده برقی باشد این را از اول طاس در بام طاق رو بشرق کرده و نظر بر اقسام انگاشته آواز دهد یا

گوید بدانکه ملک از قبضه مالک بیرون رود و اگر چهارم طاس تا آوز شم طاس رو بسوی [illegible] یعنی [illegible] شرق و جنوب کرده آواز دهد

۱۲۰

پیدا شود و باران و باد و باران و باد آسیب آتش و فتنه پیدا شود عنیا و بیماری شدید مقیم باید که بدین دفع او مشغول شوند که محبت آنها
دگرگونه میشود و زوال تا آن وقت هم طاس روی بسوی جنوب کرده آواز دهد بدانند که مالک را آسیب تلف میشود یا مصیبت عظیم روی بار رسد
باید که تصدقات در دفع آن کوشند که در حدیث وارد است الصدقة ترد البلاء و تزید فی العمر اگر از وقت هم طاس تا غروب آفتاب روی
بسوی مغرب یعنی مابین مغرب و جنوب کرده آواز دهد تا هر کس چنان داند که مالک را از پادشاه خوف واقع دارد در وقت غروب
آفتاب روی بسوی مغرب کرده آواز دهد بدانند که در آن مقام باران بسیار بارد و اگر موسم باران نباشد باد عظیم پیدا شود
اگر در نیم طاس شب روی بسوی یابت یعنی مابین مغرب و شمال کرده باشد آواز دهد بدانند که دوست جانی مالک از راه دور کسی را
فرستاده بسلام و خبر رسانیدن آورده یا خود آمده ملاقات حاصل شود برابر نیم شب روی بسوی شمال کرده آواز دهد تا هر کس
آنکه یار مالک از مسافت بعید آمده ملاقات حضوری نماید چهارم طاس آخر شب روی بسوی ایشان یعنی مابین
مشرق و شمال کرده آواز دهد تا هر کس بداند که مالک را فتح و نصرت روی نماید
اگر آسیب در روز یا در شب السیاله باشد و زبانه آتش و یا دخان و مانند این لرزاند هم بیرون طاری شود مالک را
بد بخت اگر شکست آتش خبر دهد بدانند که هلاک از قبضه مالک بیرون رود در کتاب تحقیق آتش چنین آن نماید بدانند که اولاد

مالک را بدی رسد بلکه بمیرد اگر از جهات ثبت آتش خبر در تحت حال چنان نماید که و یار مالک در حصل افتند و دیرا

بسیار تشویش رسد اگر از جهات زرد و نوار آتش خبر آن نماید مالک را اسب از آزار و مرض بسیار روی دهد اگر از فوق

آتش خبر داو لاد و مالک بد باشد را اگر بر دوش علاقه آتش خبر آن نمود اثبات مالک را بدی رسد اگر در جهات نیز آتش خبر د

بدانند که یار مالک را بدیست اگر نصف اندام بیشتر آتش نوران نماید بدانند که ملک از قبضه برود مالک اگر نصف اندام

بیشتر آتش نماید مالک را تشویش و مرض باشد اگر از میان موی سیاه دم آتش دو خبر د بدانند که در آن بلاد باران

وارد بارد اگر از همان جهات اخگر آتش نمایان شود در آن ولایت امساک باران واقع شود اگر سرتا موی دم نوران

نماید در آن مقام تشویش بسیار رسد اگر از آن جهات محول آتش جگر زرد باجهات افشان نماید موت مالک اخگرها

خبر د مالک را خوف بود و وقوع زلزله نماید با قصه بدید که شاید قضا تعلق باشد و بلا رفع گردد

اگر موی سیاه تمام دم متفرق و در کنار باد و دیدن بیت را خاک زمین کجای خویش کند

تأثیرش آنکه مالک را فتح و نصرت روی نماید اگر موی سیاه دم کجای میمنه متفرق گشته و بدیت را خاک کجای خود

کشد بدانند که این نوع مالک را بسیار نیک است اما خدمتگاران مالک را بد است اگر تمام موی سیاه واقع شود در جا

رود دادن کرد

رود و قرار نگیرد بدانند که مالک را تا چاکران و اهل خانه نیک باشد و خبر خوبی این را دو نماید

پنج نوع است اول خوش رفتار دوم پویه سوم چهار رگه چهارم دو پنجم رقصانیدن رفتار چنین است

مثل رفتار تول و رفتار طاوس و رفتار دراج دیگر آنکه در وقت راه رقص اندام خود کشیده و سر بر دارد و آرام

رفتار تول تو دارند یعنی رفتار تو را دیگر آنکه بوقت راه رقص سر دارد و در پشت [illegible] دم بگردانند و دیگر آنکه بلا قعائی را [illegible]

رسته و اندام کشانند و هر چهار پا و دست همچون آتش بر دارد و در بود و جا در نشیند و تمام چهار دست و پشت

بور بگذارد و هر چند بر رود دیگر خیال باشد و در اثنا بور رسیدن بر بلند و شیب [illegible] باشد [illegible] که در نشستی

نشسته این رفتار مثل دراج باشد این اسپان را رفتار [illegible] شناسند و دیگر آنکه بوقت راه رقص هر دو توات خود

کشانند و سر بر دارد و نظر بشکوه اندام بور کشانند و دمان بر دارد [illegible] باشد و دیگر [illegible]

رو دوان رفتار طاوس دیگر آنکه وقت رقص اندام خویش جنبانند و هر دو جای اندام خود بینند و هر چهار دست و پا

روا نشسته همچون شیر خوان بر دارد و دو یا مثل رفتار شیر و خوک و جانوران همچون و اگر باشد بوقت رقص بیند [illegible]

و [illegible] کلندی بر دو دست [illegible] هم بند [illegible] این نوع رفتار را [illegible] دارند و دیگر آنکه بوقت رقص یک دست [illegible] بلند [illegible]

بردارد و چون قدم شتاب بر پیش اندازد و دو بار ماند و لودار را ساعتی فرصت و سیار زحمت دهد و بر دو دستهای شاهد

بچسباند و در اندک منزل مانده بگوید آن رفتار را بیم باید دانست و دو دست چسب اسب موقت چسب آنکه یک

شخص در تابار سر میدان معمور چهار چند از طول رشته بنشیند و زانو را بسته حقه را بردارد و دو دست از زیر زانو بر داشته

نشانت است با بنگرد را نه چون دست از قفای بنا کرده بنیاد برسر ابهام با سر انگشت وسطی بر بند و همچنان تا بست

انگشت در زیر زانو کرده بنیاد و زدن سر انگشت ابهام با سر وسطی سوار است را از سر میدان بر در دوان تا پای میدان

چهار چند از میدان مذکور بر سر آن دو اول باشد و از همچنان تا دوازده انگشت اول و دوم با همچنان تا شانزده

انگشت اول و سیوم باشد   که از جمع آنچه با لوی کشیده و قرار دهد

اندام دلبر را که گلگون از عرق شرم ... و دو زلف چون دود بر گل نقطه خالی و چشمان شکوفه غنچه بادام ماننده درخشان و بینی

اندک و گوشها درست و کوچک چون نگره برگ شنبلید و دو لب چون زرد ... قرم و فرم همچون تار و عروس ... اندام

و اندام دهان و موها گردن همچون موسیاه رقم با روشنائی و فربهی و بزرگ ساق نشسته و دهان بر در ... بیدار و هموار

و چهار ستون استوار و باندام یا رنگ والا چشم و گردن شکم زانوان بر دو بناگوش و زانوان در دراز انگشت همچون

اندام دلبر

دیدن برگ مورد و نورانی اندام تیره و درخشان همچون دیدن برگ مورد در خواب نشانه غم و اندوه باشد و [illegible]

[illegible]

و چهار میخ سنگ سلاح و ناهموار و بزرگ آتش و ترکش سوار را خبر نباشد که ثبت کنند از آنکه با دلگه ثبت و در وقت کارزار دل سوار

یکجهت و از دیدن نقش اسب جنگی بچشمها و نظر بدان افکند میل حیات نکند و عمر اسب بیست سال باید که اینچنین اسب

لایق سوار پادشاه دین دار و قهرمان ظفر شعار باشد و هر اسبی که از این صفات عاری باشد بند از آنکه خداوند آن دولت و الهی حکمت

ولد ذکر تو هر فرد بی صلاح و نسب مستفاد باشد و اسبان جنگی که میان ایشان که با الاتراج شد از ادرار در بارگاه

جمع کرده بنده تو با نمودار باد و نمود با دیر آنکه اسبان شاه زنده دولت آصفی علی محمد و آله الامجاد نباید دیر

ایشان باید دیگر جامع این نسخه چند بیتی شعر آورده شده وصف اسبان زاد و خوش خرام دور دو میکنم نشو زمین تو

این اسب و باد دار موی چشم و کف خشک دیر گوش کار اسم نبات تست آهو شکم گردن دراز و رهوار شیر خرد و قار

رو بی و نیکو وزنم اندام و ماه آن بیلین باریک ساق و چهار رکش اسب سوار گرچنین اسبی آید بکس وصفش کرده ام

حیف باشد گر کند با دشمن او کارزار عیب آن گویم که تا زر شناسی بر تو از رجل و فالج شوم کند او و بکوب اتیال

فصل دوم اگر خواهد اسب اصیل را شناسی ده کام از دو دور بایستد و چند شکر ریزه بدو بنداز و اگر از جای نجنبد نیک

و اصالت اسب ثابت و جید و و اگر کت بکند بداند که بد اصالت است و بعد فصل دیگر بر اسب سوار شو و بر کاب زور بنی و با دست و روی او

روی

فرو کنی یا دست بر سر نسخ یا بحلق زبان بیشتر از جایی کجنبد و حرکت کند بداند که سند است بر اصل در معرفت

ریاضت اسپان نوزین بدانکه چون کره یک ساله شود و لگام او را در دست گرفته بگردانند و هر روز در وقت بگردانند و چابک سوار

دانا و خبیر باشد که در علم چابک سواری معیار در رشته باشد آماده از جانب میمنه دست که برگردن اسب زده زیر دست و تنگ بد بست دیگر

دل او را زر فرمایند اسب را بشوق بیدار نمایند و هر جا لنسی خاطرش دیدار این او در راهند و همان گویند و دست بر ران اسب فرود

آورد و هر جا که بغرما کند اشارت نماید بعد از چند روز گردکاوه بگردد بعد از دو سال زین بندد سوار شود تنگ فرو کنند و آهسته آهسته

بگردانند و زبان اسب را آشنا کنند و هر چند اسب بدخوی کند سوار با وی شفقت سازد و اسب هر چند رم می کند سوار رفق با هم آمیزد

تا آنکه دل اسب و دل سوار یکجا گشته چنین خو سازد و اول گرد کاوه بگردانند و دست گرفته خواه سوار شده و صورت گرد کاوه چنین است

که در میدان صفا و زمین سطح نشان خط کشیده بر آن خط اسب را بگردانند که عادت کند اول آهسته آهسته تا زیاده

که قوت بگیرد و گردکاوه این است



اما می باید که از دست راست و از دست چپ هر دو طرف باید که بگردانند تا اسب فرمان بردار شود و در آید بعد
از آن با این صورت دو دور رفته اسب را بگردانند و از دست راست و از دست چپ با این گاوه بگردانیدن اسب بسیار
نیک است و اعلی می‌شود بعد از گاوه بسیار دست و راست شود و بسیار دم گیر می‌شود بعد از این گاوه را پیچ بگردانند
که از دو دست دو طرف حاصل می‌شود بعد از این در میدان راست بصورت پوته میدان دید بعد از آنکه خوب درآمد و از این بیش



و در بردن چوگان بازی و بیهوده بازی و دور دور دیدن و جنبانیدن است
خوب دانسته می‌شود و فرمان بردار شود گردد و در بر دادن گردیدن انواع هنرهاست اما در اینجا مختصر آورده شد بیش از این

معمول می‌شود خوانده‌اند این گاوه را پیچ گویند طریق این است

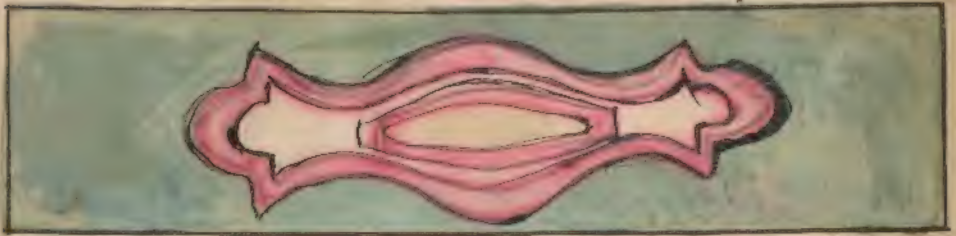


این گاوه هم دو طرف راست و چپ گردانیده شود این گاوه بسیار از این گاوه اسب خوب و فرمان بردار



می‌شود و این گاوه اگر بگردانند و بعد از این گاوه را دوپیچی گویند که در میدان بصورت دور کشیده و از این دور
گاوه بگردانند تا اسب خوب گردان و فرمان بردار شود این دور بسیار فایده دارد و هرگاه این دور را گردانیدن رجا

و گوشش تمام کند که لایق سواری دولتمندان و گوشی باز برای حرب آراسته میشود کاوه اینست:



و بعد از کاوه دو پیچ این کاوه را چهار پیچ میگویند و کاوه بزرگتر میگویند اگر درین کاوه اسب گردد لایق سواری پادشاه
و وزرا میشود و گردانیدن هم بسیار بزرگ است اما چابک سوار هم فهم دارد و لهذا باید بدین طریق اسب را بگردانند و مشق کنند
برای اختصار کردیم که بطول انجامد و آنچه مایحتاج است درقلم آوردیم کاوه چهار پیچ این است:



چابک سوار باید که احوالات شناخته بگرداند که ترتیب بندی بر او گشته بر قواعد احوالات مشاهده نماید بدین نوع هرگاه که اسب را
بمیدان آورد دست بر روی گردن فرود آورد اگر فرود آوردن بد باشد و تیر بیند و لیکن دو خیال اندازد خشم
دندان گرفتن کند و با دست زمین بکاود و قصد گزیدن چابک سوار دارد و گوشها چسباند و دندان دم برگرداند

ازین حرکات کم فراست و بدکردار شوند و با دوستی کردن عیش منغّص شوند چو هر یک بیاید که بخود قابل فیض و زنهار که

تو بر مرجان بخود اگر دیت بر رود فرود آرند از رسیده و کن استاره با تر شیند سوار شند که اصلاح و نیک بهتر بدست آورند اصل است

که در جلوس اسپ و نگویند از [illegible] نیاورد و با نردبانها نخواند از بود [illegible] اسپ نیاورد و ازین باب است

راز نیاورد که روز بروز ترقی و ترتیب بندی یابند و بعد ازین عمر و مقام که ره و جو او بهر ی ملاحظه کنند در همان سال

تا دو از ده سال رسیده جدا کنند که هر یک بکار ری آیند و جای یک بود اسم ازین عیبها بد کو جان و شکل اندام و دم گوی

و نعوذ و با دوازده و قصور [illegible] و عشق [illegible] و تجربه و بعضه عیوب شایعه که با خبر بمانند [illegible] غایت کردن و نیم

خوان و زبان و تربیت [illegible] باشد و با شتیبه چون برگ [illegible] آمده از باد خزان گسسته همچنان جنبانند در بر

دو یا قرار بیار بر [illegible] و نظر بر دو سیاه بگوش چون [illegible] خوش [illegible] برابر بر دو [illegible]

نیست [illegible] استوار دارند در عنان و از عقیده و تربیت مجرد نشستن بر اسپ [illegible] عنان و کسی

که با [illegible] را انها [illegible] در دو رنگ [illegible] آنست [illegible] با خبر و جای یک [illegible] خطا [illegible] تا بقلم در

خاطر گذرد بعد از ان خطا کنند و بر بالای جای یک سوار چون گل باد و با تجربه تمام [illegible] در زنج و تاب

نشان بیند یا عیبی و هنرش معلوم شود از چند چیز یکی از بر دوران دوم بر دو جانب عنان سیوم از آواز جانبی
دیگر از بر دو یا بشتق عیبی و هنر اسب معلوم توان کرد مگر بوقت گردانیدن فی الحال جانب بگیرند و بر آنکه نیکو حرکت
جانب بزبان بگردد آن اسب را از اول نشانند و آنکه آواز از جانب و بسبب زبان بگردد آن از دوم دارند
و انکسار و حرکت اندک بر جانب و آواز زبان بگردد آن اسب را بر جانب سیوم دارند و آنکه بوقت رفتن
پویه و چهار بر که دو دست کامل و سر رقص و سر سمها به بند ها چهار گلدی بر دو پا و دو دست زیاده مجروح نسازد
و سمهای پس زانو ها سم پیش اندازد و بند ها بر دو دست را خم داده باندام درست بدارد و بر دو پا بگیرد
بنقد و در وقت دو صورت است چون بیرلا شود از نشست کمان قوی رود و کم فرود آمدن نماید از این بابت آن
را شاهک دوره دانند و بازرگانان متقدم قیمت اسپان را نه قسم قرار داده اند: قسم اول قیمت کرده سیصد ساله و نیم
و قیمت سی ساله و قیمت بر دانند اول و دوم و سوم اسپ را در سه قسمی قسم و همچنان نه قسم و اسپ علفی و بیلباد بخند
ده و مره را از انکان بگیرند و دلال قیمت کنند. اسپان دانا و درم قیمت اسپان کرده باید که از بر دهند منصف
باشد و قیمت بزبان نگوید و دستها و اصحاب فروخت و خرید و دارا و زانیه زدن جانبها بر زانو بگیرد تمام انگشت

و پاک شد شکر از نصف انگشت لقمه بر زبان نقر کنند و ایشان بیرون علتی با نگاه خاص را فرحه تبادله از این بعد و غیره

و بانگاه خاص خیال کنند که برکت میبرد و از نسبت بد بدیده از این گونه ایشان صد وجه حال کنند و از نگاه

و این انواع تبادله دراتمام باید که اعتقاد قاصر اعتقاد در عمر و مال بیدار نکرد و بلا نگردد

و چهار اشتهای صادق و هاضمه و خبران باید دانست که شاگردان نوبر از ده رد از استقرار قواعد

خوراندن نعمات نحو و جود بهنگام اشاره ده بودند اما اجناس نحو سرمدت معین رسیده باشد و تعلقات ایشان باید دانست

لایق نعمات می باید و می فطنت از راه شیطان و غیره او دیانت حکمی و از بود انحو جودت در ازدیاد استعداد ایشان

ازلا در ادراک لذت باشد با نوبر شاید بران استقرار اول آن فهمی شاید نوبر در خاطر آورده با الهام غیبی و توفیق

لا ریبی همگی قواعد مفصلا بیان نموده که نظام نعمات ایشان در مثابه بستان است و حاصل سخن آنست که ایشان

قوی و مستی می شوند و در تقویت و در کار زر و چوگان حاضر شکار دوانیدن و رقص نمودن بهوس قوت وفا کنند

اگر این علامت کمال انواع اجناس نعمت های اولاد خورده قوت تمام یافته باشند قوت شان از دم حصه برابر قوت

یکهفته نعمات خورده نباشند و مهد این اساس تمام روز شب را از قسم کرده اند اول و دوم و سوم قرار داده اند اول

از نوع دوم

از مقام دیگر یا بمقام سند یا بجمیع ممالک معینه و دیگر و تقسیم دوم با کناره آب رزستان قریب کنار جیحون و مضافات

رانی جو رود و تقسیم سوم از آب مذکور تا حد دریا و در سیاه که از زمین نحوصات ممالک تقسیم اول آفریده در هوای

و آب آنگاه پرورش یافته اند و فضلات خوب میسر شده در هوای آنکه فایده و قوت میدارد و در سیاه که در زمین نحوص ممالک تقسیم دوم

آفریده از هوای و آب آنگاه پرورش یافته و فضلات نحو بسیر میسر شد زیرا که معتدل است آب نیز او در سیاه که در نحوص ممالک تقسیم سوم

آفریده و از هوای و آب آنگاه پرورش یافته اند مثل دلالت بسیر میسر شده که فایده و قوت باشد اما هوای زمین نحوصات

ممالک تقسیم سوم از آن دو تقسیم زمین آسمان تازی و دیگر و از دیگر زمینی که با موافق طبع می آید و در سیاه ازین پس از

ایشان فضلات جمام نوع تصفیه است تمام شد و تا طاقت و درست بخوبی تیز آوردن توانند و اگر به ظهور رسانیدن ساختن جامه

و لکن خواهد بعد نوع اول باید پیش از دادن فصد و مدت دو هفته خون بردو ... شیر بسیار بگیرند و از آنکه در مدت چهار ماه بکمال

کاه بر سر حس روییدن زمین بمعرفت که حضرت آفریده کار در جنس حالی مختلف فرموده است آزردن بسیار احتیاط

غلبه خون و صفرا و بلغم در وجود است پیدا شود از رفتن خون اشتها را پاک بسیار دیوانه قوت ما نقصان ضعف تمام میشود و آن

هنگام است را انتقال بسیار گردانیدن و رقصانیدن هیچ باکی نیست که غلبه خون فاسد گشته و موسم نفر ... احتیاج

اندام برشکال می افتد در هنگام خون فاسد که بوش می آید ازین جهت خون است و در هنگام حجر استکشند و قوم خون

کشیدن از اندام است بسیار است در باب دوم و شرح و بیان نموده شده است و اسباب آفریده و بر در پیش یافته زمین عرصات

ممالک اول را در ارتی دو بار خون کشیده شر باشد و اگر هوای آنجا بادی است الطبع اموافقت دارد علت و علل در پیش

نمی‌کنید و آتش بعده بر قاعده اصلی مسابانند و استفراغ می‌کنند و از خوردن نمیتوان بسیار علیه خون فاسد می‌نمود

اسباب زمین عرصات ممالک قسم دوم را در سالی یکبار خون بگیرند زیرا که هوای این زمین بادکم دارد و ضعف

او بحور از زیاد نمیشود و گاه که این زمین مذکور قوت ندارد و علیه خون مانع میکنند و در اسباب زمین عرصات ممالک سوم را

آب و هوا ناموافق دارد در ایامست و علتی مثل علیه خون در وجود پیدا میشود و اگر خون اسباب زمین مذکور بگیرند

فی الحال بمیرند نوع دوم بعد کشیدن خون بصم روز بگردانند و جا که قطرات آن در قطرات بر زمین می آید بند بند تا یاد

شود و بود از قواعد اصلی قرار گیرد تمام رگهای اندام بگشایند و استفراغ کنند نوع سوم پیش از لستن

خون گرفته بر رگ رز مالک سیند بود دوازده درم و روغن بتور نگیر در پشت بلت سه روز و پس از آن یکی را مالک نشیند

هشت درم و روغن سه درم ربع شیر بدهند و ازین جا ازندرون زرده ماحزن بسیار زد مغز پسته و پیشانی رطبه شیر عمومی رسید

[illegible]

داشتنها صاف و غائب شده بوده فلفل دراز با روغن کنجد بر بستید در این روزها و حالی بدین شد که همه رگهای اندام
گشوده و اشتها صاف میکنند نوع چهارم ناس انگوزه و نمک نشیته بو سندی برگ سیاه و چهار درم بابونک آس
زده با ربع سیر آب گرم آمیخته حاله بنر کند و سیراب در آب دو حصه برابر کرده در برود و ملاقه‌ها بجنبی بریزد و باز اندک
بر رود آتش بنهند و لکام از فته بر دارند تمام بنعم بر سر بریزد و در رگهای دین و گردن گسترانیده میکنند و اندام آب
سبک گشته و نمک و دیدن این رسم گفته است که چنانکه قومی را جهت علت تکنیک طعام خوردن نمیدیدند محتاج است را
نمیدیدند و از این خبر ما صاف شنهای قدم و اینست که حکمای دانا در بیان آورده اند که دین جنس را اشتهای
در موسم زمستان غالب آید بسبب آنکه مجمد این اشکنس چنان در بیان می آرد که حق تعالی برایند مهار بر دوش
موهای بسیار آفریده است و بیشتر تمام موها در دل حق در معده رفته اند چون در وقت سرما دین همه سوراخها موی‌ها
مسدود میکنند و جسمها بسبب درازی شب و خسپید گشته بیشتر و آتش معده بیرون نمیرود و بعد از آن حرارت معده میماند
بر چند که طعامها میخورد هضم میشود و قوت در وجود پدید آید و در هنگام تابستان بر دو جنس اشتها کم دارند بسبب آنکه
در آن هنگام دین ها همه سوراخهای موم اندام از گرما میگشاید و براه سوراخها آتش عرق بر دو تنهم از اندرون

شکراست و خوردن بسیار بدارند از بسیاری آتش معده نیز پخته و سنگین نمایند و از غیر هضمی با کولات بسیم زیادت
کنند یا در روز بگیرد از این سبب ایشان را در این هنگام خوردن شدن فایده نمی دهد در چهار هفته ایشان را از
دهان بستن دهان بیرون نیارند و بیمار نکنند و نشو نیدو و جای لبش نیز ملک نکنند بر کس و بول شب و روز در دهان بستن
باشند تا از بوی گندگی بر کس کسی نزدیک ایشان در نیاید و بسیار نه نشیند که از دیدن دهان چشم زخم
میرسد و بر دوینک برای آنکه این نوع جانک است و اگر ته شب و روز در ان دهان حاضر نمانند و اسب را از بیماری
گردن بندند و بهمان ترتیب بشد و پس ایشان چار و دارد و شغل جی ایستاره یا شد و در ریش و علتی در پیتی و از تو له و خارص و کم
اعضای و درد از خوردن و نقصان اعضا و نیس نباید که بر خوردن ایشان و وصی بدا کنید در اخبار الناس این علت
خارص اندازد تا بنظر ایشان اسب تا تخته یا دو دو شکم بد بداید یا قلاب شیرد ودر قفس جای گرم ببندند و تمام شب
که زشت بوحسب برکس با آتش بدارند و در ان آتش چوب آگ و صندل کرده باشد از دور این اخباس
در جائیکه بوده باشد اسمان نبودی است درگور آمیخته بدین تعلق اب نیز زیره یخ بیرون گول گاه دی
برگ خیار خبر برگ بیشه میوه کلوتی زند چوب تر کوته رسند و این اشیا در وقت بسوزند بدین تفصیل
بسیم

سپند تخم بید پرهای طاوس برگ انجیر پوست اندام مار شاخ گاو دندان فیل موی لقمی

سنبل فلفل زرد برگ درخت انگور دود این شیار بر دوراسها از ایشان آسیب دیو و پری چشم زخم

نگاه دارد و بعد بشکفته بر روز و در وقت آورد و زایش و نیز و برعود و فرو گوشهای اسبان بریشان فایده این کشش و حش

اسپند دانند و این جنس در پایگاه نیز نگاه بدارند که مزاج اسبان تازی از همه حیوانات نازکتر است و نگاه اسبان

را در وقت خوردن علفهای تر و خشک درد شکم در دمیده و درم کرده ادویات از باز در وقت که بیارند اسب را وقت

درد شکم کشیدن بیار و بعد از علفهای سپند فلفل نیز کوفته این همه را نگاه بدارند و ادویات ناخوش

و روغنها گرم و چربهای بادکش و بول ماده گاو و گاومیش و روغن ماده کنجد مادیان ها و روغن و غیر سپند و آب

چغندر و سایر سپند علاج عمده در طویلهٔ ما بدارند و خاک و گل و جو بسیار و نمک سنگ و نمک خوردنی و نمک حل

این همه موجودات نگاه بدارند از بهر حکم حیوانات هم تمام ما داشت و آب و قوت ها نباتات و بسیار ها دیگر ...

بوقت بسته رو اسبان بسوزانند یعنی این مرتبه و شغال که به سپند بند و روغن زرد بجای نگاه نیز باشد

سپید اسبان بسیار تیز که بسیار سپند و اسبان نگاه دارند این وقت و در دها بسته ...

اسپان تازی کند و دروازه پایگاه را تو ران برگ ریزه و کشنیز و چسبند صورت جامه چنانکه دختران صبیه بر راست
با حلق سبز و اما نقصان اعضا نکند بیت تا یکپای و یک چشم شکسته بند و یک گوش پاره و پیر و عاجز در
پایگاه نکند بود در تلاوت قرآن مشغول باشد و نیز در پایگاه اسب تیغ و تیر و کمان و کارد بدارد و تشت مشعل چی
و جامه دار بدارد و هوشیار باشد که اسب بیمار نگردد و خناک نکنند و در اسپان فصلی را مادیان دیدن نبندند که از موش
مادیان که خورند باید که از آنکه علوفه سبز کاشته زمین باغ و گلشن و نیشکر بره در ارو نخوره و سبزه علف گیاه را که ما خورده باشد اسپان
را نخورانند که بقوت تمام دارد نخود تخته ای که در زمین سیاه کاشته باشند و قوت اسب و کامل شده بوقت بامداد
از گشت کنده و خاک پاک کرده بیاورند و بچنان بریده تا آخور و ریزه باید ارند و دیر بوقت شام آرزنیده تا روز
دوم نخورانند و پاییز باشد دارد که از زمین چشیدن ... بوی نخود شیر بپسند نکو بود خوردن آن شکم اسب
زیاده اماس گرفته درد پیکر و دو سرگین نرم کند و انواع علفها باید نخود اسپان را بدین قواعد نخود سبز نخورانند
اگر خواهی که اسب را خرید نخورانی باید که اول تدبیر فصل ... روزه که روز بروز
تر و تازه و بدانه نرسید قرار دهد که در میانه عرض روز جای ... نشود و پس از آن بتن خورند گلگفته ... روزینم

یک سیر روغن بستو یک سیر سیب را بخورانند و بر روز به قطرات بیند و بسیار داده‌اند آب رسیده و در آب خیسانیده آب

بیدارند و قطرات سیب تازه آورده در آب ترکیب از دست تمام روز و تمام شب آب را بخورانند و در روز به جای منتشی خورانند

رایع سیر کم کند تا چهارم روز در روز کند و بیح بدهد و گلقند از روز به تدریج قطرات دلو اول سازد در روز خارج سیر

مدلول دو قیمه نیم سیر قدر را در دیگ آب نیم بردن معتاد یک سیر مدلول بسیار دو بار روغن از ترتیب کند ثانیه امید کند

ولقوه فصل در دوکه و ولقوه قایم مدید بیک لحمه چنانکه شکفته بخورانند و بعیده بمدت تمام فصل دور کند به تدریج دارند

دلوان کند بر کاه معتاد دارند دلوان چه آید بود به مدت یک هفته حلوا تر دهد چنان است که بر لب

او بخورند و این قطرات انگور سیب تازه و تر را به موافق آید و از بندی بمیرد یا علت گوناگون پیدا آرد دیگر که در

بسیار ماده یان آتش باز آشیده نزدیک و زنجی و لاعو مسلم و عقیق بر جایه و در شش باشد و است اما بیده و بسیار دارد

آتشی اندام و دوا رسیده درون منی و گوشت و دین بسیده و مثره و بیضه و جگر او بلی و زنجی و سیلی انی را

دو قطرات زنجفیل سیر و جو بیکر باشند بدکه بکفرت تمام رسانید و بخورند در چهار هفته اول خشکی بعضی یار زنجفیل و دارند بر باد

و بعضی بگذرند باشد و آن وقت لذت خیر بنگ دارد منشد و فایده خورانیدن از این حب بخورند سرگین و بول

که از خوردن اجناس بود که در رودها گرفته باشد تمامی ریزد و اندام را نیک بسازد که تمام دانه شده باشد لذت
آن وقت اندک شیرین و آنک تلخ است در هفته دوم بخورانند فایده در وجه است چون بخورد و چنین که در این باز
دانه تمام رسیده و سیر خام دانه باشد در آن وقت لذت تمام شیرین آنست در هفته سیوم بخورانند فایده در وجه است
چون جمع کرده گوشت میر در جنسی که در بار دانه بزرگ ورزد خام گشته باشد در آن وقت لذت بسیار شیرین و تلخ
و هر ترش است در هفته چهارم بخورانند فایده بر استخوان قوت گرفته بود و آب منی می افزاید و تمام اندام گوشت
بر میکند و بعض قواعد فصل نیک و لائق است و چهارم هفته از این چهار حالت باشد که است فایده فصل یافته خوانده تمام
اندام پر گوشت و هموار و استخوان در درازی لست و قوت و روشنائی و هر دو نعل نکش روشنائی اندرون برگ موز
نماید و بدنها از اندام تمام پر گوشت و برابر باشد و چنانکه از دیدن درخشان و روشن در هر دو جانب نعل گوشت
آویزان بود و فصل اسب را در وقت شغلت جنگ و شکار و گوی بازی دوانیدن در قصاندن و قاینه و خاطر بوار خود
و سرور باشد چنانکه لهی را از خوردن نخود قوت و جهد می افزاید همچنان اسب را از خوردن فصل قوت بدین
حاصل شود اگر اسبان را فصل نخود بدهند در وقت سرانجام مصلحت علاج آید

خوب است یخ خوردن در فصل گرما بسیار علتها پیدا کند این چاشنی در فصل سرما زیرا که یخ علتی دارد و چه سبب پیدا

کند و بعضی اوقات خارج فصل بخورانند این چاشنی علاج آن علتها باشد بدین فصل اشتها نشود سندی فلفل

بلبوز انار دانا بخورد یخ [illegible] بسیار شوره زیره انگاری زیره کرمانی [illegible] کنند و اگر اسهال بسیار آید اندر جو

بدماوه گوشت کرکی [illegible] سستی استخوان [illegible] جو بسیار [illegible] بوست یخ خرک

دارچینی بانه [illegible] این حیله [illegible] جامه [illegible] انجیه در آفتاب خشک

سازد و بدارد و اگر [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] بخورانند و اگر [illegible] با دو [illegible]

[illegible] علت [illegible] باشد بدین و اگر [illegible] با گوشت بخورانند و اگر [illegible] از [illegible] گرفته

باشد آب [illegible] با دو [illegible] بدین و اگر [illegible] وقت خوردن [illegible] در [illegible] با جول [illegible]

[illegible] و [illegible] بدین و اگر [illegible] بول

پیدا [illegible] در بول [illegible] بدین [illegible] و در این فصل استاد

بخورانند یخ علت [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] بخورانند و [illegible]

زرد و بعضی بنفش سفید است که آن در کتب قلم نمی آید مختصر نموده حاشیه این بیت بیارد جو بیار ربع سیر نوچی بیار

ربع سیر سیچی بیار ربع سیر نمک دراز دو سیر نمک نوره دو سیر زنجبیل دو سیر بسباسه ده سیر آمله ده سیر بلیله زنگی ده سیر زیره سیاه

ده سیر زیره سفید پنج سیر زرد چوبه ده سیر تنکی [illegible] سیر سنبل دو سیر [illegible] دو سیر انگوزه نیم سیر [illegible] ده سیر [illegible]

یک سیر فلفل گرد ده سیر فلفل دراز ده سیر فلفل موی ده سیر آملج دو سیر [illegible] پنج سیر پوست پنج سیر [illegible] پنج سیر

اسکند ده سیر [illegible] ده سیر [illegible] پنج سیر [illegible] یک سیر [illegible] یک سیر پنج اندرون دو سیر [illegible] پنج سیر [illegible]

نیم سیر سنبل ده سیر [illegible] پنج سیر جیال نیم سیر [illegible] نیم سیر کندبان نیم سیر کند پر دو سیر پوست [illegible] این پنج سیر

نارگیل پنج سیر کوفت نیم سیر کوبنجان نیم سیر بول نیم سیر پوست پنج [illegible] پنج سیر بوی پنج سیر

تخم [illegible] ده سیر [illegible] ده سیر تخم ترب ده سیر بادیان ده سیر بابرنگ ده سیر این اشیا را [illegible] را جدا جدا کوفته جاله بیزند

و در [illegible] ربع سیر [illegible] نیم سیر [illegible] رازند که جمیع علت و باد و ماه و بارگه

ورم شکم و [illegible] که در شکم [illegible] فایده دهد و ورم این [illegible] در خانه [illegible] کرده بدارد [illegible]

پوست [illegible] دو سیر [illegible] دو سیر پنج درخت اسکند دو سیر تخم [illegible] دو سیر [illegible] این دو سیر درخت [illegible] سیر

[illegible]

[illegible]

سپیدی فلفل گرد فلفل دراز هلیله و بلیله آمله فلفل موش بابرنگ بیخ درخت بس کر اچار مشکند تخم کوچ

بیخ درخت کاولی پوست درخت بس بیخ تمک کند درخت هلیل سمون نبی بایخ و شاخ و تخم و برگ

درکت و سپنالی بیخ اندراین آنچه این همه بوزن تکسر درست خشک کند و بکوبد باریک که در دیگ نو

اندازند و نگاه دارند اسپ را که در شکم شده باشد پس از بیخ انگشت بردارد و با قند اسپ را

بدهد تمام کرمها که در شکم باشند بیفتد را با روغن کند بدهد بیخ انگشت بردارد و باقی جمیع علت

را با سپید کوراند همه علت دفع شود اول جای مستعد کند

اسپ را قولنج باشد این ادویه بیارد سپیدی فلفل دراز فلفل گرد بیلن بیخ آمله بابرنگ بیخ درخت

دودله که سبز را چو این [illegible] بوسنجر بیخ درخت سیاری پوست بیخ کور سپالی ناکل بیخ درخت اندراین

بیخ درخت سنگی زیره سیاه آنچه برگ آنانه شری نای درخت ساگ زیره سفید بوستان کوچک

بیخ درخت بیمول کند با داجان اس کند این همه سای و آتش که با دوغ مخلوط خسته در دیگی روز

نگاه دارد و بعد ترش خوراند روز چهارم کک اند ازد و بعده اسپ را قولنج به شود و هر روز این جا بدید

تا آنکه به آب را نداشت تمام بخورد و چاشنی مذکور عاجزانه از تمام این چاشنی کلی گویند اگر آب بخورد و هیچ علت

پیدا نشود این چاشنی را در وقت صبح بخورانند و در وقت شام بدهند آنچه پیدا شود از این بیرنج با برنگ انگوره

این ادویه ساوده با روغن بتوریلی که پیدا از زوال بدهند جمیع علت است دور شود بیارد و سنا بالنه

سندی لبس انگوره سفید و سیاه دو ورله برگ و غوره تا هل سبک کالاو دالان برگ تنوار برگ سبوقر برکت

بادبر کوبتی زقوم سیب و درستی برگ ترنج برگ ساگ گونه برگ خشک پر پیدا اگر ملوی سه بیر و ترنج یعنی

اجته برگ تانوره این همه ساوده سیر تخم دالان برگ سیر نوتت مثنی برون بخور بیارند رجوان آنچه

و انگوره هیچ ترنج تیره با برنگ سندی فلفل شلد بیارند و هیچ لون زنجبیلی تنگی رکه شنی زرد چوبه

تخم مال کنگنی دیودار بر چوب بیار لوچی بیار کاکر سنگی زرشک الاچی قرنقل تخم نسخه نیچ چترک بهوین سپ

انگوره برگ پیل موز عود قره جاجوان همه ادویات حصه چهارم یعنی دو سیر و نیم با جمله دوازده سیر و نیم

این همه آرد ماش و آرد جو السی به آرد ساوده سیر و نه درم این همه در میان شیره مجدده به آمیخته وزن کنند

و در آن وزن دوازدهم حصه ماش برابر همه سیر و داخل سیر چهارم حصه مغز ترنج و بمقدار از مغز ترنج بود مقدار

او نیار خشک و ادرک همه وزن و از وزن نیم روغن کند و روغن بستو و روغن بیرون و ششم حصه همه ادویات
فلفل گرد و از زرد وزن همه چهار ششم حصه همه ادویات فلفل گرد و از زرد وزن همه چهار ششم بیرون و از زرد وزن همه
نمک سپید و از وزن همه بیار دهم حصه زرد چوب و از جمله بسیار شانزدهم حصه انگوره و از وزن مذکور همه یکو فته
در کوزه اندازد و از آفتاب هفت روز بدارد و بعده از روز هفت آب را بستد و خورانیدن سازد و بعد دلو
کلی آب اشکم بیمار می راند فایده این بسیار نوعی دارد شکم درد دفع کند و معده را قوت دهد و ورم شکم بگیرد
و شکم از باد برنده باشد نیک و باد و بلغم و صفرا دفع کند و آب مستی که متواتر می اندازد امساک کند و اندام
می زرد و همه احتباس بیرون شود و از قبض بول و سرگین و غبار رود و از زرد شکم دفع کند و زردی اندام روشن گرداند
و اندام بر گوشت باشد و بوقت دویدن مانده نشود و دندان قوت نماید و قدم ها سبک دارد و دو بسیار دو علتی
را فایده بسیار دهد این کلی کحلاب [illegible] معده درشد فایده ورقه دارد سازد

هلیله بلیله آمله اجوائن کری فلفل گرد فلفل دراز بیخ اندراین انگوره نمک سنگ نمک شوره
فلفل موز نکو زرد چوب ادرک لیمو بسیار نیز جهت این همه جمله ادویه یکجا کند

و بکوبید و در جوزات مذکور اندر جسته بیندازند سه دانک و لیمون و ادرک بیاز بیندازند و بر روی در قطاب کج رانند

نیمه بسیار خوار اندیشد در ولایت دیلمی سید بسیار د جوزات و دل اجوزین ادرک بسیار نبوی بسیار

کری نمک شوره بسیار ما کوفته بجای که در او بند خاک انداز زند و باقی قطعت دارد و بعد از آن در ترودح خور اندیدل

کنند اگر مقصد از روغن تکند بیندازد و بعد آنچه در ماه و این ترکیب را ترش کلی میگوید در قطاب بروز میبوید که فایده بسیار دارد

بیار د سیخ بسیار جو بسیار آنچه سیدر توته زرد چوب

دار بید دیوار اینجای با برنگ و الاان برنگ کالی بسیار کات مانده جو بره سنبد فلفل درار فلفل زرد

کنگی کلوس بیخ بید آخر کوشت د جا چوزه بهوس هست به هلیله بلیله آمله برکوش ستاوری

زیره بغید بیل مورد کوشت نمک سندی بوبانه جبر بیخ اک دیو دار تعبر کوکل باقی زرد و صفت ادویه

مذکور بجزه بسیار و اگر تم بسرجم بجو ربع بسر کوکل با زیک کوفته بنه آنچه جابه بیز کنند و کوکل بوقت کوفتن با روغن

سته تکوبید که غلیظ شود بعده بجزه ادویات زرات تر دلیله خشکات خسته بید از در بر آن را تمام گرفته اند ارم

بهمچون جو بسته و شده و موتره گرفته باشد اسب بزرگ را اسه ربع بسر و یا نیم بسر و نه درم و جوزان و سل و ادامکس

دست و پا و جنس حیاسپر و ما و بلغم وقت دانه خوردن را نیز بسیار سود بخشد دارد که آمیخته گو بدید از جمیع علت ها

مذکور خلاص شود بیارد انکوزه سندی فلفلین بیلور اناردانه انگور زنگی بیاریزی زیره بقدر

ریوند ملک لعل ملک سفید هو بیارنگی اندرجو بیخ اندراین دیودار زنجبیل سیحی کبار بیخ اندرجو

جوره کوشت کچری کاکر سنگی املوج سوخ دیودار جو کبابه ششر بسباسه حب بک دار چینی بانه

دی انگیند همه ادویه مذکور مساوی حصه سازونه آنکه نیکی کنند و آن را به شکر قند سفید واله خشک ساخته

بدارد و هر آن که بلغم وقت صفرا گرفته باشد با عسل القدر که آمیخته گوشت اسهال اول دوم سوم دیده بدید و ا

لاکرات هر چند که بخورد اندام بشکر دور روز برود خشک ابدام بشید در آب حب بیده با گوشت گو نقند و شکر قند سفید ان

قدر که ادویات آمیخته گو و با روغن تو خورد زنده بلبلد آن آب جوش با ملکو بشت موافق زنجبیل بسیار نیم بیرون ریع

دیا نیم سر جابه بیز کرده در حلق بریزد دست و قوت را نگاه بیارد جیوشتی بهدر موتی بیخ بیداجر کوشته

دیودار جو بره زرد چوب کاولی حنظل بیلور سندی دیودار زنجابی فلفل دراز بارنگ

دراز ان همه ادویات مساوی از تمام ده سیر باشد نلاکه ونیبه که درنه باشد بیخ بیر همه را کوفته حصه ساز و بدارد

و هر چند که بخورد اندام بگیرد و یا اما ماه گرفته بر کشیده آب خون رنگ زرد یا بینی اسب برد آن

اسب را با روغن کستور چاشنی داده باید آن شیر بخوراند

گرفته از شکم درد بر خیزد و با زمین گیرد آن اسب را دیده باشند که کار زران باین نوع که جامها بسیار زند

بدید این علتها را دفع کند این را کار با علکک گویند [illegible] هر گاه که لاغر بسیار باشد

و خوراند که در هفته فربه دود ماه نیکو بیارد روغن کستور نیم سیر روغن کنجد نیم سیر روغن پیه گاو نیم سیر بادام خورد نیم سیر او را

روغن بید تو بخورند چون نیک بجوشانند آن روغن را بار [illegible] در روغن بید تو بیندازند و از آتش فرود آورده و در چهار

ریک قدرات خشته و هر روز یک اسب دیده نیم سیر با این راج بخورانند روز فربه شود و قوت حال چون آید

این اسبها بخورانند بخوره کنجد دو سیر قند نیم سیر روغن [illegible] سیر [illegible] بدید اسب فربه شود و قوت نیک گردد و [illegible]

نیکو ماند [illegible] بیارد [illegible] نیم سیر قند نیم سیر بدو [illegible] بدید [illegible] و [illegible]

و آب روان بخوراند آب چاه بد باشد اسب قوت نیک و فربه شود و [illegible] و کاه بدهد

بیارد کنجد سفید و خوب بشوید [illegible] دو سیر [illegible] دو سیر [illegible] بخورانند و [illegible] صافی [illegible] اسب فربه شود

و گلاب

[illegible] و اشتها نبود و تشنه باشد بیاورد درخت [illegible] پنج درم [illegible]

بیاورد [illegible] درم [illegible] و اشتها [illegible]

بیاورد [illegible] درم [illegible]

[illegible] بیاورد [illegible] درم [illegible]

درم [illegible] بیاورد [illegible]

بیاورد [illegible] درم [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] درم [illegible]

[illegible] بیاورد [illegible]

[illegible] درم [illegible] درم [illegible] درم [illegible] درم [illegible]

[illegible]

[illegible]

این همه ادویه یکجا کوفته روز بتوان بخورانند خداوند تعالی شفا دهد فصل دوم تقرادرت بول باید دانست که اسب که در ادرار دو دو بن
راست کند و بر دو زانو ماینزند بدانند که آن تقرادرت بول است دارو او درین بیت بیارد فلفل دراز نیم درم کلچی نیم درم
بر دو مساوی آن گاه در باریک سیر روغن آمیخته است آن را روز بدهد بخورانند خداوند تعالی شفا یابد فصل سوم سدادرت بول نوشتی آب
کند کجو باید دانست که هر دو بار زور بند و بسیک طرف ملول اندازد نام آن سدادرت بول گویند دارو وی او این است
نوشت در شنگرف نیم درم تخم بلاس نیم درم تخم دروی نیم درم همه را یکجا گوبا یک سیر روغن آمیخته تا روز بخورانند خداوند تعالی
شفا دهد فصل چهارم ورتراد در بول باید دانست که هر دو دست دو دندان است بر زمین محکم چسباند و دم برو اندازد
آن را ورتر در بول گویند دارو وی او این است پیج نیم درم کوشت نیم درم باکسان بعد نیم درم سیج برور نیم درم
نمک سنگ نیم درم این همه مساوی آنگاه در سرکه بند و تا روز است راینده خداوند تعالی شفا کند فصل پنجم رکت ریم بول
باید دانست که در هر دو بعد راه مثنی خون بیرد آن را رکت ریم بول گویند که در چون ... هر دو کشاند درگ
دارو بخورانند پنج گاو اندک آن کس که با شیر ماده گاو است را با بستد و این دارو بخورانند بول چهار درم تخم نیز درم
مذکور را آن گاه هر دو یکجا کوفته تا روز بدهد حق سبحانه و تعالی شفا دهد فصل ششم کرم در بول چون معلوم کند که اسب

خود هر دو دندان بگیرد از دهن لعاب بیندازد آن را کرم درد کس بول گویند دارو اوایست سپند نه درم فلفل دراز

نه درم زیره ان نه درم تخم پلاس نه درم بیخ نه درم بسکوه نه درم سنبل نیم پیره ادویه آس کند نه درم هر هلیله بگذارد

تا یک روز بدید بفرمان الله تعالی شفا یابد ستیسا ورت بول که اسب زمین بکوبد و بغلطد و بر چهار دست و پا بالا کند

دوایست انجیر زرد او را در دهن بیت انگوزه نه درم سیر نه درم نمک سنبل نه درم بیخ هلیله نه درم تخم پلاس

نه درم جو زیره ان نه درم بیخ زقوم نه درم گلقند بیخ سیر دو نیم سیر این همه یکجا کند اسب را چاشتی تا مدت سه روز

بدهد بفرمان الله تعالی شفا یابد ستیسا ورت بول بود آنکه اسب بسیار بغلطد و زمین بیند و زمین را بو کند و بسیار نشاند

نگه دارد دوایست پلاس خشک تیغی کشیش چاکسو آن نه درم انگوزه نه درم تخم پلاس چهار درم یکجا کرده آس کند

دانه بدهد هر روز مغز این همه یکجا آمیخته کوفته بدهد بامداد روز بفرمان خدای تعالی شفا یابد دیگر کرم بول باید در نیست

که اندام بلرزد و بسیار بلرزد بیخ بخورد دارو دایست روغن گل کند روغن سنبل تورس و بجا کند اندام اسب را

بیابد در دو آفتاب گرم بسیار کند تا روزی سه کند و این چاشت بخوراند گلقند دو دانه درم زرد چوبه چهار درم سیر نه درم

افیون چهار درم سپند چهار درم هلیله چهار درم سه درم برگ سنبل نیم سیر برگ شاه گل شاه نیم سیر برگ تا گل بخوید نیم سیر

روغن پسته و زنجبیل سپید این همه یکجا کند هر روز یک چمچه تا مدت سه روز بدهد بفرمان حاکم حکیمان شفا یابد فصل دویم [illegible]

علاج بدانند که هوی اسپ آواز میکند و گرده بر زمین میغلتد دارو این است شیره [illegible] [illegible] فلفل دراز شش درم

سفید شش درم شیر مایه گاو [illegible] این همه یکجا سه حصه کند یکی وقت صبح و یکی وقت شام بدهد بهمین طریق بار روز

بفرمان الهی شفا یابد فصل یازدهم [illegible] علاج بدانند که از دهن و حلق اسپ آب سرد و دود [illegible] اندرم [illegible]

اشتها نخورد دارو این است بنج [illegible] دوازده درم فلفل دراز شش درم این همه یکجا کوبیده با شیر مایه گاو سه روز بدهد شفا یابد

فصل [illegible] [illegible] علاج بدانند که از دهن و بینی اسپ آب سرد علاج او نشتر زده هر دو طرف [illegible]

دو [illegible] و سینه [illegible] شش [illegible] بعده [illegible] دوازده درم سنگ نمک شش درم [illegible] درم این همه دارو [illegible] مقدار

بر [illegible] یکجا کند بار روز [illegible] بخورانند تا فرمان الهی شفا یابد فصل سیزدهم دارو علاج بدانند که شکم اسپ [illegible] و بول بسته

شود دم [illegible] دندان بسته شود یعنی زبان بند در [illegible] کیلی گویند دارو این است [illegible] درم

پوست [illegible] درم روغن [illegible] سپید [illegible] درم [illegible] درم سنگ نمک [illegible] درم [illegible] این همه دارو یکجا کرده [illegible] را

بخورانند روز [illegible] بدهد شفا یابد فصل چهاردهم پای علاج بدانند که [illegible] اسپ [illegible] و [illegible] نتواند

دادن

[illegible]

این همه بجای آنکه سه روز هر روز همین مقدار بخورانند شفا یابد **فصل نوزدهم** ادرار وارث بول بدانند که اسب زمین بنقند

و اگر اوش دراز کند و زمین را بو کند و بنشیند و باز استاده شود و باز بنشیند دارو اینست بیارد بادیه بلادر یعنی

کنجد کهنه و انار الیسور دو حاشیه را با روغن و گلقند تا سه روز بدهد شفا یابد **فصل بیستم** ارکحی بول بدانند که اسب زمین بنقند

و چشم سوی دارو اینست بیارد فلوس خیار چنبر یعنی بیاره هم سیر با عنبر شد و ماشندی بیامیزد و اسب را سه روز بخورانند

فصل بیست یکم بابت ورث بول بدانند که اسب دم بر دارد و بر زمین بنقند دارو اینست مولی تلخ و برگ شیره

ادویه را با گلقند بجای آنکه تا سه روز حاجت باشد شفا یابد **نوع دیگر** اگر اسب را درد شکم گرفته باشد بیارد شوره که در

سیاه ... موازنه درم با قند بدهد ... **نوع دیگر** اگر اسب را شکم درد باشد و موی اندام استاده شود و ...

این دارو بخورانند ... رب ... درم گلقند ... روز ... شکم درد ...

اسب را شکم درد باشد و اماس کند بیارد ... ده درم ... سه درم ... آتش ...

با گلقند بخورانند در شکم ... **نوع دیگر** اگر اسب را عادت درد شکم باشد ... درد شکم ... دارد

این ... روز ... گلقند بخورانند بتوفیق الله شفا یابد **نوع دیگر** اسب را درد شکم شده باشد ...

علاج او آنست بیارد کودکی ده ساله دست او را از رنده ستور و چوب زند و اندرون کیر کیش گاه دست جلاب دهد

بیرون آید و قدری آرد زنجبیل خشک اندرون کیر کیش کنند آنکه کیش کنند و باد اندرون دود در دم [illegible]

یعنی پیشاب بسته شود آن را به قضیب [illegible] اگر پیشاب اندک اندک میکند و [illegible]

تخم خیار بیرون آرد آن را ادویه بدهد [illegible] درم [illegible] درم در [illegible] بر آتش گرم کرده [illegible]

مدتی و بکر و زنجبیل دهند [illegible] اگر پیشاب درم بول اندک اندک میرود داروی این بیارد [illegible]

بپوست [illegible] چهار دانگ [illegible] اگر [illegible] چهار روز و

را بدهد شفا یابد [illegible] اگر خون [illegible] کنند و دانه [illegible] بدهند [illegible] بیارد [illegible]

تخم [illegible] زیره [illegible] درم [illegible] درم تخم [illegible] دو [illegible] بدهد [illegible] زرد و [illegible]

[illegible] قدر [illegible] خاکی کوزه [illegible] تمام شب در [illegible] خانه بدارد [illegible] خشک آن [illegible] تمام شب آب [illegible]

و بوقت صبح ادویه [illegible] و شکر [illegible] در [illegible] بخورد [illegible] و عوض آن [illegible] کم سازد [illegible]

[illegible] [illegible] اگر بول [illegible] از [illegible] گوسفند بیارد [illegible]

صعیون این برد در اسا ویده و شی چند مویز کبیده و تا دیده و جامه بالای آن کبیده که عرقی آید تا دور شود

و آن برد و دارو مذکور بیت کند و آن بیخ را اندرون سوراخ آلت اسب بجلاند بول گشاده شود   اگر اسب

بول بسته باشد بیارد فلفل گاو صعیون و زنجبیل انکوزه در شیره بنوسیحی کند و بر نیم که بالا در آنچه بیان شد از دو جانب سوراخ

مذکور بیت کند و اندرون حشفه اسب بجلاند و اسب را یک دو ساعت بگردانند و اسب را که آن شود بدانند اسب سارد

اگر اسب آنچه ساعت بساعت از علاف و بر خیزد اثر این دارو ببرد بیارد تخم سیندان هم سیر و شیره او در آب

ترکند یک شب و آن [illegible] و ربع سیر در شیره مذکور حل ساخته در بینی اندازد و حقنه اسب بر برد بتوفیق الهی بحال ساعت بساعت

گشاده شود   باید دانست که هر جانوری را که ماسو شود و آن [illegible] را باشد سوراخ کند بیارد

جو آسیا کرده پنج سیر [illegible] برد و دو ماهی سیر و نخود ماند و یا تخم اندک آب انقدر که ماست [illegible] بعد تخم [illegible] دور کرده برد و دارد

اندر حقنه [illegible] کند و بالا [illegible] که بر شتر زده است چهار روز [illegible] و در این جا باید [illegible] شیر [illegible] نیک [illegible]

فلفل دراز [illegible] در حقنه اسب را باید بار روز دوم [illegible] شور [illegible] با شیره بنوسیحی [illegible] و بر دو دارد

که بالا گفته شده است روز دوا کند انشاء الله تعالی شفا شود   [illegible]

آن گره‌ها یا پیشتر سوراخ کند و برگ خنثی با هندی و برگ شبانی برگ بریان که در بندها در بریمی باد این برگها

را لب باید و آب را لیست سازد و این جا نسخه بخورانند برگ تا کل با گلقند و روغن بستو چهار روز بدهد شفا یابد

کالی بنگ رسن بدانند که بر چهار دست و پا است بهم چون رسیخ وار شده آن اسماء بخور نرم شود و اماس کند علاج

آنست که بر دو دست و پا دنبالک بندد و این جا نسخه بدید بند سفید لوبیت تر و با ثمره برگ لیسه با ودیده بر جاله زنبا

کشاده با شد غالیت و بندد و این دارد و بر بعضی اطبا گفته اند اجوان شبانی سندی ثمره مساوی و با گلقند بخورانند

شفا یابد فصل ادم پیه بند رسن بدانند که از [illegible] خطا باشد و لذا گاه آب سرود دارد و این بیت بر اده [illegible]

[illegible] سفید [illegible] در کهات [illegible] با روغن کند [illegible] زیره [illegible] آبست را لیست کند و برگ [illegible] بر سینه [illegible] بندد بالای

آن خشت گرم کند نمک تا وه کند چهار روز و این جا نسخه بدید اجوان شبانی [illegible] مساوی [illegible] بخورانند

فصل [illegible] و [illegible] رسن بدانند که در میان [illegible] می کند دارد و این بیت [illegible] موم [illegible] و روغن کند [illegible]

در میان جاله بندد و خشت گرم کند نمک تا وه کند تا سه روز جا که بالا نوشته است بخورانند شفا یابد فصل [illegible] و آن [illegible]

بدانند که تمام اندام اسپ [illegible] شود و شکاف شده خون سرود دارد و این نمک [illegible] شیره [illegible] [illegible]

اسب را بیست دیگر و این حب بخورانند اجوان پنج نمک سنده ۹ تا این همه ساوا است بدهند [illegible]

اگر بار کرده در کرمها که مدت پانزده روز بیگاه در شکم اسب پیدا شده باشد و لاره و این نسخت نوشت خشخاش

نه ده درم تخم بنلاس نه درم خوی اجوان نه درم ملقند تکسیر این همه دارو تا بیگاه که اسب را هر روز تا مدت پانزده روز بدهد کرمها

بیفتد و نفع یابد نوع دیگر نسخه بیست و یک جنس که باید نوشته ام و کرمها که در شکم باشد و جمیع علتهای شکم را ایمنی نیک دارد

کندر سفید که درم بلیله درم سنبل [illegible] درم فلفل دراز سه درم فلفل گرد سه درم سیر شش درم بیخ شش درم انیدران

شش درم بابرنگ شش درم نمک سنده شش درم انگوزه شش درم مغز تخم سیاه تو به شش درم خوی اجوان شش درم

گوشت شش درم پوست بیادر شش درم برگ سیتالی شش درم بیخ [illegible] شش درم برگ [illegible] شش درم بیخ [illegible] شش درم

کندبان شش درم کور [illegible] شش درم [illegible] شش درم دو دو [illegible] شش درم بیخ [illegible] شش درم این همه یکجا کرده

آتش نکند و دو رنگ سیر ملقند [illegible] تقسیم کند و روز یکبار بدهد و یک [illegible] و باد دفع شوند [illegible]

بیار [illegible] هست [illegible] درم [illegible] پوست سکون نکسیر و [illegible] این همه دارو را بار [illegible] در ملقند

کند گولیها بمقدار [illegible] شود و هر روز یک گولی صبح و یک گولی شام تا یک هفته بخورانند کرم بمیرد

فصل بیست اول ای نبات جو باید شناخت که از دهن اسب بوی بد آید و در اندام او کرم و خارش باشد و دارو این است بیخ درخت

نور که لگده گویند بستانند و بیخ درخت کیوره و پوست درخت جامون این همه برابر کوفته تنیده و کشیر بگیرد و دو سیر

شیر ماده گاو مخالف کرده روز یا یک هفته اسب را بخوراند تا شفا یابد اگر تمام درد پیدا شود و از این یک شفا و پیدا شود باید از این جنس

شم او و آنچه گویند باید دانست که اسب جرمی خورد تمام اندام او کرم شود و جرمی خشک شود اندازه دو

او دوی بسیار از جگر او پوست درخت کیوره و بیخ بیدانجیر پوست بیخ سنگوه کوفته این همه را مساوی بگیرند و یک درم

اندازد و چهار سیر آب بجوشانند تا آنکه دو سیر بماند فصل داده باشند آنگه در دو سیر آب انداخته قدری که او بنوشاند

تا یک روز همین قدر به اسب را بخوراند تا شفا یابد قسم پیدا شود که تمام اندام او کرم و از بینی بلغم می‌رود و بند در پشت

گویند و آن را خشم علاج دارو این است بیخ شکوفه گلده گل دیو در بهون کوله سندی این همه یک یک

تشت در درمک انداز و شکست سبوت انداخته کوفته تنیده دو سیر نا فصل دارند و درم اسپ که در آب جو کوفته بیندازند

و اسب را بخوراند تا شفا یابد قسم نام او لوکا جو پیدا شود که اسب را زخم در ازاره باشد و دم اسب بجنبد

و باشد زخم کرم پیدا شود و بیرون در و بیرون در و پیش در دست آنچه شود بینی بهور تا و از آن اسب مسکه بار خشم است

داروی این تب بیخ بیل که اچار میکنند و بیخ بادلنجان بیخ سوسنی بیخ بنفشه و بیخ انگور مال ... این همه مساوی

در دیگ اندازند و در پشت شیر آب چنان بجوشانند که دو بهر آب بماند صافی کنند و در خیک کنند اسب را بخورانند تا مدت سه روز همچنان

کنند شفا یابد تب نام او شکیبان و بدانند که اسب دو سه روز هیچ نخورد و با آن تب لنگی در دو چشم اسب پیدا شود

داروی این تب بابرنگ قرنفل ... سپستان ... همه یکسان ... آش کنند اسب را بخورانند تا سه روز شفا یابد

تب نام آدرنده بگویند و این تب دوم چنان چون دانند که از راه و بر پشت آن اثر بود و در اسب استفراغ شود با وجود آنکه و علف کمتر خورد

و اندام سرد بود داروی این تب کاکنجد ... معمولی ... شکر زنجبیل و ... همه مساوی و یکسان کنند در دیگ اندازند

و پشت شیر آب اندازند چنان بجوشانند که دو بهر آب بماند و اندر وی آن شهد خالص چهار درم و نیم آمیخته اسب

را بخورانند تا سه روز همچنین طریق که اسب را بخورانند و انگوزه دو درم ... دو درم با شربت گلقند باشد دهند

فصل تب اراده بنام بدانند که اسب اندام خود باو کند و ... بسیار اندازد و چیز نخورد و گاه اندک خورد داروی این تب

بیار و کنکونی ... با شیره ... آمیخته در دیگ اندازند بجوشانند و تمام اندام اسب را بسازد

اول از ... دید ... داروی ... و در آفتاب بنهند و شفا یابد فصل تب نام او ...

تبیین و بدانند که اسب را مادیان در ایام مستی بند و دو شبانه باشند و اسب مادیان را چشم پا میکنند و در کجور بود
و دم بدم اسب منی اندازد و وصف میلا کلاغ دیده آید علاج این است که مادیان شهوت مست شده باشد
اسب را بدید اگر مادیان نیابند بعد از دل مادیان این دارو بخورانند زیره سفید برنج ساییده یکسیر آرد
گاو و ربع سیر شکر آمیخته یک روز تا سه روز اسب را بخورانند شفا یابد اسب را در هنگام تابستان مست و انند
از شدت دوید آدمی سیر الشعود باد در جای گرم ببندند یا حجره گرمی بخورانند تا بوقت معین آب ندهند اسب علت گرمی در
وجود پیدا آرد و در ابتدا تحمل نمود و پیش سینه و اندام گرم کند و در گاه که کند اسب روغن از راه بینی شفا یابد گرم
می‌رسد و از صفرا و سودا و باد اسب بیهوش بود یا از بسیار گرمی بر او غلبت و دیدبرون و بینی خون میریزد دارو
این است ایلاجی فلفل گل زنگ تریج بالا ببرد موزه تنکول جار و خسته تنار کشنیز کچور حب الملوک
تبانیر و زرد دار الشیا بابونه و عاقرقرحا بید ملک فلفل دراز آمله کشنیز این ادویه را جدا جدا کوفته جامه بیز
کنند و اسب بزرگ سه ربع سیر و اسب خرد نیم سیر بدهد شفا یابد [illegible] بدانند که اسب را بربلی ما بیما
دستها از ه استخوان پیدا شود روز بروز بزرگ گردد علاج او این است هر جا که استخوان پیدا شده شود چوب قوم

[illegible]

سیم پاره زخم که بالای استخوان که زده شده است شکسته بود و آنکه تعهد نیز با نیره ... و باز چوب

رقوم زخم که بالای استخوان که زده شده است شکسته بود تا مدتی دراز همچنان بسازد و جائی که در قطعات و استخوانها نوشته

ایم بخورانند جای این بیت نگاه تعهد استخوان او زمانی که درمانی بگوید و بن است دیده مدت تعهد متواتر بدهند بتوفیق الله تعالی باید

است که استخوان شده انبوه آن را تر بدید گوید علاج او باید اول کنار استخوان از روغن

پاک کنند و رقوم دهاره شگاف کند بر آتش گرم سازد تا بر که استخوان دو مرتبه دید و از استخوان بینی ترس کرم

نخوره مذکور را شکسته دید رقوم مذکور که اگر کناره استخوان گداخته از انگشت سیاه بماند و باز او استخوان ترس

دید و یا اثرا از رقوم مذکور باک دید و باز از استخوان ترسیده دید همچنان که بعده برگ دعالی آورده آب بر روی زخم

نهد و آب روان اندخته برگ مذکور که گفته اند بر جای استخوان بنهند و بعد از دو ماه اول از آنکه استخوان روان شود

و برگ مذکور دو باره بسته و روز نیمه نشسته باشد که اسب پر یا مالیدن نتوانند و مالیدن بدهند بعده جای زخم اماس

کند و زخم شود و بتوفیق الهی به شده دفع شود   اگر بر استخوان زخم آمده باشد اول از زور سر حکام سوالکاتبر ا...

و در آن تیر الهی چند بر بندو بیاید ... مثل بر نرمی بجنگ شنجرف تو تیا شکر زده همه برابر در تیل یاسمن یعنی موکره

برنگ کوبیده بپاشند و پیه بر پنبه کرده [illegible] و از آتش با چکک رشته داغ دهند هر روز دو وقت تا یک هفته اگر زخم مذکور خشک شود

خوب والا باز همچنان سازد که مذکور شد دو کرت بسته از وی رفع شود علاج برید یعنی برهای بادست

چنانکه از پیدا شود داروی است نوشادر دو توله نمک شوره دو توله زاج دو توله تنکار دو توله سجی سیاه دو توله نمک سفید دو توله

کند برده دو توله آرد ماش نیم سیر این همه را جدا جدا ساخته کوفته آتش کنند و جابجا بیخته در شیره گنوار قلوط سازد و اگر بنوزد هم رسد

بول بز سیاه در آب حل ساخته بسیار دار روغن مذکوره دارد و در ظرف داخل کند نان سازد و بر بغل بپزد و یک طرف خام بود

طرف پخته کنند و طرف خام را بر جای زخم استخوان ذ[illegible] بسته بندد و بعد از روز نگذ[illegible] و باز همان نان را بسته بندد و اگر خشک شود

در آب بول بز سیاه در شیره گنوار تر کرده نرم کنند و همان طریق نان ساخته باز بندد و روز [illegible] همچنان سه کرت بندد که استخوان

رفع شود رفع شده علاج او است که بقدر استخوان که برآمده است بدارد و نصف سیکری [illegible] را کوفته در

خمیر مذکور بر نهند و با [illegible] از جنس کوچک [illegible] که اطراف سر و پوست از آن بر بسته بندد و [illegible] بسته دارد بعد از

روز نگذارد و سوم بر آورد دو وقت به بندد که خشک شود استخوان که بزرگ شده باشد و جای [illegible] سیاه آید که

اول آنجا تر ساند و از شیره خشد نیمی زند ادویه مذکوره که بالا نوشته شده است یک هفته کاوید و هر روز دو وقت از آتش با چکک

در نفس سرد شود شکفته همچنان کند اگر دفع نشود باز نیچی زند داد و مد نور کالبد کره دفع شود [illegible]

[illegible] اول واویل کسی سالش گزیده کیفیت آن گوهم بدانند که اسب شش کند و گردن گرفته زرد و حلقوم

بستن نشود بیخ کور و پوسیده در حلق فرو رود دارو این است اجوان بیخ برگ سکوه بابرنگ هست بابره فلفل موز فلفل دراز

انگوزه این همه را بسایند و با روغن کند تمام اندام اسب را مالشت دهند و در آفتاب ببندد برگ شکره برگ شبالی برگ ادد این

همه در دیگ کنند و در دیگ بسته کوشانده و بخار اسب دهن دیگ در کنند که دم دیگ بر اسب رسد و اسب را نقا باید فصل دویم سر گماس

مثبت تیم اند که هر دو پا اسب بلرزد و اورا دارو این است پوست بیخ سکوه یعنی سنجد انگوزه سنبالی سند سیر و اتا

فلفل موز فلفل دراز این همه را بسایند و با روغن بشور کنند تعدد مراج اسب دیده و باس انگوزه دهد و روغن کند و روغن ستور

بیکی که بر اندام اسب مالشت دهد و در آفتاب ببندد و وقت کار شام خشت گرم کرده بنگ ناوه کند تا هفت روز

همچنان کند نقا باید فصل سیوم او بکروا و او بدانند که بر چشم اسب آماخته برده کند و هر دو دست و پا دراز سازد هر دو

دندان کسیل کند آن اسب بمیرد بفرمان خدا تعالی از بیخ و جفت دل دارو باید که بیخ سکوه سنبالی پوست سکوه سیر

اجوان سندی فلفل موز انگوزه نمک سنگ یا گلقند و روغن بشور باس دهد و روغن کند تمام اسب را مالشت سازد

و زیر شکم آتش کند تا هفت روز همچنین سازد بحکم خدا عز و جل شفا یابد دوم او داغ کند فصل سیوم علت

والیو بدانکه هر دو دست و پای اماس کند شکم بر اماس نهد و گردن دراز کشد دارو آنست بسیار استر اسکند

نان کند بر انگوره پیر شده با برنگ نمک نشسته ارجوان هلیله برنج این همه سای و با گلقند اسب را بدید

و روغن بکند و روغن کستور تمام اندام اسب را مالش کند و هر دو دست و پای را برگ سنبالی برگ هاوما بی بندد برگ خاکل

پیچ گاله بساید و تا هفت روز بمالد شفا یابد فصل [illegible] کیو نیک والیو بدانکه هر دو بیضه اماس کند دارو این است

درالبلان بیخ درخت بید انجیر پوست کلر بیخ پاره کوره یعنی نیک سنبالی سکوه این همه دارو ها با روغن بکند

شیره سنبالی شیره با ثمره هر دو بیضه را لیپ سازد و خشت گرم کرده نیک تاوه دهد تا هفت روز شفا یابد فصل [illegible]

والیوا بروالیو بدانکه بیضه بالا بر رود بیکپای بلنگد و عبر دد دارو آن آنست هچو بدله بیخ الوک پیل موره

آنچه با برنگ با پرا پوست برنس این همه دارو همه سای با روغن کستور کهو رانند و روغن بکند بر اندام اسب

لیپ کنند و ماس انگوره در بینی اسب دهد و خاک دارد رگ اندرون نعل باشد بیارد با ثمره سنبالی نمک اندازد خرچ

در دیگ خاکی گرم کرده تا هفت روز بر بیضه لیپ سازد و شفا یابد فصل [illegible] او بیلکه والیو بدانکه بر سینه اسب از علتهای

[illegible]

برگ نشوند آن را دارو اینست برگ سنبالی برگ تاکی برگ مالس نیم سکوه اجوان سیر این همه ساوی بار غش

مارگاو و اسب بدید دیگر برگ انشوده برگ و ماهندی برگ مایره بر نهاده نگور در روغن دیگ انداخته آب بنداز زد

و بجوشانند و هرجا که زخم باشد آنجا بر نهاد گرم که تا هفت روز بندد شفا یابد درک روک و او بیداند که روی

اسب تمام آماس کند دارو این نیست چوکبار و دل برش زرد چو به نمک سیند این همه ساوی آتش که با تیره و ما

بندی گرم سا باله روی اسب مالید اول روی اسب را روغن کند ماله و بعده این دارو بماله و این جا بدید اجوان

سیر شیند با گلقند بدید تا هفت روز شفا یابد کوم و او بیداند که تمام اسب کم شود و از همه زمانا آب زرد

برود دارو دارو روغن بکند روغن ستور بماله که تا نیست کند بعده برگ سنبالی آورده در دیگ انداخته بر نهاده گرم کند و در

جای که تا انداخته زنار رسید کند تا هفت روز همین جا بدید سیر نوشت اجوان نیم این همه ساوی بجا له با گلقند

بخورانند تا هفت روز شفا یابد حورنگی و او بیداند که دو دست و پا آماس کند دارو این نیست خان انداز رون

دار دل سیر فودل کوفته با شیره سنبالی جلوط له گرم ساز و نیست دید و بالش خشت گرم که بستند ده

کند فرمان خدا تعالی شفا یابد تا هفت روز بخیش کند و این جا دید برگ تاکی سیر اجوان این همه ساوی

ای

آماس کند و با روغن [illegible] تا هفت روز شفا یابد **فصل یازدهم** دانوا باید دانند که زیر شکم اسب آماس کند و در شکم
او زیادت بر آید و حجره اسپ ماده خود را کند دارو آنست سندی لوف چو آن با برنگ این همه را [illegible] کند پس دانوا
باید دانند که تمام اندام اسب رگهای بزرگ شوند و آن رگها شکسته خون بیرون می آید دارو این سندی فلفل دراز
فلفل گرد بلیله بلیله آمله [illegible] با برنگ این همه مساوی آس کرده با گلقند بدهد و سندی وانگوزه با گلقند با آس
دهد تا هفت روز شفا یابد **فصل سیزدهم** و آن بند کیان دانوا باید دانند که تمام اسب را رگها شوند و آن رگها سخت باشند
و شکسته آنرا در علاج باب دهم دارو نوشته ام همان دارو همان ماس هم بدهد شفا یابد **فصل چهاردهم** علاج
زهار دانوا باید دانند که اسب لول [illegible] کند و دم بندد از دارو این شهد با برنگ انگوزه نشمش کشنیز نهوین
کوتوالا [illegible] پیشا سند این همه مساوی و با روغن بدهد و روغن بجد بر اسب را بمالد و خشت [illegible] کرم کرده
با زنگ بد اگر به بجد [illegible] بر اسب [illegible] تا مدت هفت روز شفا یابد **[illegible]** نشانات
دانوا باید دانند که زیر شکم اسب آماس کند و از شکم او زیادت بر آید و حجره اسپ ماده خود را کند دارو این سندی لوف
چو آن با برنگ این همه مساوی با گلقند بدهد و با روغن [illegible] و روغن بجد بجا که زیر شکم که آماس شده است آنرا [illegible]

[illegible]

و خاک اندرون دارد و رودهاش بردو جا بگو براماس نکند تا هفت روز همچنین کند شفا یابد [illegible] آتش تساز

بداند که بیماری سینه است هم تخم دارد و او بالا بعید میل که اجابت کند دال بگو کشنیز این مرهم ساوی در دهان کنند و آن اندر خشم

جوش دیده دارد و با جغرات آرا بدید تا هفت روز شفا یابد و اگر از آن خوب نشود آن دارو بخورانند بیارد تو

درخت بیده مشتی زیره بعید این مرهم ساوی با جغرات آرا هفت روز بدید شفا یابد و اگر از آن خوب نشود

این دارو بخورانند نوبت درخت بیده مشتی زیره بعید این مرهم ساوی و آب جغرات بدید شفا یابد جوش تمیز

بداند که لعاب از دهن است غلیظ افتد هم چون سیرش در اخشم آن بکلید دارد او بیده بیده آمله و دل زرد چوب

این مرهم ساوی با بول ماده گاو و آب را بخورانند و بهمین دارد دیده اولا از هر که بند روی آب را شود تا چهار روز شفا یابد

[illegible] و رم کال ر دک بداند که بر در گوش است اماس کند و رم شود و گوش را سوراخ کند دارو دو تک کنند

کات چال ساتو نمک خورد نی گل بند گلقند این مرهم ساوی بر گوش است کند و این جا قند سیند بی نمک سیند

سیر زنیره مرهم ساوی بار دهن دید تا چهار روز شفا یابد [illegible] او یوین و او بداند که تمام سینه اماس کند و کوه ان طرف

سیخ بگو و است راه دهن تنور زند دارو او بر دو دست را رسا تنک بدو این دارو بعید تا کی کنند بلد و در زیر تل نم دارند

بالای

یک بار صاف و دوا

لعاب غلیظ

وروم گوش

با این ادویه در دیگ کنند و آب انداخته بجوشانند و آب گرم بر سینه بپاشند و دارو در جامه کنند گرمتر بر سینه بکشایند تا سینه

بر بندد و این علاج باید بعد اجوان نمک سنده بکوبند انگوزه این همه مساوی با روغن سیب را علاج دهند تا چهار روز شفا یابد

و بعد از آن بدانند که از هر دو دست آماس کند و تا هم آماس کند دارو این است سنبل برگ تاک گل سکلی

این همه را با مساوی آس کوفته و نمک انداخته در تغار گرم کرده آغشته بکنند و این علاج باید شد فلفل دراز فلفل مدور

اجوان سفید این همه ادویه مساوی است چهار درم با گلقند علاج دهند تا هفت روز شفا یابد علاج درد دست که ران

حیف با ران درد دست آماس کند همچنان همچنان گردد و از زیر حلق و زیر شکم آماس کند این همه آماس را درد و این است

هیچ گیاه چون گیاه روبا گیاه عرس یعنی بر بول نمک سنده سندی فلفل دراز زرد چوب این همه مساوی با آب لب بید

در جاله آماس باشد بمالد و این علاج باید شد سندی سفید بیخ نمک سنده و اجوان و آماس این همه مساوی با روغن بید

و اگر همین علت شده با دودم بزند و زردی و بینی آب زرد رود و دوا این است الله یحرد سگهارا بدانند که

حلق ایشان بسته شود و آنکه خورد باز برمیآید کند و در گلوی او آوازی آید و آواز ندارد گلو درد شود اورا دارو این است

چوب رقوم یعنی سفید و آن چوب را گرم کرده نگلونات کنند بر بول زرد چوبه سیر بوست بیخ درخت سیکو نمک این همه

ادویه با شیره سنائی ساوده در آوند خالی گرم کرده بر عضوی لیپ کنند و روز دوم باز شب بدبید باز همین طریق بسازد

تا چهار روز و این جا بدبید برگ تاکل سیر اجوان سندی فلفل موز بیخ این همه بساید آنگه با روغن جاوشیر بمالند

چهار روز و اگر از ره گلو بیرون نکشند اینست علاج و اگر اندرون نکشند اسپ بمیرد … آورده در رو بیدانکه

بر دو دست زیر از ماکشی همچون که با شیره کنند ماه اور انشتر زنند و چوبکهار سیجی بکار بیوتا بکار با نجم ۹ ماهی

سندی شیره اسکنند و قصیما را در داله این ادویه مذکور بساوید آنگه با شیره مذکور بکار ساخته در دیگ خالی جوش دهند و بالای

اما بیش بسازند و این جا بدبند اجوان نوشتر سندی این همه بساوید با روغن بکار انتیه باز روز بخورانند شفا یابد

گاو بیدانند که بر دو پا زیر دو بر دو ران از ره علاج او این است اول که ران نشتر زنند و نمک شده بیرون آنگه

با نجم ۹ ماهی سندی شیره کنند و ادویه مذکور بساوید در دیگ خالی گرم کرده باید از ره لیپ بسازد و این جا بخورانند اجوان از جبیل

خشک سیر سندی با برنک این همه بساوید با روغن جاوشیر شفا یابد … تا پی بر کف بدانند که در تاب است

از علاج او رگهای بر دو دست بکشاید و سندی فلفل در از فلفل گاو بیت زیر آتش زرد چوب این همه بساوید با شیره ۹ ماهی

سندی بکار در نهال گرم ساخته آن ره را لیپ کنند و این جا بدبند الاچی سندی تا چهار روز شفا یابد … در تاب

بیوره نکو از آن ریم می‌رود دارو این است پوست توتی مانند خشک که بالا در درخت باشد باریک آس کند و آن بیوره

را به آب گرم بشویند و با روغن چرب سازد و این آرد بر بیوره اندازد نیکو شود **ضرب دوم** ماسو والو بدانند که

تمام اندام اسپ ریش شود و ریش کند و اندرون زرد پوست نماید و گوشت بزرگ شود همچون گوشت و از آن نماید دارو او چوب

بلاس سوخته خاکستر و پوست درخت توت مانند و صدف این همه را جدا گانه سوخته همه خاکستر را یکجا کرده مالند و در

و به آب گرم که زخم شگافته شده پاک کنند **ضرب سوم** در رساله چهار قسم است **قسم اول** بدانند که تمام اندام اسپ ریشک زده

یا دو زه یا و زه [illegible] کنند و از اندرون آب رود دارو این علامت است آنکه در سرکه [illegible] مخلوط [illegible] مالند که

بندد روز دیگر [illegible] روزه [illegible] باید **قسم دوم** رسن بدانند که در زیم بول [illegible] اندازد او دارو او چهار

[illegible] حارد [illegible] الاچی مال [illegible] این همه ساده و با شیر گاو یکجا کرده تا چهار

روز بر روز [illegible] باید **قسم سوم** دار [illegible] بدانند که در دهان بیوره بزرگ شود هر دو طرف یا [illegible]

او این است که چوب بزرگ بیارد و سوراخ کند و آن چوب در دهن اسپ [illegible] از راه سوراخ دست [illegible] آن بیوره

را [illegible] کند و بیارد بیرون [illegible] همه ساده با شیر گاو یکجا کرده در میان دهن آن بیوره

ضرب سوم

قسم چهارم

مانند سازد و چوب بزرگ در دهن اسب دولچه به بندد بر دهن که بند تا بو نفت دود طاس چوب در دود هان اسب بدارند

بدهد دور کنند تا چهار روز بهمین طریق شفا یابد قسم چهارم دار شکل روگ بدانند که کله اسب آماس کند دارو او

نوچی کتار جو کتار لوتا کتار این همه مساوی باشند بیت کنند و همین با گلقند چاشنی کنند تا چهار روز نیکو شود

حکر بول روگ بدانند که کمر اسب کج شود دارو او سبت

هلیله بلیله آمله سنبالی سیر مامکل ادویه مذکور جداگانه باریک کوفته بیت کنند و زیره دو کفه را کتکش

و سندی فلفل دراز فلفل مویز همه با گلقند چاشنی دهند تا چهار روز داروی را دو دقت بسته دارد شفا یابد

سیبات دوازدهم بدانند که هر دو دست یا هر دو پای آماس گرفته تمام کون شود امید از آن اسب بگذارند و اگر نعل

نباشد دوا کنند دارو این بیت سندی هلیله ۶ اتا فلفل مویز ۲ اجوان کوفته سنبالی این همه مساوی با گلقند

چاشنی دهند تا چهار روز و خاک اندرون دار در یا بول آمیخته در نعل گرم که هر دو دست و پای بیت کنند تا چهار روز

بفرمان خدای شفا یابد قسم سیزدهم دار بوس تبغه بدانند که اسب را بر تمام اندام گره‌هائی بزرگ شوند و گره باشند

دوم بدوم خباره کنند آنرا بزبان دکنی جنبائی گویند و بدندان زمین مسکرد دارو اورا بیت سندی فلفل گرد

فلفل دراز

فلفل دراز زنجبیل اجوان پوست درخت گز شکوفه تا نشادر برابر با روغن گاو سرشته دهد درخت هر چه که در بند می باشند

سنبلی تا گل زیره این بر بزنشد و در بغل گرم کرده و دست و پای را لیث کنند تا چهار روز ده دو زخم [illegible] فصل چهارم

سیاه بد اند که تمام اندام کنجید و ساعت بساعت بول کند دارو این است با زرنیخ زرد روغن برسیاوشان جوش روغن

برسیاوشان بر سوزن هم زرنه روغن کنجد بر دو کو بسیار ایست سازد و درخت گرم کرده با زرنیخ [illegible] کنجیده و در [illegible]

سکه کنند و در آفتاب نهند و شب باز سیاه دهند و روز در آفتاب بندد و تمام اسب را روغن مالند تا چهار روز تقا باید

[illegible] مرکوک بد اند که تا بوی اسب و دو لبها خشک شوند و می ترقند دارو این است فلفل گلفلفل دراز

زیره کشنیز سفید [illegible] آمله این همه را برابر کوفته بیز دیگر با بریان [illegible] اجوان زیره سفید [illegible] آس [illegible]

تمام بر و روی اسب کنند تا چهار روز تقا باید [illegible] حب گزدن بد اند که زبان اسب خشک شود و هیچ نخورد دارو

این است پوست درخت [illegible] زیره سفید این همه برابر اسب بدهند تا چهار روز تقا باید [illegible] بد اند که

اسب نخورد دل آن علیق [illegible] اندام اسب تمام خشک شود [illegible] دارو این است پوست درخت [illegible]

[illegible] زیره سفید [illegible] سنبل [illegible] اجوان فلفل [illegible] فلفل دراز

سیاه [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

و اما بنگره این همه برابر گلقند بکوبند و هر روز بدهند شفا یابد فصل ششم گیرلی روگ بدان که از هر دو طرف دم گرم
رود گوشها کشاید و هر دو گوش خشک شود و علق و آب رانند که خورد دارد و این است سندی فلفل گرد فلفل دراز
بسباسه آمله بیدر موته انوک دیودار برنگ این همه ادویه مساوی دوا اسی که روز بروزه بقدر ازم سیر با روغن
ماده گاو و خلطه خسته بخوراند و شیر ماده گاو بدهند باشد و هر دو گیرلی روگ برود تا چهار روز همچنین بدهد شفا یابد فصل هفتم
حکر روگ و حل شور روگ بدان که از هر دو چشم آب روان شود و هر دو مژگان بریزد دارو این است که از هر دو بگیرد بسنده
نمک و کحل بول گاو این همه مساوی دیگر گرم که است رانند و همین ادویه در جام انداخته بندد تا چهار روز شفا یابد
فصل هشتم روگ بدان که از دهن و بینی آب برود و عرق کند دارو این است سندی فلفل گرد زیره سیاه فلفل دراز
این همه برابر با شیر ماده گاو آس کرده یک آب آمیخته آب را جا دهد و همین باشد ببندد تا مدت یک هفته شفا یابد فصل نهم
سیم روگ بدان که از دهن بینی و چشم از هر جا آب چکد و بسیار عرق کند و تا لو گرم شود و هیچ نخورد دارو این است دیودار
برنگ تخم حلر صندل بیدر موته با برنگ این همه برابر با شیره ماده گاو گرم کرده ادویه بدهند و بعد بگیرند خسته اسپ را
بدهند تا مدت یک هفته روز شفا یابد فصل دوازدهم اسپی که علف نخورد و در گلو بسته و آب برفه آرد دارو این است شیره رکنیل
انزل

نزدیک سر شیر مایه گاو و یک بیضه گرم کرده بر وی نهند و بندی بر سر آن ورم آماس کم جا به کند و بر دو شیره انداخته نگاه دارد
و لگام بر دارند و اسب را بالا کرده بر دو شیره پاس دهند در وقت بینی شیره رفته فرو دارند آنکه برگ وکاه جوشیده
بیاندازند فرو رود و همچنین بار رفته پاس دهند شفا یابد اگر بند ها و پای های اسب را درد و آماس پیدا شود
نمک سوده با ریگ آسیا کرده با بول آدمی و سیر و قرابت و پیله گاو آمیخته بر آن محل است بندند چون خشک شود بالای آن برگ داروان (?)
و برگ کوهی (?) بندی ازان آب اندازند و بجوشانند و اگر بر آب اسب سایند ورم کم است بندند هم فرو شود اگر پای های
و بند های پای درد آورده آماس سخت کرده باشد او را دارو این شیره درخت کنگر که در آب جوش در رود پیدا می شود
گرم کرده بست بندند شفا یابد اگر اندام مادیان نی جای بول آماس کرده شده باشد دارو این است کنجد نخود جا گیر (?)
آن را در خانه آسیاب (?) شکران پاشند و نمک خوردنی بر دو برابر در دیگ کهنه با سفال گرم کرده در جامه کوبی (?) پنبه ببندند و در محل آن برا
محل بندند آماس دفع شود و الله دافع البلیات اگر محل بچه گیری از اندام مادیان بیرون آید از برای
و گیری بمانند اگر شیر در وقت زائیدن بچه بیرون می آید آن مادیان بمیرد و این را دارو این است ما لم (?) گوشت زرد چوب
آن کرده بر آن محل بست چهار روز به بندند بمانند آنجا فرو رود شفا یابد بر که رو در آید تمام وار شود

داروی این رنج ربع سیر با برنگ ربع سیر با رنگ آرس کهنه جاله بیز کنند و در دو سیر روغن بگداخته و در ریه بتوانند خلی

آسپ بریزد شکم رانده فی الحال اسپ شفا یابد فصل ... کنند داروی بدانند که حلق و مرد و گلوی اسپ آماس کنند داروی این اسپ

بجبان گیوله کوفته و با برنگ آرس کهنه در نیم سیر پیه فلفل گرد دو توله سیر آرس کهنه و نیم درم کجبان ... گلقند مدت

روز بر روز بخورانند آماس گلو دفع شود فصل ... هلوا بدانند که هر چهار قلک بست و پا بارنگ شوند و هر چهار خشک شده

سبک نشوند و اسپ پای بر زمین داشتن عاجز شود و بعضی اوقات پا بیا بلرزد و از جای بسته دارد کند چند قدم بیند ... این

را علوا گویند داروی این برگ تاکل سیر جوان سندی فلفل موز زنج کوکل با برنگ انگوزه پوست بیخ بیگول

این همه برابر سایند و آرس کهنه جاله بیز سازد و این بزرگ را ربع سیر و نه درم دارو اسپ بخورد را ربع سیر را روز مدت یک هفته بدهند و در روز

برگ ... برگ تاکل پوست بیخ سکنه ... کوفته گرم سازد و از تند شانه تا سم هر دو دست را ببندد و علوا دفع کند

فصل ... بدانند هر چهار دست و پا آماس کنند و اسپ سست شود داروی این میتی ده درم تالم ربع سیر

در نیم سیر ماکه گاو مخلوط کرده شب بند و صبح گاه روز به نیم قدر اسپ را بخوارند تا مدت یک هفته زود شفا یابد

فصل ... هر دو پای اسپ آماس کند سخت و بزرگ مثل تار کسیل شوند داروی این سیر سوزن دو سیر تخم ... دو سیر

تا دردو سیر با وخی و دو سیر ان مرسا و بنجا کره از تپال حقیر تبن بکشد و در شیشه نگاه دارد و ازین تیل دو درم

و کشد که اول بیر بکند رم آتش که با روغن بنجد مخلوط ساخته آماس با بسیار الیت کنند و روز دوم با شیره شنو با ببالند

بازکشد که با تیل بنجد بار الیت کنند تا چهار روز هر روز دو درم درهم که همچنین نمایند با بهانه جا کار فشیده شوند روز چهارم

بکشند که اندرار دو تیل و تپال حقیر بند کور خالص بکار بند شو نیز اگر ابت را شرح شده با تیل بند کور بمالند نقا باید و بعض تیل

جمیع بهور ... دفع کردند [illegible] اگر ابت دیر گرفته باشد بیار روغن بنجد خالص شیره تا توره ریشه سیاه ماوی

ب بد و بعد بگر سبب زدو براندام ابت کنند ولی یار عالت دید که در تمام اندام در جور دو ابت را آفتاب

بیند دو ماه روز شیره با کل روغن بنجد بکا آمیخته با س دیدو ماه روز شیره شبالی شیره بیل مساوی ابت را دو بمرگوراند

و ماه روز تا س دیت نقا باید و بو ما گو و شیر بکا کوفته در جامه سر بوتی بسته اندرون گوشها ابت دلم

با جامه کونش بجد با روز همچنان بسته دارد و بعد از روز به کشد اندرون هر چهار ۹ و گاه داغ کو اب گرم

مدت ... روز گو اند نقا باید [illegible] یعنی رم از بی ابر دو بد انکه اگر ابت را استرام شده باشد

آن را آن خوات حلق و هر دو طرف شش داغ و شیر دو چشم چهار و هر دو ساعد چهار و هر چهار ...

نیشت بر دو طرف حلقوم نیشتر یک گوده بر فرق و یک گوده بر هر دو قدم مجبان داغ آتش کنند و ماش گوشت سوزانیده

دود آن در هر دو سلاق بینی رسانند چون دود آن بدهان رسد بلغم از حلق دماغ بجوش تو بت گاه بر درو افتد و جاشنی

گلقند اجوان سندی فلفل گرد فلفل دراز تخم حو کبریج گوشت با روغن بکند مدت سه روز بدید نقا یابد

ماش کسنه و رزیمه سوزانیده دود آن در هر دو سلاق بینی رسانند همچون کاه خورانند اسپاره و جای که بالاند زرقه اکمان طرق

بدید شکرام دفع شود بیارد بست و بجل فلفل گرد و سفید جصه سحرف رد و با یک آب کس در ربیع سر سوز

گرم که در هنا او دو درم و نیم ادویه مذکور رانند رحمة ماش دیده و این جا نخورانند شماب آب هو دو توله اجوان خراسانی دو توله

عاقر قرحه توله کبر کات س ربیع سیر در قند کشته مالند دیگر علوله سه روز درم سیر گلقند نبید بست و سیر در نخورانند

شکرام دفع شود نسخ گرم که جبار رداغ بر دو طرف و یک گوده حلقوم و نیشتر بر دو چشم دود داغ دیده شکرام

برود نسخ گرم که نسخ و داغ با یک بر بینی و نیشتر بر دو چشم دود داغ دیده شکرام برود

است یعنی آب از بینی است مستحکم ادویه او این است دو رله بزرگ و کفه نیره او بشود و با روغن بکند بجا که است تا ماش دیده

و این جا نخورانند سندی گلقند بجا که بدید نقا یابد بیارد دو فلفل زنجبیل فلفل فلفل موت

فلفل دراز فلفل [illegible] این همه ادویه بساو و آنگه جامه بیز بیارد و مدت ده روز متواتر هر روز سه درم [illegible]

دانه در هر دو [illegible] بینی اسب [illegible] بند نمک [illegible] و آب از بینی رفته در دهن و کام برود [illegible]

اگر اسب در خنک رفته کوفته شده باشد و میل خوردن علیق نکند دوا این رنج اجوان سوخته کشنیز [illegible] تخم [illegible] بیدانجیر

سپید اگر این همه بساو و دو سیر در دیگ انداز و در چهار سیر آب بجوشاند که دو سیر بماند فلفل دراز یک درم اندر [illegible] اسب را باید بخوراند تا مدت

چهار روز اگر تمام اندام اسب درد و [illegible] شود [illegible] اسب که از [illegible] آمده و ورم کرده باشد آن را با [illegible] بر دو طرف نشتر

زنند تا خون بسیار رود و این بخورانند کشنیز دوازده درم زیره سه درم شکر [illegible] این همه یکجا کرده اسب را بدهد بفرمان خدا

شفا یابد [illegible] اسب که از [illegible] آمده باشد و دهن و زبان خشک کرده باشد و خوردن دانه و علیق و علف میل نکند اگر باشد

او را این ادویه بخورانند زرد چوب سه درم برگ [illegible] تخم [illegible] یک مثقال و شکر [illegible] سفید بعد از آن در هر دو طرف نشتر زده

کوده در میان گوش‌ها یک کوده و در سر یک کوده [illegible] کوده داغ بدهد و جامه پوشاند تا مدت سه روز بخورانند تا دفع شود

اگر اسب از [illegible] دوانیدن و وقت راه رفتن [illegible] کرده باشد و پر خون شده باشد بر دو [illegible] هر دو دست رگ زده خون کشد [illegible]

سیاه خون بیرون رود و [illegible] بیارد [illegible] گوشت [illegible] زرد چوب [illegible] صندل [illegible] بالا [illegible]

و این چاشنی بخورانند این است پوست آدمی پنج سیر پوست انبه نیم سیر درخت بیل نیم سیر با رنگ کوبیده و در بول مو بکوبانند چون
یک نیمه گشته دو سیر روغن اندر جه چندان بجوشانند که تمام بول خشک شده باشد و پوست درخت نماند فرو آورده و بن آب
دیده بخورانند شفا یابد [illegible] اگر اسب را کوفت راه و ماندگی گرفته و مانده شده باشد قدر یک پشتی گوسفند بیارد و در دیگ بپزد و آرد
کنجد شش تولی و در میان بیندازند و گرم گرم که برآنجا بگذارد در حال به شود [illegible] اسب را از کوفتی مانده شده باشد قدر پشت شکم
بیارد و تمام پاک کند و در سم ببندد و گرم گرم که برآنجا بگذارد و نیکو شود [illegible] اگر اسب از محنت راه مانده شده باشد چهار سم
پاک کرده و در روغن تا چه گرم کند و در حمام بر دستان و ماندگی دفع شود [illegible] بدانند که اسب را دم زنده و
بر دست و پای آماس پیش شود و حصها و بعضی جای ها نیز آماس کند و آب کم نوشد و دانه و علف کمتر خورد و دوش اسب را گرم گرم
داروی او این است زیره سیاه ربع سیر زرد چوب ربع سیر فلفل گرد نیم سیر این همه با رنگ آس کرده چهار تیر کند و در آب آمیخته
هر روز به وقت صبح و شام دو حصه کرده دو وقت مدت یک هفت روز بخورانند تنگی که زبان هندی کسند گویند سه توله
برگ سبز کیان ربع سیر نیم اندازه دو توله پوست بیخ سیلوه در وقت شش جمیع ادویه علاحده علاحده کوفته تا مدت
هفت روز بدهد و آب و در آفتاب نیم کرده بپزد نیم گرم یکم الخ نوشد نوشیدن دهد علیق خشک دهد و دانه قسم

چو دیده و آب را اسب بت گرفته بر دارند و بول او بکنند شفا یابد نوع دیگر اگر اسب را زیر شکم آماس شود که آن را بزبان هندوی کیتهی

نغار گویند این حضرت تیز از برا از باد است علاج او آن است بول ستانی بگیرد در شیره تنبو به بجوشد و در جای آماس پیپ کنند

و بنگ دو انگشت گرم چنان بسازد که برج شود و آوند خاک داشته باشند زیر شکم بگیرد و شیر ماده گاو بر بالای نمک ریخته آن آماس

را دور کند و بعد از شیر بیت بر انبد آجیه دو دست بهلات چهار روز تنبو از بیخ ان بکند و دارو که بالا ذکر رفته است

همان طریق اسب را بخورانند و غذا او برنج ماش لیت کار آرد شفا یابد [illegible] بیخ بسرکه چهار درم سم مصطکی

رومی چهار درم و نیم نوشادر ربع سیر و نیم زیره سفید سه درم زیره سیاه ربع سیر نوشادر بیخ نیلوفر ربع سیر و نیم سنا بر سه درم

زرد چوب درم اندرانی سه درم اند رجو سه درم قرنفل ربع سیر نیم برگ سنائی ربع سیر گئی چهار درم سم تنبو هفت عدد ادویه

را علاحده کوفته با رنگ آب گرم در شیره تنبو با غذا کور قلوط کرده حصه بسازد هر روز یک حصه تا مدت روز اسب را بدهد شفا یابد

[illegible] اگر چهار دست و پا و سینه و خصیها تا حد ناف آماس پیدا شده باشد و خصیها سخت شده باشد علاج او آن است

که اول از خصیها گرفته تا حد ناف نشتر زنند خون از جا بجا برود و بعد نمک خوردنی با رنگ آب گرم بر زخمها مالند و بیاورد

برگ نیب و بات ورد لک سبز دود دستا بسته دارد و دو دانگ را زیر زخمها آورد دود داد که زخمها را

آن دو دو دید بیارد گل که کتیرا ران و بیدها میبارد و قدری نمک خوردنی و سرگین گاومیش بیکجا که در آب حل کند

و بیارد چند بیشتری که بود و وصله کند در آن گل و سرگین که بود آمیخته بپیچد و با پاره جامه بکوبد از آن جامه

گل که بود اگر قیمت بالا و حمله آن شتر بست کنند و باز بسیار بیشتر بود همان طریق می کنند تا شود و بعد آب از روی آن حمله جدا کرده رفت

ثمر روان گردد بتوفیق الله تعالی مدت دو سه هفته تمام آن ماست دفع شود بقا باید [illegible] اگر آن ماست بعضی کنند شود و از مدت مداوا

کردن و خون کشیدن علاج پذیر شود آنرا باد خام گویند اگر در زمستان باد خام کشد بزوم آسیب شده آید و باد خام

دفع شود و اگر نشود و به چاره شود آنرا گر خفی گویند علاجش نیست فاما این را خفی باید گفت که استادان پیشینیان

منع فرموده اند [illegible] بیارد چند شاخ گیاه قبه دارد و در آتش چنان گرم سازد که سرخ شود

و از قیر خفیها تفاوت چهار چهار انگشت داغ کرده و بعد از آن سر را مسکر داشته با آب نکو قف بندد و دو از قسم

خود اند بقا باید [illegible] بیارد درخت زرد که بزبان دکنی کیز دود گویند پوست بیخ آن دود

نمک در او کرده آن بر دو مساوی کسی که برزخ بست کنند و در بغل مالانید و مدت روزی دارد و چهارم روز گف بدو اجرات

و بهتر جو آرد بهرود بجا که بالا زخم برد و بندد و باز بسته شود و روز دیگر پوست گیاه بندی که بالای درخت خشک شده باشد

آن زالو

آنرا بسوزد و با سرگین ماده گاو مخلوط کند بپیچد تا مدت بیست روز نقا یابد [illegible] بدانند که
هر دو را بارازه شوند و زه [illegible] شکنند و از آن که آب برود و نمک سنده سیر سنبالی پوست در خشک شیوه جمله را مساوی
کوبند و بر بالای آب بندد یا چهار روز نقا یابد [illegible] بیارد چون نود هوا [illegible] که هیچ نکشی از دود خاک
و از شیر شیوه سنده بردو بگذارد کند بر آن زخم بندد دفع گردد [illegible] سنده با شیوه برده باد و حلبه
آن جمله را روغن بمالد و نمک سنگ خورد در آن کرده جامه را بالش بسته بر آن چند آن بمالد که خون بدر آید باز و حلبه شیوه بمالد
همچنان زرنک مالیده [illegible] نام بریح کوشت زرد چون زیر دو جامه بندد که [illegible] و زخم از آنجا
کنده گردد دفع شود [illegible] اسب را اگر زخم شده باشد بیارد کندر دو درم سنبل دو درم [illegible] دو درم توتیا دو درم
جمله را آس کند در سر ربع سیر روغن کنجد بپزد و یک [illegible] بلادر و وصمغ کرده در دان [illegible] بلادر در دو کره روغن [illegible]
سرد کنند و در [illegible] کرده آن دارچین [illegible] سیر و تا مدت هفت روز بر جای زخم بمالد و بعد از آن برگ [illegible] در سایه خشک کرده
آس شوره و ربع سیر فلفل کرده ربع سیر آن [illegible] مدت هفت روز [illegible] هر روز بندد و اسب را ای بر بالا مالیده شود
نوبان حق تعالی زخم دفع شود [illegible] اگر اسب را [illegible] دوانیدن [illegible] بر [illegible] سنبل [illegible]

سحق کنه و چند بهی از انفره زده بعد دارو مذکور بمالد تمام خون را از نضج بدر خواهد انداخت بعده برگ لگان با بول الکامی

بر آن بس بکنه روز دو دفعه ببندد بعده لالک و توتیا در آن بکن با روغن بکنه بر آن نرم تیب دیله فرام نمو

بر جای لیت کبیره لالک سیده با بول الکامی بنده ماکه کاو بجای که بر آن نرم تیب دیده و بالا آن بر بول مذکور بکنه بر بود

بجای لیت کبیره در آن مشو بار بر بول مذکور ساییده و نمک سیده و لالک کاو و سیاو در دو جور دراند جته تیب دیده

و اجت لیت نمو سنبل سنکیما با نفره بنمو بر طرف اتنی که بیان صرفی بربند تنحی کند و بر زخم کالد ت

روز بتواتر مالد زخم با قند بعده برگ لیب ساویده توتیا در دنگ را سفید همه برابر آن نضج در برگ مذکور

بجای که مثل قرص سفیده سازد در روغن ماگه کاو در طرف اتنی بریان کند در روغن مذکور بر روز چهار پنج نوبت

بر جای زخم کالد شفا یابد دفع زخم آب چیال و فرستیدر کا بنا جدا کانه آن کهی در ریس بنمو حنطل مو بر برگ

ببندد اگر داشته بر جای زخم ببندد و در روز دیگر بکش ببیند که از نیخ کنده یا نه اگر کنده شده باشد دو بار رکت تا که کنده

نمو ببندد و بتوفیق اتنی زخم از بیخ کنده گردد بعده خشک در بیخ و مانند دیوم که بی نمک در برگ مذکور دارد بمالد

روز سه بار ببندد بعده نوبت هم بسته نوبت سبیل و صدف دریایی از جنس اعلا جداجدا [illegible] ساییده خاک ساز و خاکستر

صدف دو حصه و یک حصه خاکستر بر دو پوست مذکور بر جای که در شکم زخم تا که خون بیرون می آید بسته باشند بفرمان خدای تعالی

زخم دفع شود علاج مادیان که بار نگیرد و آنکه که از دلال مادیان کم اشتها باشد و دفع مستی

مادیان که بار نگیرد دارو آن است تخم موز پنج درخت بیر اعضا حنظل یا بابچی چهار و صد دو در شیر گاو برای یک پاس تا که خیسانند

بجای است تا مدت یک روز بدهند فرمان خدای تعالی بار بگیرد فصل دوم که بسیار کم اشتها باشد مدت هفت روز همین ادویه مذکور بدهند

و اگر می که کم اشتها باشد ده درم روز و ده درم سنبل هر یک تا هفت روز بخورد و در لیست پر شود جهت پشت برای اسب سیاه رد

ما کلم نه درم بالنگ نوین ده درم باریک آس کرده هر روز بوقت سحرگاه در یک سیر روغن اسب خورد را داده برگ را دو سیر داده

مذکور حلوا کرده بقدر مرغ هر روز یک یک خوراند که تا هفت و یکروز بسیار است و یک حصه بیارد دو سیر ادویه با یکجا خوراند و بیارد

حلوا کرده و قند و چهار سیر گندم کرده بوقت شام بدهد و بوقت پیشین برنج دو سیر در برنج بوره سیر کرده و دو سیر شکر اندازند

بخوراند و پس را مدت هفت و یکروز کادیان نشد اسب است و لیکن بر گردد اسب بسیار کادیان دل باشند

و کم اشتها باشد این دارو بدهد تخم کاکنو و زنبق سیر بهوبن پنج سیر ماگه گاو پنج سیر این را یکجا کرده سیر برنج بپزد

و نصف کشش کنند در روغن و شکر آمیخته این دیده هر روز تا هفت و یکروز بدهد همان همان قوت تازه شود که هر روز چهار مادیان

رانو ان دانه و همین ادویه درم ... درم روز شکر و روغن انچه لازمی بخورد و اگر کم شده باشد باز ... تو ...

اگر اسب عرق و مست شوت شده هرو غوغا و غرش بسیار کند با عصب ... علاج ... بیرون می آرد علاج او این است

بیارد ... گاوت نه درم تخم سویه درم با ... کوفته هر روز تا مدت ... و ... بدهد اسب ... اندازد و نرم شود

اگر اسب مست شوت باشد جهت دفع مستی بیارد تخم ... که ... می سازند با ... کوفته ... کند هر روز ... تمر هندی

تخم مذکور ... روز تا ... است و ... اسب را ... علاج ... دفع مستی و غرور که اسب از ... شوت

شده باشد و از علاجهای مذکور نرم نشود این دارو بخوراند ... و ... هفت روز متواتر هر روز ...

بخوراند اسب ... در ... بدانند که تمام اندام اسب ... کوچک

... خارش ... باشد ... دارو ... تخم ... زرد چوب ... اندر این

کوبیده ... اگر ... این ... بکوبد ... در دفع ... تمام اندام اسب ...

مالد ... آفتاب ... در روز سیوم ... تمام اندام اسب خشک شده ... اسب را بشوید

... دفع ... درم ... درم ... روز ... درم تخم ... درم ... درم

پاره دو نیم درم جوزه دو نیم درم کتیره پنج درم زرنیخ پنج درم جوزه قلعی یکدرم سپیداج یکدرم موم یکدرم موم نوشته

یکدرم روغن بنفشه موافق وزن نوع دیگر اگر شاخهای نوحک لکهای سیاه در رنگ دور و در اندام اسب ظاهر شوند و بوی گنده

باشند بدانند که علت صفراست علاج او این است که تمام اندام اسب را بتراشند و در آب حنظل که علت را در متواتر است محمص

جل پلاس ستبر که در آن زهره نعنع باشد بپوشانند و در سایه بندند در ایام تابستان شفا یابد نوع دیگر جهت دفع گر بیارد و توتیا

هشت و ده درم نمک خوردنی سیر ماست ده سیر تو بنانند توره را از آن بس که جا برتر کنند و همه بمالند بشیره در آویزند خالی در زیر آتش

دان بمدت یکروز دفن کنند و بروز چهارم از آتش دان بیرون آرد و دو بار ماست اندک داخل که تمام اندام اسب خوب

بمالد که در خورد همچنین بمدت سه روز بکرم الهی شفا یابد نوع دیگر علاج گرم و گری که در جوم این بر علت را ازین دارد

شفا یابد بیارد برگ کرنج و گل جوار بر دو سا و بمالد و با بول ماده گاو شسته و نیم سیر بمالد علت دفع شود نوع

علاج دفع نوع دیگر اگر آرد جوار یکسیر و ربع سیر دو دو نیم سیر کوفته و بر دو را در دیگ اندازد و تا یک چهارم آب اندازند آب چوش در دیده آن

آرد اندام اسب را بمالد بار روز دفع شود نوع دیگر دفع گرم و گر بیارد یکسیر روغن تلخ سیر دو دو نیم سیر بر دو بمالد که جوش دهد

وازان روغن گرم وگر را البته کنند بار روز شفا یابد نوع دیگر دفع گر بیارد حرف ربع سیر سجی یکبار ربع سیر چوب گز ربع سیر

نجم جو از یک سیر با دو بخی بدیدن یکند کی ربع سیر زرد چوب ربع سیر آنچه ادویه آورده باریک کرده در کوزه گلی می ترکنند و در میان
روغن اندک جوش دهد و بعد از آن ابن را کارد و دار و بند کو آتش که با کمر اندام ابن را جای که بایدش ساز
اول قدری بسیر بدهد در کمر بر کرد آتش نکند بمالد که دفع شود نسخه دیگر دفع آن بیارد درخت انار و بار گلش هم آن همه
مساوی بسوزد و با روغن کنجد ابن را الیت سازد و البته در میان چند روز دفع شود نسخه دیگر دفع آن بیارد جو آرد نیم سیر
نمک شوره نیم سیر یکجا کرده نان چنان بپزد که سوخته شود بعده آتش بجای پیر کنند و با روغن کنجد آمیخته و بمالد که زایل شود با صابون
بشوید بعده کنجد مذکور طلا کنند تا صفت روز کی دفع شود نسخه دیگر اگر از ادویات زرد و دیگر هائی که از بیشتر لنگ فقد که
قطره خون بیرون شود بعده شعر آنک سید ارزد آماس کنند و نیکو شود نسخه دیگر دفع کر اندام ابن را خارش گرفته تمام مو های
اندام ما تو ست رفته بیا باشد بیارد روغن کنجد دو سیر بلادر ربع سیر بریک بلادر را دو حصه کرده در روغن کنجد دو سیر انداز پخته
کوفته شمس که جوش آید قدری شیر مادگاو داخل کرده یک جوش دیگر کنند بعده سرد ساخته بر اندام ابن را کی بمالد ان شاء الله تعالی
سیوم روز پوست و موی تقی رفته پوست و موی تازه و نو خواهد آمد و هیچ اثر خارش نخواهد ماند نسخه دیگر چون آغاز خارش
باندام ابن باشد الو بیارد عصفر موازی نیم سیر روز نیه در کوزه آمیخته کنند تا یک هفته خارش دفع شود نسخه دیگر دفع آن که شفقند

بجهان

و نخ که نشکنه گرم گرم بر اندام اسب گری مالد روزی دو بار بتوفیق الهی دفع شود **نوع دیگر** دفع گر و خارش اسب جهار

بیدانجیر کوفته و بجوشانند و در آب گرم سازند و آن آب را بر تن اسب مالند و اسب را در آفتاب بندد گر و خارش دفع گردد

نوع دیگر خارش قلیل اسب سیاه دانه و نمک زرد نیم در روغن کنجد اندازند و گرم سازند و بر تن اسب مالند و در آفتاب بندد به شود

نوع دیگر دفع خارش اسب سیاه دانه و نمک سیاه نیم سیر و ربع بلکه در آتش بسوزانند و خاکستر سازند و در روغن کنجد نیم سیر و هفت

ربع سیر بیکجا مخلوط ساخته مدت هفت روز در آفتاب بندد خارش دفع شود **نوع دیگر** دفع گر و کهنه جهار روغن کنجد نیم سیر بلادر دو درم

هر دو یکجا کرده جوش دهند و آن روغن بعد هفت روز بر تن اسب مالند گر کهنه هر دو برود **فصل دوم** دفع کیچ چشم بدانند که

پوست ... قبل ... از کیچ چشم گویند و داروی آن ... آمله ده سیر بلادر ... یا ... جدا جدا یک

کوفته در کاهی مخلوط کرده از تیل ... و روغن کنجد آمیخته بر اندام اسب هفت روز مالد کیچ چشم دفع شود اگر ... باشد

یا زخم ... که در ... باشد ساعت بساعت آنجای را تیل ... مالند نیکو شود اگر ... اندام ... شده باشد ... سازند

تمام علت بر اندام ... دفع شود **نوع دیگر** دفع ... که بر ... اسب ... شوند و خارج ... دارد و این

بیمار ... ماه و در ... که ... این همه ... روز ... تا ... و ... را ...

لیکن دفع شود نوع دیگر اگر این آزار رگ پیچی شده باشد با بعضی ادویه که در دفع [illegible] گفته شد بیشتر مدت چهل و یکروز بخورانند فاما باید که

اول خون بر دو دست و پیشه زیر هر دو طرف شتالنگ بگیرد بعده شروع دادن ادویه مذکور بکند تا مدت مذکور رگ پیچی نماند

و دفع شود نوع دیگر در دفع رگ پیچی این آزار بر اندام و اعضا که دارد شود باید که اول این را خوب مالش دهد و این ادویه بیارد

روغن گاو یک سیر فودنج یک سیر مالست پنج سیر شیره و شوره یک سیر یکجا کند و در دیگ داشته شش روز در آفتاب نگاه دارد و بعد از مدت مذکور

برون آورد وقت روز باندام آن باب مالش دهد و بابت گرم نشسته و این حب بخورانند بیارد [illegible] چهار ربع سیر [illegible] کات ربع سیر

گلوی [illegible] روز ربع ربع سیر با گلقند مدت چهل و یکروز بخورانند رگ پیچی دفع شود نوع دیگر در بیان دفع سل که بر اندام

این کرمها می شوند جابجا و [illegible] می رود از دمل تا گویند علاج او این است بیارد بوقلمون [illegible] سفید [illegible] ماهی خور

هر دو را خشک سازد موازنه هر دو برابر هر روز ربع سیر در میان [illegible] مدت چهل روز بخورانند و این را در گوش دارد و اشیای

خورانند انشاء الله تعالی نوع دیگر در دفع سل این دارو [illegible] بزرگ ربع سیر و [illegible] بخورد و [illegible] ادویه خبث الحدید در

این همه ربع سیر سفید [illegible] فلفل گرد فلفل دراز نمک سنده این همه یکجا در هم و [illegible] سیر آب [illegible] سیر انداخته اول [illegible]

بر [illegible] بعد از آن ادویه مذکور [illegible] بیانداز د و [illegible] ربع سیر انداخته مالش دهد و [illegible] غلوله شوند در روغن [illegible] غلوله

بدهند و ماهی خورد نسبه آتش بخورانند هرگاه که آب شیر بخورانند آب دیگر ندهند و آب صاف بنوشانند تا مدت دیگر روز پس دفع شود

دفع سبل سنگ ریزه درم سنبادر درم در نعلان بر آتش بسوزانند و روز دیگر در نیم سیر گلقند مدت و دیگر در آب بخورانند پس دفع شود

اگر اسب را سبل محکم شده باشد آن را چهارده مرغ مار بیارد و بکشد تو له سیماب آلوی در شفت یک تنول سنگی بکند و سیر آرد گندم

دانه دار و آب نعنا که شفت حصه سازد و در چهارده مرغ علوله که مدت چهارده روز بخورانند و بعده یک ذبح که تمام

پر و بال درو ده پاک خسته و پوست و ناخن برید و با تمام استخوان باریک بکوبد و در دیزه این سبلی را آب ذرع در نیم سیر گلقند و سه سیر

برنج و گندم پخته و هموار گرده هر روز بخورانند پس دفع شود در بیان دفع علت چشم اسب نیلگون نمود بیارد و سبل الکحل را با

رسا الکحل تو له الکحل این سرمه ساود در شهد ساوده چشم اسب بکشد تا آنکه از چشم اسب نیلگون نمود اگر چشم اسب عقد شده یا

بیارد فلفل دراز سنگی رس الکحل این ادویه ساود در شهد و بده چشم اسب بکشد شفا یابد اسب را از دفع خفی

آرد از کاه مرید از چوب یا از شاخ سفالید یا ملس سکد و یا جامع بر قع بر روی چشمها می بندد از تاثیر آن چشم اسب الحل و

نحو کمل افتد و آب مرید دو اسب چشمها او بکند دارو این نسبت بلیله بلیله آمله این ریزه را علاحده آتش که جا به ریز زد

و در شیر آب کوبیده نکند و تمام بماند و آب بکار بر دست از دو از دیگ یا شته غرغره چند در چشم بریزد تا مدت سه روز

همچنین کنند چشم صاف شود از چشم آب سیلان دارد و شب بسیار دکل کبوتر لوبیا گندم گوشت روغن شهد این همه مساوی
یکجا کوفته با نیم پالوده شده ... بمالند و دیگ ... دارند و از آن یکقطره در چشم آب ریزند تا مدت هفت روز ... باید اگر نعوذ
در چشم آب آید ... ماند ... و ... زد و ... روز در چشم آب کشند به شود اگر چشم آب آید ... در چشم می‌کشند
او را ... از روغن ... در چشم ... باید اگر این را در چشم آب کور شده باشد ... در چشم ... دارد و این
زیره‌ها با شهد آمیخته در چشم آب کشند ... و گل ... باید در چشم آب دیرینه سیاه شود ... با خوردن گوشت
بزرگ شده باد دارو این نمک ... بول ... آمیخته در چشم آب کشند ... روز ... شود دفع گل کند که
در دیده آب ... بسیار ... در چشم آب کشند گل چشم دفع شود دفع موکه که در چشم آب
کرم ... چشم ... پرده آید و در درون آن پرده کرم ... دیده اگر از ... علاج
کنند دفع شود و اگر نه چشم ... دارو ... و ... دارد و ... دارو ... این است
بسیار ... در چشم آب کشند ... دفع شود درون چشم
خورده ... سیاه ... در چشم ... کنند دفع شود

در بیان جنس و دفع باد خوره یعنی بهقی بدانند که دم اسب را زگی تا شوند و آن زگال شکند و موی دم ریزد دارو
این است جو کنار رنجی کنار نوتا کنار تا توره چنین زه این همه را صدا اگانه نوخته خاکستر سازند و سازد و آنگس که با شیره شیر خلوط کنند
و دم اسب بدین است اگر خون باشد در تا آنکه دم کرات شود بعده این ادویه مذکور تا مدت روز بدم اسب مالد یعنی دفع شود
اگر دم اسب را خارش شده موها را برند اثر بعضی گویند روان قدر تکیه شود و خاکستر آتش گرم بیامیزد و مدت مالد
دم اسب را از آن آب بشوید خارش دفع شود و موها تمام برابر آیند اگر دم اسب گیا شده باشد و موها بریزد و
خارش بسیار کند اول از راه تمام موی دم را به مدت روز مالش دهد و بعد بو کون دیگر بکنند یعنی دفع شود

علاج آمدن موها از بدن اگر رفته با اگر موها از جا رفته باشند و باز نیایند این ادویه بکنند بسیار دیگر
جاوشیر و شیره او بگیرد و در روغن دو کسان و نیم سیر بگذارد و در زغال اندازد گرم سازد و در جا موی رفته بیست موها بر آیند
اگر نقطه سیاه بر عضو ای اسب پیدا شود که موها آن نقطه را از آموختن تمام بکنند و از با حیات با روغن بخراشند که موضع سیاه
خون دارد و شود و باز صعتر مصری بکنند تا بعد و بعد از گذرد و باز موها باز بر آیند و باز موها آنجا پی بکنند
خشکه مذکور همچنان مکنند موها سیاه سفید شوند اگر نقطه سفید بر اندام اسب ظاهر شود خط مذکور را با طرق

در فصل دوم ذکر شده است بشنید و از آتش چو سپید جای نقطه سفید را چنان بسوزانند که چرم سیاه نماید و خام هم نماند بر نقطه

مذکور تمل بیلد و در هر یکدم از روز یکسند تروح ماسیدن سازند تا سفیده تمام شود بتوفیق الهی نقطه سفید برنگ اصلی باز آید

اگر موی سرخ برین باشد برای دفع آن این علاج کنند ریباس و در ظرف آهنی مازو نیک بشکن کنار به بشیر موی خود را تا

گلی دو روز بگذارند برگ لیت را الیه اگر خواهی رنگ را سیاه کنی زرد و قدری درو در رنگ بار روز لکا و کل اینها

همه برابر بکوبند و با آب حل کنند و بر این سفید مالند سیاه شود اگر خواهی که این سیاه را سفید گرداند اشنان مازو و خرزهره

بجوشانند و صاف کنند و گلقند و موی خور بکوبند و در وی ریزد و بر این مالند این سیاه سفید گردد اما از زیر موی زرد نماند رنگ آن

بسیار آید و چون موی بسیار ریزد و بالای موی اصلی آید از جای موی بسیار رفته باشد و باز سیاه بیند این علاج کنند بسیار خوب

خشکی وی کند و شکم او پاک سازد و لیلوفر و بنفشه و بنهالور در آب خیسانند و ... بسوزانند و هر کس که رخود در زیر وی مارگاه و خلط که

بکار آید موی سیاه را سفید کند از آنکه رفته زنده مذکور بعد از آن بگفته مالند موی بر آید در سیاهی و علت سم اسب

علاج شکست یعنی بر دو دست و پای اسب درد و در دل بر اثر سم می‌رود شکست که مانند آن مانند شکی نماند ورا

این شکست را دارو کوفته بر او دیو در نمک سوده و آنکه اینها همه مساوی با برده نمو ساوند با روغن گند در سم و در نعل

گرم سازد و تمام اندام اسپ را لیپ کنند و جای که سم بجسته است تفحص که این ادویه بیارد کوکل بینا گلقند

لاک موم رال و پیه بز برا روغن کشیده این همه ساوید بجائیکه سم را داغ کنند تا روز نفعا یابد علاج سم کهرو

نبی سم برود و درد سم شا نزده بست ا بوزن بگیرد و نیم کهری موم کهبه گرم کهری بتالی دو کهری وابار کنند کیپ

سهاگ کهری کا کمیلی جو زنسی ماس کهری سم کهری بارن کهری رال کهری این همه را تمام دار و که بالا نوشته

شده است قاعده خواهد که تیل و کسی بس دارند که اسپ در میان نیم سم آسیلنکند داروی این است

رال موم لاک سندر با روغن تیند در میان سم دلیه با جابه بندد و خشت گرم که تا ناوه کنند تا روز و درین جا

بخورانند اجوان سنبالی بریخ تیل این همه را ساوید مدت بیست روز بخورانند نفعا یابد علاج سم که تمام سم بشود و این

دارو بکنند بلاد در پوست شاخ گاو در السوز اسپیده این برد و ساوید آنکه بر سم بسته سازد و خوابط

مقدار سم که شاخ گاو در آن برکه بندد بعده باز کرده بیارد شاخ گاو که اندرون پوست میان کهنی بارد و سیر

در دیک اندازد چهار سیر آب و دو سیر بول ماده گاو در دیک که چنان جوش دهد که دو سیر آب ماند و یک سیر روغن کنند

در حلقه و تمام اندام اسپ را لیپ کنند و در آفتاب ببندد تا روز بعد ازان تا گرم شود و اندرون خانه

به بندد که اسب را باد در سر و بخود جنبیدن در دم دفع شود فصل [illegible] که درد شکست را دارو است که اول سم با آب بشوید

بعده با حلبه و شنبلید در آتش انداخته خاکستر سازد و سم اسب در درد شکسته گرم کند و این دارو نماید که روی گوشت نمک بسیده

دیودار [illegible] را با [illegible] بلادر و این همه را ساوی آن کس با روغن گذارد همین مقدار که تمام ادویه بخته حلوا کند و اندرون سم

دله با پوست گاو بالا به بندد و تا ثلاث روز هر روز سم را او کند و دارو مذکور را گرم کرده در سم [illegible] بغایت باید فصل [illegible]

ادویه بخته شکست را ادویه این است اول [illegible] درون هر دو بیست یک باید و در فصل دوم که دارو ها گفته شده است

تمام [illegible] کند و این جا [illegible] راند حبیبات مع انگور و دو بیش آمله و فودل بلیله بیاریکی افیون [illegible] این همه ساوی

یکیک تولیه جوز بوا [illegible] قلنفل الاچی بالا [illegible] [illegible] کنکو لا زیره [illegible] ادول این همه را برابر آتش که

در سم [illegible] اندر دو روغن و شکر و [illegible] و همه ادویه مذکور اندک اندک انداخته و بعد [illegible] [illegible] بمدت هفت روز

در بند جمیع علت که در سم اسب باشد دفع فصل [illegible] اگر در سم اسب آبنات یعنی مو چنانکه سید آمده شود از این علاج

بایکه اول تمام سم پاک کنند و آن موها را بر دو با بدر از این ادویه به بندد بیارد و فودل را با موم [illegible] بر [illegible]

سنیده و ربا ریک کوفته یکجا کرده در سم بدارد و نعل چنان گرم کند که [illegible] از نعل شگافته سازد که اندرون [illegible]

بعده موم [illegible]

بعده بوم خالص بر آن جا بماز لسبور د و بکش پنبه آنکه آتش رود در سم دلاه نوبت گاه بالا در شته توان شفا نیند و باز

بعد سکاه توان دوا کند و باز همان طریق و همان ادویه بالا گفته بنده بجنبان جار گرت نمانند موریسم دفع نمود نقا یابد

اگر سم آبر بنده با بیار د مسله صدف که کات بلد و در بنا که این همه بنوز بنده و از تازه توان همه بر دار ز آتش کهنه

جابه بیز کنند و سم را با آنکه این ادویها بر سازند و ته جابه بر سم دلاه مشوله به بندد و روز دیگر نیز بجنبش کنند اگر به لشو یابد از

سیوم نمو سازد نقا یابد در بیان معالجت دفع موتره بیار د حیال کونه در شیره بیفزو

و روغن بیدانجیر را در سفال کرده و سفال بر کش لش دیده و آن ادویه سا و نگاه بدارد بعده آن که را ز تشنگی موتره بند

و جوال دور که بر بیان دکن نموده گو بند از آن ادویه سا و نیک که ها بالا موتره بر خط عمیق کشید که بر دو بالا که موتره در آن بار بنند نیک کهنه

و دیار را دور دور به بندد موتره دفع نمود فصل دوم دفع موتره بیار د بیخ انگور نم بادنجی برد و سا و مقدار در دو سیر

با تیال جفتی روغن بکشد و نگاه بدارد بعده بمو نزد که موتره بمقدار یک جو ز از اشتره دور نند و جند لشتر برند و با آ

از آن روغن لیت کنند تا مدت یکهفته موتره دفع نمو فصل سوم دفع موتره که اگر آغاز نمو کرده باشد بیارد شند با بیخ زنبیل سیر

و در یک سا ز کو ته ر بیع بیر روز تا شب و نکو در بدیه و دوانه نبند تا مدت مذکور حاقه با پید دفعه بر روز نها جو ز در ار روغن بتو ر دو سیر

و برگ آن را دو درم سیر دو وقت که بخورانند و شیر و شربت ملطف نوشانند و قی نتیجه آنچه برداشته بخورانند و حب حمزه دو وقت که بحرانگاه بگذارد

که اتفاق کرده بیفتد آن ان شاء الله تعالی در تقسیم تب ثلث یابد **فصل دوم** دفع تنقیه بیارد از قوم کسنیله روزینه ربع سیر در بهبول انیس

گرم که آب آن را بخورانند و دانه از تنقیه النصف سنه و دانه گشته نشند و آب بگوییه بکیم اگر که خوشند نوشیدن دهند و روغن

خورد را دو سیر و این برگ آن را دو سیر و نیم بخورانند و شیر و شربت ریزش ساز و این را مسکر دارند تا به مدت تقسیم تنقیه دفع شود

فصل پنجم دفع تنقیه بیارد از کوزه المالیس آنچه برگ آن را دو توله و این خورد را یک توله روزینه با نبات و شکر در بخورانند و هیچ دانه

نشوند و روغن آن برگ را دو سیر و نیم و این خورد را دو سیر بدهند و شیر و شربت و علاج تغیر بدن هفته بخورانند تنقیه دفع شود **فصل ششم**

دفع تنقیه همین که آغاز شده حرکت آن استخوان کمر از تغیر زده این دارد کم ساز و بیارد بو جکیلیاری دو درم از آن تور دو درم

آنجا مالت دیده تنقیه دفع شود **ادویه تنقیه** ادویه تنقیه کننده شیخ ملوس سنبل سنگ دو توله ادویه

را با رنگ کوفته باز ادرک آمیخته حصه دار و از سفید و زنگ گولی بندند و هر روز وقت نماز شام یک گولی را اندیشه روغن

زرد مقدار ملوس آمیخته تمام شب در آنجا بگذارد دانه موافق معتاد بخورانند و چهارم حصه کم کنند و وقت شام بعد از

چهار گهری ادویه روغن زرد مقدار ملوس را بدید بکیم در تنقیه تنقیه دفع شود و اگر سفید و یک گولی

بار ... خورانند

باشد بکوبانند در تمام عمر آزار بواسیر نشود نوعدیگر دفع بواسیر بیاید ساجی یکبار بیخ ملوس سنبل بیخ ملوس بازجو یکبار

دو درم ملوس بازجو نه قسمی بیخ ملوس مصطکی دو درم ملوس بازدو زنجوان گوگردی که می این همه ادویه را کوفته و زنجوان مذکور

را کوفته خاکستر کرده و ادویه مذکور آمیخته بر روز بوزن دو ملوس در برگ کاریج چهار ملوس بازبندان انشاءالله تعالی درد بواسیر دفع شود

علاج بواسیر شنگشار تخم تواربسته ببندد مرچ ستی ساجی اجوان نوشادر صابون غالب ستی نیم همه این ادویه را

بوده کهنگ گولی بوزن یک ماشه در اردیا بیت بیندد اصح کافت هفته تا روز بواسیر وغیره دور شود اول روز دو وقت بعده یکوقت

گولی بدهند و شکر و قند است و روغن خبه بدهند دفع بواسیر سنبل دو ماشه کیفه بادیه چهار ماشه ساق معاف

بایخره اورک گولی بسته بمقدار نخود قاعماتر دفع باشد گولی بچسبانند جای چوب های که زیر مقعده بیند انکنید جای

را از دستره بهمی زده برابر آن دوات و مصطکی تا روغن ببندد که بر آن ذات نکرو بسته دارد و روز دو دو دود کنند و باتش

گاو سکه دهند تمام زیر خواب رفت تا پاره تاب با روغن بلادر که به بیندد باز سوم روز همچنان زیر بکس بیدار او بشود که نشد

بواسیر دفع شود و بیخ آن نماند نوعدیگر است را که بواسیر شده با آدم رو گرفته باز دو بنشیند و تکیه زدم بوحشیار کشد دو درم انکک

نو کجا مانند وارنش بیس بیند بسیار و شصت که بیت بیکو که بخر بنفوت تو اه انکم در روغن دو درم نیم اندازند گرم در مدت

سی و دو روز موتره دفع شود نسخه دفع موتره اول زیر بند زانوی پای اسب انگشت گز نشتر زند و خون از سر و دو نقطه دیگر

بیست خون بگیرد از زخم نشتر رفته تا بالای زانو مدت سه روز بندد و در روز چهارم بیارد و قوم چوب تارا او چاره آورده و تکاب

را بهم که و وصل سازد نمک خورد زرد چوب زیره این ها را سایده و با یک آثار کشک در جامه بپیچد و از سر کشک گاو میش حکمت کرده در

بعد از آن آتش دفع کند تا زیر یکی سوخته شود بعده سر کشک و جامه دور ساخته وصل را که اگر از زانو از جامه به بندد و باز با آن جامه بلاس

ببندد دو بلاس را از زانو بالا به بندد و همچنان متواتر به بندد و یک هفته بعده از روز هشتم استعمال آتش شود نکنند تا یک هفته

بعد از هفتم موتره بالا رود دو قسم گندم از ... نصف ... و شیر و شیره و روغن ... نخته نهند که موتره دفع شود بعده بروغن

روغن کند بتوفیق الهی موتره نماند نسخه دیگر تخم ارنج تخم بالنگی ... شام ... تخم ... دل

ریخ ... این همه را چه انکه کوفته با یک سازد و آب کاهی مخلوط کند و از ... با آتش یا خاک ... کند و دیگر بعد

فصل اگر اسب را موتره شده رگ سبب کند بدین نوع اول اسب را فرود آورد بر زمین دست و پا محکم به بندد

که دست و پا جنبانیدن نتواند بعده جای که موتره دارد انگشت زیر زانو ... انگشت بالا ... تره

دور سازد اما در وقت ... آن سوزن ... دارد ... تا رگ ... بعده از ... آن رگ را ...

ادا کنند انشاء الله

زرنیخ از نیمی بسنده دو بر برود اسب را شب و روز بگردانند و همین فرصت علف خوردن در تمام روز دو طاس و در تمام شب دو طاس بدهند

و بر چهار ختم از روغن زرد که باشد و چشم موتره افشرده باد و بقعه قانه در موتره دفع نمود ما از این علاج اسب را آب زرد تمام رسید

دفع موتره اگر از مدد و ورم سیلی موتره دفع شود پنج باریک کرم که لطیف اندازند و دارچینی و بیرون دارچینی دود درد

موتره بر دو دو بار بر رو خوراند آمد گفته اند که آخر الله والی در بیان دفع جگر اول اسب باید که کرد ادا کرد آماس

جگر اول کولی تا ... در ... لکه می برکوه ببندد و بالا آن بول کنند تا روز و بعده این ادویه بکنند توتیا یکدرم زنگار

یکدرم سیماب یکدرم ... زیره ... سحق کنند و روز لیپ سازد و بالا اد ... ببندد و ... زیره زیره شود تا پنج

روز ... بعده بیارد زبده ماده گاو و درخت جوزه ... زنده ... زبده مذکور بیامیزد و بر جگر اول

لیپ کنند و ... دیده ... که جگر اول ... بعد از بش یا ... جگر اول لیپ کنند جگر اول

دفع نمود [illegible] دفع جگر اول اگر دست ... بیارد ... درم ... دو درم

نوشادر یکدرم تخم ... هشت درم ... کوفته باریک سازد ... روغن ... دود و ...

که ... بلاد ... روغن مذکور ... یکدرم ... در روغن مذکور اندازد و دو روز

در آفتاب بنهند و بر جایی که گره شده باشد بتراشند و این روغن بمالد و از آتش با حکّ و دستی نگاه دارد بمدت روز همین نوع

کند جرب اوّل آماس شود و بعده شیب خواهد آمد جرب اوّل دفع شود **دفع جرب** دفع جرب اوّل گوگرد آماس کرده پترا

از دو کتیره و ... بمثقال الف انگشت قدر و روغن گاو چو دعا را که در باب دفع مقره گفته شده است آن بخوان روز

همان ترتیب کند و اگر ... دو کف بدید بمدت روز بعده تس بوگون بمدت هفت روز بمالد جرب اوّل

دفع شود و بکرم کرم **باب نوزدهم** در بیان دفع بهق و برص فصل اوّل در اندام اسپ برص شده باشد بیارد خر ... سیاه

قنفذ برگ ملتونی ... انگشت کند که در دیوار باشد ... و گوگرد بسوزانیده خاکستر سازد و در شیره ... کند روز

دو وقت زند ماست گاو مخلوط ساخته بر جای برص بمالد بفرمان خدای تعالی شفا یابد **فصل دوم** دفع بهق اوّل از نوشادر

... از طرف پای بهق ... سازد و ... بمالد ... بعده نقل برابر

... بر دو طرف ... روغن زیت بند ... و روغن گاو جو دعا را ... دو حصه

سازد و بیارد زرد چوب زیره سیاه ... این همه را علاحده آب کرده جدا جدا سازد و در حصه مذکور

برکه بر دو حصه از جامه یکجا ببندد ... در هیبوی آتش گرم کند ... سوخته شود

بعده

بیده بر کیس دور سازد بر دو طرف پای دله مدت روز سه به بندد و بگشاید و بعد از روز نهم بیمو گون مدت یک هفته بمالد دفع شود

علاج قیر اسب نوع دیگر اگر قیر نکرده شده یا بیمار در درخت الغار [illegible] با بیخ و برگ وزن یکسیر و زیره بسوزانند

و خاکستر کنند فلفل گرد یکسیر زنجبیل یکسیر [illegible] چهار ده حصه [illegible] روز یک حصه در زنجبیل گلقند کنند بخورانند و آب بگوشت

یکدم بدهد مدت دو هفته سرفه نکند دفع شود نوع دیگر دفع قیر اسب بیمار [illegible] تا مدت یک هفته بخورانند و روغن [illegible]

علف نرم بدهند و آب بگوشت یکدم بدهد سرفه دفع شود و اسب فربه گردد نوع دیگر دفع سرفه اسب بیمار [illegible] زنجبیل [illegible]

سرکه [illegible] ده درم روز [illegible] دو هفته بدهد سرفه دفع شود نوع دیگر دفع سرفه اسب بیمار [illegible] درخت [illegible] فلفل گرد فلفل دراز

نمک خوردنی این همه مساوی سه درم باهم آمیخته چاشنی دهد و [illegible] و [illegible] روز سرفه دفع شود

نوع دیگر پوست مار که از بدن خود برون اندازد [illegible] زبان [illegible] یکدرم [illegible] تا یک هفته

اسب را بخوراند سرفه نکند دفع گردد نوع دیگر دفع سرفه کهنه اسب بیمار روغن [illegible] سیر [illegible] تا مدت یک هفته روز

در حلق اسب [illegible] سرفه نکند دفع شود نوع دیگر دفع سرفه اگر اسب سرفه کند و [illegible] باشد [illegible]

شاخ بیمار در شاخ درخت [illegible] چهار انگشت بریده [illegible] آتش [illegible] شود

+ [illegible]

آن را کوفته با نه درم فلفل گرد و بیک درم گلقند و چهار درم نیم درم نمک سوده چنانکه هر روز بوزن نیم سیر اسب را بخورانند رفع

رفع شود دفع سرفه اسب بسیار در گرمای آن که آب را بندد و آذوله گویند بپزد و بعد فلفل که نه درم کوفته با یک سیر

گلقند بدهد بیماری بیکمقله سرفه دفع شود دفع سرفه بسیار دلکم نیم نمک نیم سیر دو را کهی و آب آمیخته بان بپزد

دارس را هر روز ماین روز بدهد و آب نیم گرمی یکدم بنوشانند سرفه دفع شود باید — در بیان تشخیص

جوگیر اسب علاج آن بدانکه اول اسب را بگردانند و نظر کنند اگر در پای چپ بلنگد بدانند که اسب جوگیر شده در علی

ابتدای آغاز جوگیر باشد بلنگد که امتحان آن لنگ گرم اسنان کامل دماغ بر اعراض نمی باید و بعد از دو گاه ظاهر بلنگد

که هر کس بباید و از دلاون روز دار دهند با گیر شود و روز تا بر چهار دست و پای و همه بند ها اعضا بسته شود و بنشیند گاه ساخته

بر دو نقش نمی توانند ولی و کسی نمی شود از علاج بحکم حاکم حکیمان این سبب اول کرد الکلاسم بر دو دست زیر زانو

جوگیره

موی بسیار تراشیده و بیخ زنند و بقدار یک قوقل افیون مصری بمالد و بیارد انگوزه الماسی زرد چوب سبابه گ

سیاه بیا افیون مصری مقل از نکیل خشک نوشادر عاقرقرحه فودل بر یک گ نو را برابر همه اد هیما گلقند کنند جمع

روز اعلاجره کوفته با یک سیار زرد و در گلقند مذکور آمیخته بپزد ده عدد گولی بندد و از انجمله یک گولی بر اسب تصدق دهند دوازده گولی

دوازده روز

دوازده روز بوقت صبح ناهار بخورانند و آب تازه بوقت پسین یکدم هر قدر که بنوشند بنوشانند و فاقه سازد کسی که
قصور نکرده و از اینجا بدن با نفخ ماند بعده رسیده است از دارو قسم منتک شروع کند بدین ترتیب اول روز نه درم و روز دوم
ربع سیر و روز سیوم ربع سیر و نیم همچنان افزون سازند بعد از حشیش تقریر قرار آرد و بعده همین نوع مسک دو ربع کم کنند
آن مالش داخل کنند همچنان نخود بداره مالش خالص بیارد و بعده روغن همین ترتیب که بالا در دلهان وارد
مذکور شده است همان نوع نخود تقریر است اگر در روغن بیارد و نشان باید [illegible] بوید اجوان چهار درم قند که
چهار درم افیون دو درم بو تاکه دو درم این ادویه را انتقاب گولی سازد یک گولی شام و یک صبح بدهد
علاج جو کیره دیرکه افیون دو ماشه سپاری دو نیم ماشه انگوزه دو نیم ماشه [illegible] سیل چهار ماشه
مشک نه درم قند سفید هفت درم یکجا ساییده گولی بکند یک صبح بدهد و اگر بسیار گران باشد شام هم یک گولی بدهد بعد
آرد جو آرد را در دست گرفته سیر اکره را انیدار دو برابر گوبار گولی بندد و در رکابیه بدهد تا خلاص شود
در بیان علاج دفع بخچه است بدانکه مرا لت و علامت ذکر و تعداد لازم خون دار نمو و خارش بسیار کند علاج او آنست
بیار درکین بکلک و خشک و بسوزانند خاکستر جامه سبز که در آب بیار بپزد و بر بخچه لیپ سازد و این ادویه بخورانند بیار

سنبل سنگیا ربع سیر شنجرف یکتوله کدر کات ربع سیر جداگانه آنرا کهنه چاره ریزه سازد و در شیره گل بستر در پنگ تا بستان

شصت عدد گولی بندد و در موسم برشکال و زمستان چهل گولی ساخته هر روز دو وقت دو گولی در نیم سیر روغن بستور را

بخورانند و شیره و علف سبز بدهند و آب تمام روز و شب نزدیک آبدار دو هر قدر خواهد نوشیدن دهند اگر اسب گرمی

یا دم یا اسهال یا بیشاب خون کند یا اماس بسیار بر خصیه و یا بر دست و پای آرد ادویه مذکور چهار روز توقف سازند بشکم وجو

برنج و ماش تا که بعد از گرمی فرو آید بخورانند و باز ادویه مذکور همان طریق بخورانند بفرمان الهی بخشیده دفع شود

علاج خارش قرابت اگر در اسب را خارش پیدا آید بیارد انجیر نوشیده در آب بجوشانند و آن آب در تن اسب را

در آفتاب بندد و روغن بستور نمک خوردنی زرنیخ ربع همه یکجا جوش شده بر اندام اسب کالیده و در آفتاب گرم بکرو زنبد دارند

اسب نیکو شود در بیان علاج دفع ورک بیت بکوبد و بیزد و در ورک بر سازد و یا بلیله بیارد و سرگین

خشک خر دو کالد تا نرم شود و بر آن زر آن آفت تند و روز دیگر ورک را آب گرم لشویند و پاک کنند و باز دارو مذکور

در ورک بر سازد تا که نیکو شود پاک شود و اگر بیت مذکور ورکش یکجا کوبیده بر سازند و در روز لشویند بستور است و بعد از

بلیله بر کش خالص دکوبیده بر آن آفت تند نیکو شود اگر آن ... شده با زر ... آن ... پاک کنند

دیگر ...

اگر بکند باید که خشک و زرد برگ نشانها آن اگر گردد خشک سایه در پوست و بیارد شود صاف چون زرد و مروارید کوفته و

کند کرده در سایه خشک و جامه و کند گرم و بسوزانند و چند بلیله بیارد آب و کف دفع شود نیکو شود بسیار ریش دل در و

اگر باشد نیکو شود سحق کند نمک ... کنند محلول بیارد شود به انگبین و آب و کف و نشاند ... از

دفع کف و شکفته ... و چاره جامه درون ... و آب ... صعوبت بیارد باشد شده کف و

اگر ... باشد ... بیرون کشیده ... معلوم ... شد باشد ... باد را ... اگر

آب بر ... دو ... اند کرده ... و در جای ... گرفته ... و از

آب ... اگر ... نیکو شود ... بتوفیق الهی ... شود ... بر ... انگاه ... بیرون

قطره ... بیارد تا ... نمک ... کرده

و ... و انداز ... اگر ... نیکو شود دفع ... آب ... و از

... اگر ... دفع شود ... روز ... و ... انگشت ... آب ... و بیاره ... نشاند و

اگر ... کند ... آب ... شده ... و ... بیارد ...

دیگر در بیان رسیدن دست اگر در دست انگشتی شکسته باشد و از علاج مانده باشد باید که گوشت بازو و در وقت
نشستن و برخاستن باید در گردانیدن پا بر زمین نشیند و قرار می افتد از تأثیر آن گوشت بازو می آید و هیچ علاج
نکنند بر طرف زخم بعده علاج آن او است اول باید که شکاف دست کنند بکشد و بالا بند از او چهار انگشت را است
منفصل الف دو انگشت شکافند در بر طرف بالا چنانکه گوشت را بعد از ذبح جبه بر کندن پوست از گوشت بسته بند
همچنان یک جبه چهار انگشت اندرون پوست باید نهاد که پوست از گوشت بر کنده بعده ببندد چنانکه منفذ آب
را ببندد همچنان ببندد تا باد از آن به وجه بیرون نرسد و در دم بر تو و بعد از آن فتیله اندرون زخم چند بنند و نه جا
باید زخم داده و کالا بچیده از پوستی به بندد که باد در وی نتواند و در سر پا چوب در زیر انگشت و دیگر تا که زخم بعد از آن دارد
و یک دو روز فاقه دهد و بعده تا به خون بعد از طعام دانه نخود ببندد و قسم گندم خوراند و هر روز تیل گجد خالص وزن
چهار درم و نیم آشامیده باید بازو و نچالند و تا بیندگور را رسیدن ندهد و بعد از یک روز آن ته بند گور را بکشاید و باز فتیله
اندرون زخم دهد تا که چرک و ورم در جمع شود و زخم به نیکو شود در قوت دارد و بعد از خوب شدن زخم مگس نه نشیند آن
و گیاه زنند آورده و چند بنگرزی گنور و سرکه گاو و نمک سیاه بجای که در آب حل سازد گرم کرده

زرد راز که مانسم بیت و به روز دیگر از کفاسی بمالد و خاک بیت را دور کند همچنان تا که تمام کیمیاک بها از پوست
باز و بخفتد و پس را از روز دمید با جهات روز لسته دارد و از طویله بکشاید و بر و زحم بای دیگر را باید از انو خیار بگفت
جابه بخیده درین بار لک و بخت از زاب بکه و بقوت تمام کشیده استوار ببندد و پس را از طویله دور کند و در بجا کا تازیانه
بر فور زده و تیز برود که از جا خود بی بر سید کاه که بکشد یک آن با درین بابه گسته ارز منیار دو لعد از چهار روز لیومان حاکم
حکیمان شک این بای ام بیند ارزد و یک و دفع شود به تمت تمام شد کار من لطام شد فقط

م م م م م م م م م م م م م
م م م م م م م م م م م م م
م م م م م م م م م م م
م م م م م م م م م م م م م م
م م م م م م م م م م م
م م م م م م م م م
م م م م م
م م م م م

من نوشتم خط بماند یادگار
من نمانم خط بماند یادگار

نوشته بماند سیاه بر سپید
نویسنده را نیست فردا امید

خط کمترین عاصی گناهکار محمد سلیمان عفی الله عنه مقام ... سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین بدانکه حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه روایت کرده اند که از پیغمبر صلی الله
علیه و سلم شنیده ام که ایزد تعالی آدم را بیافرید چهارپایان بسیار بر وی عرض کرد و گفت یا آدم چیزی را پسندیدی که عزت تو و فرزندان
تو باشد و اسب را الصباح بود تا قیامت که من بعد از تو فرس را دوست دارم یکی خاصیت او آنست که در خانه که
اسب باشد دیو در آن خانه نرود و درد و بلاها [؟] نباشد و برکت و نعمت باید که باشد اسب را [؟] و او را دوست
دشمن [؟] از مالک او را [؟] بیش آید از جهت روز بانعام زیادت و را معلوم شده است که [؟] چیز دو بار از سفید باشد
[؟] ابوهریره میگوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم اسب ارجل یعنی پای چپ سفید را مکروه داشتی و ابلق نیست و با خلاف را
شکیل خوانند و [؟] طبیعت [؟] چیز در اسب فربه است یکی زهره دیگر [؟] سیوم [؟]
در وقت حضرت سلیمان [؟] ظاهر بود که در عالم [؟] که خوشتر بود می [؟] بهترین اسبها [؟]
فراخ رو دراز موی پشت فراخ پیشانی فراخ ناف فراخ سینه کوتاه پشت استخوان دم دراز فراخ شکم فراخ
دهن فراخ سرین سیاه چشم سیاه [؟] سیاه خصیه سیاه سم [؟] دم کمیت

و سرش سپید گردد از سینه و سرش زرد شود از رنگ نیلگون سیاه چشم و سیاه قره است که رنگ تنگ و چپ و دست کور سیاه بود گفت اگر
خوی کرده و کبودی پیشانی و سپید بود و زرد و خنگ بود در آن دور دروازه بران از دست راست پیش سیاه باشد و در او دو دست چپ باشد و خنگ
بر مادیان آورد و زنگند رنگهای اسب با سیاه کمیت و نقره و بور و سیاه خنگ و نیلگون و سمند و ابلق و زرده و ارش
رما اسب ارجل و رکش و ابلق سیاه بود که بر یک شتر از همه با کمیت از همه بهتر بود اسب بور بد باشد و ما صورت است
و ارش بد باشد با صورت گفت اگر مادر سر ما و از سینه و گلش [illegible] اند اسب نقره فش و دم و دست و سیاه خنده سیاه از بد است
اند باد را اسب آرش و ابلق بر یک شود و وفی گفت است چهار رنگ اصل است و باقی فرع اول سپید
و آن نقره بود است سپید زان نسب بر آن و عرب سان بعض گویند اگر سر و سیاه بود موافق شیعی سیاه مبارک نگر ارلاد
ظفر یابد دوم سیاه که سیار او همه و در همه گستر گویند و گفتند اگر بهو سپید بود و موالی با سپید بسیار گشت
و اگر گوش و چشم و سم او سپید افتد نیز مبارک است او وقت او دو تمند بود و از این است احال سپید سیم با نیکوه
بجای زردن با بر سیاه خوش افتد مبارک است سرخ نقش بود و نشود و [illegible] گویند سرخی آن مانند
زعفران یا کیه مانند گل انار با رنگ خون یا لاله که آن را سرخی گویند اگر سپید سیاه او همه موافق افتد مبارک است

زرد است آن را زرده گویند و زرد برنگ طلا باشد اگر برنگ شعلهٔ آتش باشد آن را زرده شبوفری یا زرینه پوست

آن همرنگ مو باشد اگر اسب سیاه را نورقی افتاده باشد و خال مثل خال ابلق سیاه و سرخ زنند بسیار مبارک است

بزبان اسب کرت سمند ستید رنگ نامی قرار داده اند چنانکه اسبی که یال و دم و سم و پشم برنگ باشد و پوست آن برنگ دیگر

آن را بزبان اسب کرت انوذن گویند همین اسب آن را مبارک دانند سوار او در وقت جنگ غالب بر دشمن آید اگر اسب برنگ شب باشد خانه‌ها

او برنگ دیگر باشد سرخ و سیاه سفید و زرد در وقت دوندگی باشد آن را بزبان اسب کرت سار گویند آن را بسیار مبارک دانند

اگر پشم او سفید باشد و نقطه‌ها و خال برنگ دیگر افتاده باشد آن را بزبان اسب کرت سار گویند آن را هم مبارک دانند اگر یال و دم و پشم

او سفید باشد چشم او سفید و پوست قصب و ورد و دولب باشد و تعداد چهار سم او برنگ سنگ باشد آن را بزبان اسب کرت اوراک

گویند و همیون دانند اگر اسبی را رو و کام و لبهای او سرخ باشد و کام او برنگ بنفشه باشد آن را در برک گویند موطنت و همین اسب

چشم و دو بینی و شکم و پشت و لبها سرخ و سیاه افتاده باشد آن را در اسب کرت گویند نمی و درس و این قسم اسب را اگر پشم و یال

و دم سفید باشد و پوست چشم و تعداد چهار سم رنگ گل سفید رانه باشد آن را سفید در گویند لیبا کرت اگر اسبی را روی و خود سرخ

و یال و دم و پشم سفید و سرخی آمیخته باشد آن را بزبان بیضه پوست گویند و آن مبارک است اگر اسب او سفید باشد و اندک یال

او دراز

برود و پشت بینی و یال او سرخ است را گوید و بزرنگ داشتند ورنگ نهم سفید باشد با سرخ یازده دم و دست و پا باشد انجمن
نیز گویند این نیز مبارک دارند و دیگر که تمام همین رسم بسته سفید و زردی آمیخته باشد آن را برون گویند و این نیز مبارک است
اگر سیاه و سرخی آمیخته باشد آن را دو موه گویند خوب نیست دیگر رنگ او سرخ یا سفید یا سیاه و یال و دم و دست و پا باشد آن را ابرش
یا مقدار دو دست باشد آن را نیز ابرش گویند مبارک دارند و همین اسب را دم و رنگ مختلف باشد آن را ابرش گویند مبارک دارند
و همین اسب را دم و رنگ دو حال گویند مبارک دارند دیگر تمام بدن او سرخ باشد و اندک سیاهی آمیخته باشد چون چشم و یال
و دم و سم و مقعد او سیاه باشد آن را اثر باشد نیست که رو ملک گویند مبارک است اگر سیاه شده که باشد گل رو ملک گویند بسیار خوب دارند
دیگر سیاه و سرخی آمیخته برابر باشد و در امرد و روملک است همت دار دیگر چشم و یال و دم سفید و رود سیاه آمیخته باشد آن را رس گویند
آن نیز خوب است دیگر سفید و سرخی و سیاهی برابر آمیخته باشد و چشم و پوست و دم سیاه باشد آن را ابرش تایل گویند
بارکت که پوست او سیاه باشد و لیکن در تمام بدن او سرخ و سفید باشد آن را ابلق گویند مبارک نیست و اگر در بین پشت
سرخ غالب باشد آن را کبت ابلق گویند این نیز نیمون سحر ندارند اگر همین اسب را یال و دم زرد سیاه باشد آن را جلادک گویند
بسیار خوب است دیگر کلش او زرد و سفید باشد و دست او سیاه مال و ایوان باشد آن را کنهره گویند بسیار خوب دارند

سیاه و سرخ ورنگ باشد و پوست او سرخ اثر او رنسیه گویند مبارک است و رنگهای الوان که منقد نام قرار داده اند کمیت که
و او را سرخ و سیاه صعب الشد نیز آشیخه و سینه او رنگ و کاکه اند اگر سیاهی در او غالب باشد ابلق کمیت گویند اسب ابلق رنگ
بسیار ستوده و مبارک است در نشدت کرما و سرما حسد ربود و بسیار چالاک است اثر او در سینه گویند از رنگ
سیاه سفید مخلوط بود سینه او رنگ اردن کاوسل فرداله بالا خورده باز گنت رنگ قلیه و سمند و زنبور و سنجاق سرخ زرده و بوربند
و در این رنگ ها تیر سنده اند و ابلق مبارک است آنکه دیاء و قضب و خصیه او سفید باشد و باقی اعضا او رنگ دیگر باشد بسیار ستوده کوار
رود ظفر بیابد بی ظهر زیر ران آنحضرت دینار [illegible] و در فتح اسلام ملایک از آسمان برای مدد آمده همه بر اسب
ابلق بوده اند اسب ابلق مبارک بوده اند اسب ابرش را گویند که تمام اندام او در اطراف سفید بود مثل بر و اقسام دارد که بود بدان خوانند
چون کمیت ابرش و سیاه ابرش مبارک است اگر موی سیاه بعد در زر باشد که بسیار باشد و شد از چهار سوی گویند این اسب مبارک
است مانند او ما کندرر دیگر که نصف بدن پیش سرخ باشد و سینه ترخی او را آفتاب که وقت طلوع نماید گویند و نصف
آخر مثل شب سیاه زرد باشد آن اسب بسیار مبارک است اثر او دو جگه گویند اگر نصف پیش اسب سفید باشد و سیاه سفید
ستوده نیست اگر [illegible] ما او بدین نقص سفید بود چهار دست و پا و سینه و پیشانی و گوش دوم سفید باشد بسیار مبارک است

[illegible]

سفید باشد و پا چهار دست زرده و اگر سرخ است بسیار مبارک باشد شکم سفید باشد روی و سینه و پشت و دست و پا چهار دست سیاه باشد ابلق باشد سوراخ‌های
که آنجا بسیار مبارک است بسیار سیاه باشد رخ او ابلق است گوش که نقره است و اگر بسیار مبارک است بسیار باشد سفید روی او و چشم
موی و ناخن او و پشت او چشم مانند تیره باشد چشم‌هاش سیاه باشد رنگ روی شوند بسیار سیاه باشد روی او
اعضای او و سینه اتفاق و اگر زیادتر دو رو گردن باشد تیز کام چهره دو بنده سفید که بود شد سرخ رنگ او اعضای
سیاه خاک رنگ رو ریشه در نصف عیب رنگ موقف در است مبارک سیاه العادت سیاه ریسمان سینه که نحوست بجا در
سیاه سفید و شکم سفید و پای او سفید و سر او سیاه رنگ که و اگر سیاه نیست بد سیاه بلش باشد بعضی ابلق باشد
مانند بود شکل اگر اینکه بد بد زمین بخیر سفید دست باشد سیاه آن اعضای تمام که و اگر سیاه بدم
آن گردن باشد سرخ بیچ بود سرخ نشان اگر و بود سیار و بنده سینه‌اش سرخ گونه رنگ رنگ ابلق از اگر باشد
و اگر است رنگ نشان باشد سیاه و دم و حتی و چشم و کام باشد سفید پاش سفید اگر بود قدم بند موقوف
و باقی است مبارک بود سفید و سرخ که باشد که رنگ بهتر است نیک باشد سرخ و اگر سیاه باشد اگر خلاف سفید
اعضای موی این نیک و ملال است اعضای موی چنان موقوف در است بوده باشد که آن است رنگ بر سیاه جمله

برآید هشت نوع است [illegible] شکل گردش آن بیضا اگر بجوید بر تن است باین نوع بیت دارا نوع دیگر در قسم

مانند صدف [illegible] مانند غنچه نیم شگفته بود [illegible] مانند زبان گاو که بر تن نو سار سپید باشد

از آن موی مانند نافه آهو بود [illegible] مثل زلف پیچ و خم بود چون بحرف اشکال بشکافته بجا موی است حاصل

شد بدان این پیچ موی رده اعضا است درقسم شده اگر بر دو جانب گردن گره خواهند بلی کم باشد عیب بود بعد دیگر پیچ بر لب زیرین و بر

ریش بکفت که من هم نشسته بود در سر هم دو یا طرف ناف زیر شکم هشت و پیچ دیگر بیشانی الله باشد بعد اگر از این

نیز یکی کم شود باشد بر سر دارانطف در محیان مبارک شد است اثر است و آن دیوش گویند و جا او زیر گوش

است بود آن پیچ در غایت مبارک دارند که عمل این پیچ ما بسیار بخیر بیعدر شایند دفع بود اگر پیچ مبارک دارند

یکی دو بر از جلو مقدار نیم شبر بالای شکم [illegible] در باز و دو پیچ موم بر بالای تنگ گاه رمو فرخ است باشد اگر بر سینه اسپ

هر پیچ مقعود مذکور باشد سه پیچ یا چهار پیچ واقع بود در غایت مبارک باشد گویند [illegible] بر سینه این پیچ ها در گره باشد

انیه پادشاه نوار بود و پنجاه کشت شمار ند [illegible] فالج است اثر است و در کالد گویند و در اصطلاح عوام برزه

پیچ خوانند مبارک دوکون باشد و در منقار این قدر را در از گاه گویند و آن جا شتاب پیچ واقع بود نامبارک دارند

داران

و از میان نور رحمانی است باید بسیار شاخ و دفع عوید است و اگر زیر بسیار شاخ خشمان در بر رخسارها و بر غلید و بر بینای

شاخ فالج فرو بر زر زر انبوه قفا و ساعدها و بر لب راستا و روی مال خشمها و شقیقه و بر اطراف شاخ دوم است آنکه شاخ واقع

شود آن است زر نوم دانند شاخ باشد مثل انگشت ششم که بر دست بعضی مردم باشد شود بر او در زیر حلق

گوشت و جای شاخ در میان پای ایشان یا کاسه یا فرق یا گوش یا بینی و سینه یا جای دیگر شاخ گوشت و غضروف و دید یا بر بسیار زیر کاسه یا آنجا

نامبارک دارند بر اطراف غلاف قضیب او و دو پستان روید مبارک است آنکه زبان و کام او سیاه باشد مذموم

است آنکه دندان سیاه او در عدد کم و زیاده باشد نامبارک نحس است دو قسم دارد کم یا زیاده او باید است او چشم کور

یا بوده باشد شوم است در خاصیات طبایع او و اصل آن تجربه در طبایع اسپان خاصیت آن باید با دو بلغمی و صفرای

است که در طبیعت او باد غلبه کند علامات او آنست اعضای آن حیوان گرم خشک بود لاغر و گوشت کم خورد

خبر ما ترش و شور مایل باشد و اگر بلغمی غالب باشد علامات او آنست که موی اعضای آن نرم و چرب و درخشنده بود بر باد پای

او در امیان تمام بود اما کم خوار باشد و اگر صفرا غالب بود بخورد آن خرما شیرین مایل و غصه دارد درخشنده بود بداند در طبیعت آن

بلغم و اخلاط در بدن او در باید که جمیع بخورد در بدن بسیار غلبه کند و ظاهر بود درین بود علف خشک و گرم باید داد و آب خوراند

و سیر نیز و روغن بادام باید داد و برگ نیم و مالک سنگ و سبد و برگ نال و واقع اختلاط بد و بلغم نیست و هر روز که در سینه موئید آ

درد که ما ایست را حسنه با زائیان باید داد و آرد جو را با شکر قند سرشته و شربت ساخته بخورانند که چاق و فربه شود چون بمرض

قند بدبد سینه داخل شده و از ادویه و اغذیه سود ندید و علف کسل نشسته بد چون از ارکنته زیر گلوی اسب کشاد آن

سفید شود و آب بالاتر دران خولت و در سینه در برش با بلغم باشند و رشحات اسب زیاد شود از ادویه منفعلان دراز پوست سطح

دشاخ درخت بول که آنرا خوک گویند و زنجبیل و سعد آنرا در دیشاک گاو جوش سینه برای آنکه از این ادویه چهار درم و یک

سنگ درم مجموعه کوفته و بیخته در حقه و بادام زای روغن نگذ بیامیز دو لیست آرا بدید در این دو حقه قریب صد سپید

کوفته بیخته و احوال ادویه مذکور کند و تدریج است را ابدا بد استعمار چهار درم با یک سیر روغن نولف دو وقت صباح را بدید

که کوشند شود روغن نکذ به درم در دماغ اسب ابداند منفعت دارد این اسپ را در روغن خورانیدن مناسب باشد

برگ نیم با مالک سنگ منفعت دهد و دین سوار باکه اسپ خوراک و مالک باید داشت علف سر رسیده شیشه خانه کرم

و کنند در روغن و دو رنج دلوان نشانند آب باران بباید داد وقت فطرت اسب در سینه در سرما و در این سوار گرد در

طبیعت اسب غلبه کند در باران زنده اسب را در وقت موزنگید و ماش نخته نر است و قندی نافع بود و در این هنگام اسب را

هر روز از دانستن سفیدست دیگر اگر ایب دم کند و خون بول نماید و زرت پیت باشد بیارد

سرطان ۲ عدد زیره ۲ عدد مرچ سیاه ۳ توله این را کوفته بخورانند بفضل الهی آرام شود فقط

تمت بالخیر

م م م م م م م م م م م
م م م م م م م م م م
م م م م م م م م م
م م م م م م م
م م م م م
م م م م
م م
م

این کتاب از دیوان خیاب مرزا احمد علیک صاحب ساکن برساله ۞ کاتب الحروف فقیر و حقیر جان الله الدین

محمد سلیمان ولد محمد قاسم مقام جلد کتاب الامام ۞ بتحریر بتاریخ ۲ رمضان المبارک ۱۲۰۸ بوقت عصر ختم شد

نوشته بماند بخط غریب ۞ نصر من الله و فتح قریب ۞ نوشته بماند سیاه بر سفید ۞

۞ نویسنده را نیست فردا امید ۞

نوشته بر تعویذ اسب

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی بحرمت براق محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم

الهی بحرمت نقره ابوبکر صدیق رضی الله علیه عنه ؛ الهی بحرمت [illegible] عمر خطاب رضی الله عنه

الهی بحرمت نور عثمان بن عفان رضی الله علیه عنه ؛ الهی بحرمت دلدل شاه مردان رضی الله عنه

الهی بحرمت صیقل امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه ؛ الهی بحرمت خنگ امیرالمؤمنین حسین رضی الله عنه

الهی بحرمت خنگ ابراهیم پیغمبر علیه السلام ؛ الهی بحرمت نعلین موسی پیغمبر علیه السلام

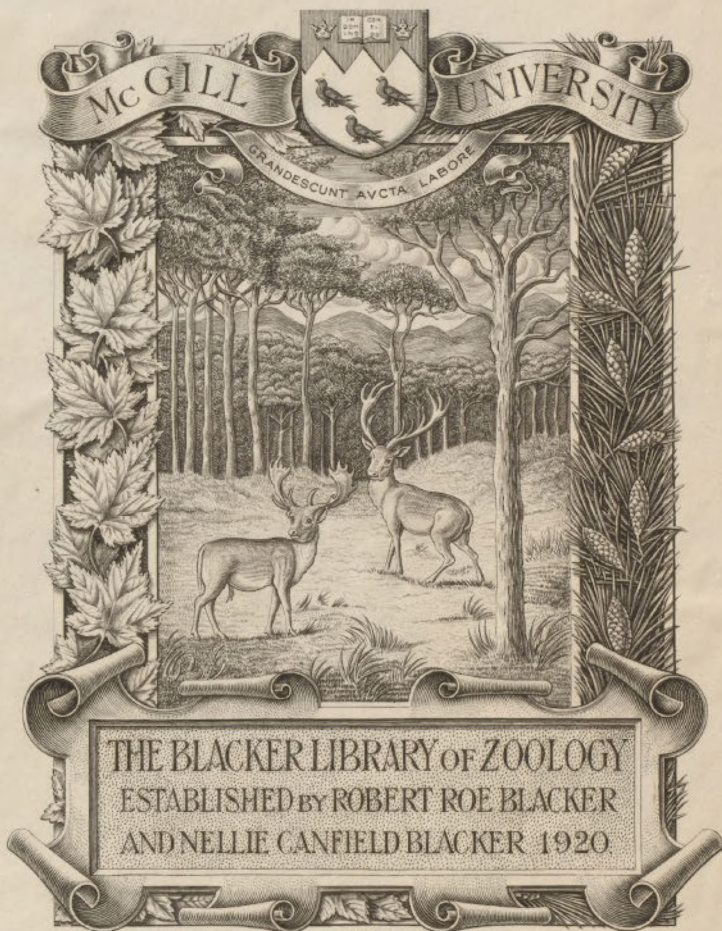
الهی بحرمت ملک عیسی پیغمبر علیه السلام ؛ الهی بحرمت ابلق داود پیغمبر علیه السلام

الهی بحرمت جمال نوح پیغمبر علیه السلام ؛ الهی بحرمت طاوس یعقوب پیغمبر علیه السلام

الهی بحرمت سمند یوسف پیغمبر علیه السلام ؛ الهی بحرمت زرده شعیب پیغمبر علیه السلام

الهی بحرمت دیده لوط پیغمبر علیه السلام ؛ الهی بحرمت شبرنگ الیاس پیغمبر علیه السلام

May 31/30 ✓annotated


McGILL UNIVERSITY
GRANDESCUNT AVCTA LABORE
THE BLACKER LIBRARY OF ZOOLOGY
ESTABLISHED BY ROBERT ROE BLACKER
AND NELLIE CANFIELD BLACKER 1920
W.R.B. 1922

